



یکسال بعد از برجام

جدال بورژوازی و طبقه کارگر

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

رادیو نینا: روایت ها و رویکردهای متفاوتی از برجام هست؛ بعضی ها بر این باور اند که جمهوری اسلامی از سر ناچاری و بن بست به این مذاکرات تن داد ؛ برخی دیگر این را پیروزی جمهوری اسلامی و غلبه آن بر غرب می دانند؛ شما برجام را چگونه روایت میکنید؟ نفع جمهوری اسلامی و غرب در مذاکرات هسته ای تاکنون چه بوده است؟

آذر مدرسی: ما همانموقع که توافقالت لوزان در جریان بود و به نظر میرسید آخرین مراحل خود را طی میکند، روایت خود را از این مسئله بدست دادیم و نیازهای هر دو طرف در "پایان دادن" به این بحران و آرامتر کردن رابطه با همدیگر را به روشنی توضیح دادیم.

تا جایی که به جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران برمیگشت خیلی روشن بود که ادامه وضعیت به این شکل و ماندن در لیست کشورهایی که عامل تروریسم و بی ثباتی در منطقه هستند، برای جمهوری اسلامی ممکن نبود. بورژوازی ایران و در راس آن جمهوری اسلامی بعنوان نماینده این طبقه برای جذب در بازار جهانی نیازمند این بود که تصویر دیگری از خود ارائه دهد و احتیاج داشت که دول غربی یا به قول معروف "جامعه بین المللی" تصویر دیگری از جمهوری اسلامی به دنیا ارائه دهند. و قبول کنند که جمهوری اسلامی به این کلوپ پیوسته است. جمهوری اسلامی نمیتوانست با حفظ همان چهره گذشته، تصویر رژیمی که منشا تروریسم است و قرار بود انقلاب اسلامی را صادر کند، وارد مناسبات با غرب شود و به عضویت در کلوپ "جهان متمدن" در آید. بورژوازی ایران و هیئت حاکمه اش با این تصویر که نماینده اسلام سیاسی و منشا بی ثباتی در منطقه است نمیتوانست وارد دایره بازار جهانی شود.

صفحه ۳



حسرت و تب ” گوانتامای کار “ در ایران

مقدمه

"بدون سرمایه گذاری ها، توافقنامه برجام را آتش خواهیم زد". این حرف خامنه ای است. کسی میداند معنای عملی این تهدید چیست؟ آیا دولت متبوع غنی سازی را از سر خواهد گرفت؟ آیا با فتح خیابانهای تهران توسط گردان کرایه ای حزب الله و با فریاد "مرگ بر اسرائیل" امنیت امریکا در جهان را مورد تهدید قرار خواهد داد تا بتواند این بار از موضع قدرت با جانشین اوباما در کاخ سفید نامه نگاری کند؟ آیا دوباره گشت ارشاد را به خیابانها خواهد ریخت؟ نتایج احتمالی این تهدیدات را شاید بتوان در بایگانی فکاهیات رسانه ها جستجو کرد. اما اهمیت این اظهارات در حرارت و بی صبری خامنه ای در دعوت سرمایه های غربی است. برآشفتهگی ایشان قرار است به حساب اوج دلسوزی جمهوری اسلامی در حل معضلات اقتصادی جامعه و در راس آن از طریق ایجاد مشاغل گذاشته شود. در فضای انباشته از پروپاگاندا سیاسی دعوای اصلی بر سر تعیین ارزانترین نرخ و شرایط بهره کشی از طبقه کارگر ایران است، خیره کننده است که بر سر کارگر منت گذاشته و سیاست اشتغال زایی را به رخ می کشند. این یک وارونگی آشکار است. دنیای سیاست ایران ظرفیت شگفت انگیزی از هضم هذیان های کلاش ترین سیاستمداران را از خود نشان داده است. تا دیروز محاصره اقتصادی و تخاصم با امریکا حل مشکل اقتصادی بود، تا دیروز حمله نظامی امریکا در نزد اپوزسیون به معنای رهایی بود، اما در این در فردای برجام در شکوفایی تعامل و مسئولیت و سازندگی؛ نسخه "مناطق آزاد صنعتی در چاره جویی برای تهدیدستی کارگر" در ایران دیگر یک نوبر است.

صفحه ۵

سایه سیاه کشمکشهای منطقه بر کردستان

مصاحبه با خالد حاج محمدی

صفحه ۷

در این شماره می خوانید:

تحولات منطقه و کردستان، وظایف ما ”بحثی در یک سمینار“ (مظفر محمدی)/ صفحه ۹

تفاوت اساسی ما با دیگران در عمل ماست. /یک بحث سبک کاری؛ (محمد فتاحی)/صفحه ۱۱

ترکیه کودتا در کودتا (دانا فرزین)/ صفحه ۱۳

اطلاعیه حزب/ کودتا در ترکیه فاز دیگری از بحران / صفحه ۱۴

اعتراض مردم ”بلداجی“ به کمبود آب و یورش نیروی انتظامی / صفحه ۱۴

هشدار در مورد تخصامات ایران و عربستان و مخاطرات آن / صفحه ۱۵

۲۰۹
کروست

ماهانه منتشر میشود آگوست ۲۰۱۶ - مرداد ۱۳۹۵

www.hekmatist.com

فرانسه در راس تعرض به طبقه

کارگر اروپا



امان کفا

قانون کار پیشنهادی دولت اولاند و نخست وزیر و کابینه "چپ و سوسیالیستی" فرانسه از یک مرحله دیگر پارلمان این کشورعبور کرد. در مقابل اعتراض عمومی به این قانون جدید و خواست وسیع مردم برای پس گرفتن کل این قانون توسط دولت، بخش هایی از قانون که به قدرت بیشتر کارفرمایان در مقابل کارگران منتهی می شد، توسط دولت تعدیل شد و سپس به مثابه "طرح جدید" مجدداً به مجلس ارائه داد. بنا به این طرح مراکز مختلف تولیدی و کارفرمایان هر بخشی مجازند طبق نیازهای خود ساعت کار، میزان دستمزد، شرایط کار و اخراج و ... را تعیین کنند. طبق این طرح نقض و زیر پا گذاشتن قوانین تثبیت شده در فرانسه، مانند ۳۵ ساعت کار ، اضافه دستمزد روزهای تعطیل و که تا امروز سراسری و لازم اجرا بودند، از طرف کارفرما قانونی و مجاز شد. با تصویب این طرح، قانون کاری که دستاورد جدال چند دهه طبقه کارگر فرانسه بود عملاً بی معنی و بوج شد.

نمایندگان احزاب دست راستی در مجلس این طرح جدید را نشان "بی لیاقتی" و "عدم عزم راسخ" دولت معرفی کردند و نمایندگان پارلمانی چپ هم، همچون دو اتحادیه اصلی "س.اف.دب.ت" و "س.ژ.ت"، به دو جبهه موافق و مخالف "طرح جدید" تقسیم شدند. و بالاخره کار به آنجا انجامید که هیچ جناحی از نمایندگان پارلمانی نتوانستند تعداد لازم رای "عدم اعتماد" به دولت در مجلس را بدست آورند و مانع تصویب طرح شوند، و "طرح جدید" قانون کار در مجلس به تصویب رسید.

در پروسه ای که این قانون جدید طی کرده است، اعتراضات گسترده و اعتصابات پی در پی در بخش های مختلف صورت گرفت. اعتراضاتی که طی آن شاهد صحنه های اتحاد های عمومی در میان اقشار و صفوف کارگران بخش های صنعتی و خدماتی در رشته های گوناگون بودیم. با وجود تبلیغات کثیف میدیا برای "افراطی" و "بی ربط" نشان دادن مخالفین این طرح، تظاهرات های میلیونی برگزار شد و نظرسنجی ها همگی بیانگر پشتیبانی وسیع ۷۰ درصدی در این کشور از اعتراضات و اعتصابات کارگری را نشان داد. در چنین شرایطی که حاکی از وسعت بی اعتمادی عمومی به اولاند و کل کابینه بود، حملات تروریستی و حتی اغتشاشات لمپنی در حاشیه برگزاری مراسم فوتبال جام اروپا، به دولت امکان داد تا به بهانه حفظ "امنیت مردم"، قوانین اضطراری و منجمله منع تظاهرات و اعتصابات را به اجرا بگذارد. با این وجود، کماکان اعتصابات در برخی رشته ها ادامه یافت.

نگاهی به مهمترین مسائل و معضلات این دوره از مبارزه طبقه کارگر فرانسه ، برای ما و طبقه ما مهم است.

۱- تعرض سیاسی

تا آنجا که به کمپ سرمایه و هیئت حاکمه مربوط است، دولت فرانسه اعلام کرده بود که بهبود شرایط و اوضاع اقتصادی، آینده مردم و

←

آزادی، برابری، حکومت کارگری !

فرانسه در راسِ تعرض ...

مشخصا کارگران فرانسه در گرو بهبود شرایطی است که زمینه را برای رشد تولید و پاسخ به معضل بیکاری، و کاهش نرخ دو رقمی آن، فراهم آورد. و به روال همیشگی و با تردستی ویژه بورژوازی قوانین "دست و پا گیر" برای کارفرما به مثابه مشکل و سد راه استخدام، بخصوص جوانان و نیروی کار موجود و آماده به کار در جامعه، معرفی شد. اعلام شد "کارفرما برای استخدام براحتی قادر به اخراج نیروی کار با سابقه نیست و به اندازه کافی از امکانات قانونی برای افزایش رقابت در بازار کار بهره مند نیست". ادعا شد که "قوانین موجود به ضرر نیروی کار جوان است" و حتی به ضرر کارگران غیر بومی است. با سوء استفاده از فضای سیاسی امروز در فرانسه، با سوء استفاده از درصد بالای بیکاری در گتوهایی که خود درست کرده بودند و با سوءاستفاده از اعتراضات و طغیانهای کور این بخش از جامعه، اعلام کردند این بخش از جامعه در وضعیت اقتصادی بسیار بدتری از کارگران فرانسوی الاصل به سر میبرد و برداشتن قوانین موجود، امکان اشتغال این بخش را افزایش داده و منجر به کاهش بیکاری، تنش در گتوها خواهد شد. این طرح را راهی برای مقابله با رشد "فاندمنتالیسم و رادیکالیسم مذهبی" و عوارض اجتماعی آن در سطح جامعه فرانسه معرفی کردند. به عبارتی دیگر، دولت اعلام کرد که دستاوردهای طبقه کارگر مانند قانون کار سراسری، امنیت شغلی، ۳۵ ساعت کار و و تثبیت قانونی آن در فرانسه، خود عاملی در رشد "عدم امنیت" در جامعه است! این پروپاگاندای ضد کارگری با این شانتاژ که "اتحادیه ها تنها به فکر منافع اعضای فعلی خود هستند" تکمیل شد. ادعا کردند که اتحادیه های کارگری مشکل بزرگتر جامعه را نمیبینند، چرا که مخارجی که قوانین فعلی برای کارفرما "تراشیده" به حدی است که استخدام کارگر جدید برای کارفرما به صرفه نیست و ادامه این شرایط، میزان نیروی کار پیر را در بازار بالا نگاه میدارد و همزمان به بیکاری بیشتر و بیشتر در میان جوانان می انجامد. و برای اثبات این ادعا انواع آمار از میزان بالای نرخ بیکاری در فرانسه را در مقابل جامعه معترض قرار دادند. آمارهایی که بنا به مصلحت روز و یا سیستم آمارگیری می‌تواند بالا یا پایین اعلام شود.

نگاهی به این آمارگیری و مقایسه نرخ بیکاری در کشورهای مختلف پوچ بودن این نوع آمارگیری و همزمان استفاده های سیاسی بورژوازی از ارائه چنین آمارهایی را نشان میدهد.

برای نمونه مقایسه نرخ بیکاری در فرانسه و مقایسه آن با آلمان یا انگلیس. در انگلیس آمار بیکاری بر مبنای تعداد افرادی است که خود را در اداره کار به مثابه بیکار ثبت میکنند. نتیجتا اعضا خانواده ای که درآمد نان آور آن از حد معینی که دولت تعیین کرده، معمولا خط فقر، بیشتر باشد به مثابه بیکاران به رسمیت شناخته نمیشوند و بیمه بیکاری به آنان تعلق نمیگیرد. عموما زنان "خانه دار" و فرزندان بالغ همگی باید ابتدا به اداره کار **ثبت کنند** که دنبال کار هستند و گرنه اصلا جزو بیکاران به حساب نمی آیند. یعنی حذف بخش عظیمی از نیروی آماده به کار در جامعه، بعنوان همسر، فرزند از آمار بیکاری و محروم شدن شان از بیمه های اجتماعی مانند بیمه بیکاری، کمک هزینه مسکن و است. این بخشی بود از حملات بورژوازی در دوره تاجر و قوانین ضد کارگری او در "کم کردن مخارج دولت" که مستقیما به معنی کم کردن بیمه های بیکاری واجتماعی و انتقال فشار به دوش خانواده کارگری بود. در صورتیکه در فرانسه هر فرد مستقل از درآمد خانواده و بدون اثبات اینکه در جستجوی کار است بعنوان بیکار و مشمول بیمه های اجتماعی ثبت میشود. نتیجتا نحوه تعیین نرخ بیکاری در فرانسه ناشی از سیستم و قوانینی است که به درجه زیادی دست بورژوازی را در تعرض به زندگی و معیشت افراد محدود میکند، امری که طبقه کارگر فرانسه در جدالهای خود به بورژوازی تحمیل کرده است. نرخ پائین بیکاری در انگلیس هم بخشی از تعرضی است که بورژوازی در دهه ۸۰ به رهبری تاجر به طبقه کارگر انگلیس کرد. کاهش نرخ بیکاری هرچند غیر واقعی در فرانسه و رساندن آن به نرخ بیکاری انگلیس، تنها از طریق عقب راندن و بازپس گیری حقوق کارگر و سهم این طبقه از کل ثروتی است که در این کشور تولید می شود. این آن هدفی است که بورژوازی

فرانسه از ارائه آمار بیکاری دنبال می کند. اولاند و دولتش، خواهان رفع "قوانین دست و پا گیر" و فراهم کردن امکانات قانونی برای سازمان دادن یک حمله وسیع، مانند دوره تاجر در انگلیس، به طبقه کارگر فرانسه اند. ارائه آمار نرخ بیکاری، تنها و تنها بهانه ای برای انداختن پرده ساتری بر این تصمیم است که در بسته بندی "امکان ورود" و "راهیایی کارگر جوان و کارگر مهاجر و غیر بومی" در مقابل "خودخواهی و جاجوش کردن" کارگر شاغل و باسابقه در این کشور، توسط دولت و میدیای آن، ارائه میشود. تبلیغات دست راستی چون سطح "پایین" بارآوری کار و "تنبلی بیش از حد" کارگر فرانسوی در مقایسه با رقبای دیگر اروپایی که ژورنالیست های دواتشه دست راستی به آن دامن میزنند، همگی قرار است شکل و شمای "معقول و مقبول" این حمله وسیع به طبقه کارگر در این کشور بدهد. باید از این ژورنالیستهای "با شرف" پرسید چرا بورژوازی و مشخصا سرمایه مالی کماکان سرمایه خود را در فرانسه بکار می اندازد و به سرعت سرسام آوری به کشورهای رقیب در همان اروپا مهاجرت نمیکند؟ مسئله این است که این شرایط به هیچ وجه کشوری و مشخصا در اینجا، فرانسوی نیست و بعدی وسیعتر دارد.

۲- "انعطاف پذیری نیروی کار" و حقایق پشت آن

اما واقعیت چیست. اصرار و عجله دولت فرانسه در یکسال گذشته برای تصویب این طرح، ناشی از تعهد این دولت به تصمیمات مشترکی است که فرانسه و دیگر همیاران آن در اتحادیه اروپا، پیش از این گرفته بودند. تصمیماتی که پس از بحران مالی و بانکی اخیر، در اتحادیه اروپا تصویب شد. طی شش سال گذشته کمسیون ها و نهادهای ویژه اقتصادی برای نظارت بر اجرای این تصمیمات تشکیل و فعالیت خود را شروع کردند. یکبار هیئت های حاکمه، بار و فشار ناشی از آن بحران را به دوش مردم گذاشتند. تحت نام "احساس مسئولیت" و جلوگیری از ذوب کاملی که در بازار اعتبار رخ داد، سیاست های "ریاضت اقتصادی" را به بخش اعظم جامعه تحمیل کردند، و در یک حمله رسمی و همه جانبه به مردم و طبقه کارگر، امکانات اجتماعی و بخشی از دستاوردهای این طبقه را پس گرفتند. گرچه میزان، شدت و سرعت تحمیل این عقبگردد، بنا به عوامل متعددی، در هر منطقه و کشور، متفاوت بود، اما بهرحال بورژوازی مصمم بود که این حمله نه تنها موقتی و برای یکدوره، بلکه طولانی تر، عمیقتر، وسیعتر و برای دوره ها بعدی هم تضمین شده باشد.

در چند سال اخیر، دولت های اتحادیه اروپا، متعهد شدند نقش دولت ها در بازار و تامین امکانات اجتماعی را هرچه بیشتر کاهش دهند. باز گذاشتن دست بازار سرمایه و رقابت "آزاد" در اروپا، سرلوحه بسیاری از تصمیمات این دوره اتحادیه اروپا بود و دولت های عضو این اتحادیه به این نتیجه رسیدند که امکان رشد و نقش اروپا در بعد جهانی و در بازار جهانی، مستلزم تثبیت "انعطاف پذیر شدن نیروی کار"، اسم رمز ببحقوقی مطلق طبقه کارگر، و از بین رفتن امکانات و دستاردهایی است که طبقه کارگر این قاره به بورژوازی تحمیل کرده بود. اجرای این پروسه، مراحل مختلف، طبقه بندی شده و ریز شده ای دارد. برای مثال قرار شد که کشورهای عضو اتحادیه اروپا تضمین کنند که کسری بودجه کلان هر دولتی، کمتر از ۳ درصد کل تولید ناخالص ملی باشد و قرار شد کشورهایی که در تضمین این امر موفق نشوند جریمه سنگینی به اتحادیه اروپا بپردازند. همه می دانستند که تحمیل چنین امری به راحتی ممکن نیست و با مقاومت طبقه کارگر در اروپا مواجه می شود، چرا که کم کردن کسر بودجه بدون تعرض به رفاه و معیشت اکثریت جامعه، بدون قطع هزینه های خدمات اجتماعی، بیمه های درمانی، بیمه بیکاری، سخت تر کردن شرایط کار و ...، ممکن نیست. عدم موفقیت دولت فرانسه در کم کردن کسر بودجه از یکطرف آن را با جریمه های چندین میلیارد یورویی مواجه کرده است و از طرف دیگر، دولت را نیازمند مصمم بودن و عملی کردن "منعطف سازی" نیروی کار و در یک کلام، عقب راندن کارگر در مقابل کارفرما کرده است. به این ترتیب، اولاند و دولت او در این تعرض به طبقه کارگر از پشتیبانی تمام و کمال بورژوازی این کشور برخوردارند. اولاند بخوبی واقف است که میزان اشتراک بین جناح ها و احزاب بورژوا، چه در درون و چه در بیرون حکومت، بسیار بیشتر از اختلافات شان در این عرصه است.

۳- جایگاه تعرض به طبقه کارگر فرانسه

هرچند حمله ای که به طبقه کارگر در یونان شد، در آن شکل و به همان میزان در فرانسه قابل اجرا نیست، اما فرانسه و طبقه کارگر در فرانسه، جایگاه ویژه ای در اروپا دارد که نه یونان، نه ایتالیا و نه اسپانیا و نه طبقه کارگر آنها دارد. به همین اعتبار، موفقیت در حمله به سطح زندگی و معیشت طبقه کارگر فرانسه به همان درجه در مبارزه طبقه کارگر اروپا علیه بورژوازی جایگاه خاصی دارد. از اینرو این حمله، گرچه ظاهرا امروز در فرانسه و علیه طبقه کارگر فرانسه است، اما پیروزی بورژوازی در آن، بنیان های تعرضی وسیع و گسترده به طبقه کارگر در سطح اروپا را پایه ریزی میکند.

بورژوازی در فرانسه، با استفاده از آخرین مدل ها و مدیران سرمایه و با برنامه ریزی کامل عمل کرد. تحمیل قوانین جدید به طبقه کارگر، همان جعتی است که دولت تاجر در انگلیس اتخاذ کرد. دولت فرانسه، همان سیاست را دنبال می کند. اولین قدم اساسی در این دوره، تثبیت باز گذاشتن دست سرمایه و کارفرما در تعرض به کارگر در هر محیط کار است. برای نمونه علیرغم اینکه قانون ۳۵ ساعت کار در هفته، قانون سراسری است، اما کارفرما میتواند در هر محیط کار در "توافق" با کارگران همان مرکز، این قوانین سراسری را در همان محیط کار، تغییر دهد، انرا نقض کند و ۴۸ ساعت کار را در همان محیط به اجرا درآورد. نمونه دیگر تیصره هایی است که دست کارفرما را در تحمیل فشار به کارگر باز میگذارد، مانند انداختن مخارج اعتراض بر دوش طبقه کارگر، مخارج قانونی که تا امروز بر عهده کارفرما بود. این هیچ چیز جز تکه تکه کردن طبقه کارگر، ضربه پذیر شدن آن، دامن زدن به رقابت در میان طبقه کارگر و تحمیل فشار و عقب راندن طبقه کارگر است.

پس از تصویب قانون کار جدید، کارگران هر مرکزی باید راسا و مستقلا با کارفرمای آن مرکز به "توافق" برسند و کارفرمایان با جمع کوچک کارگر مرکز خود و نه کل طبقه کارگر فرانسه بعنوان موجودیتی سراسری روبرو اند.

قوانین جدید کار، شروع دوره بازپس گیری دستاوردهای سراسری طبقه کارگر فرانسه و اروپا است. بی دلیل نیست این تعرض با پشتیبانی تمام و کمال نه تنها بورژوازی فرانسه، بلکه کل اروپا روبرو شد. پشتیبانی که در همه عرصه ها بنمایش گذاشته شد. در سراسر اروپا، کل میدیا، مداوما به توجیه سیاست های دولت فرانسه پرداختند، علیه آن شانتاژ کردند و تمام سعی خود

کمونیست ۲۰۹

را برای سانسور صدای اعتراض کارگران فرانسه بکار انداختند. حتی مدت زمانی که به پخش اخبار فوتبال جام اروپا در طی این دوره اختصاص داده شد، بیش از تمامی گزارشات جنگ طبقاتی بود که در همان روزها در فرانسه در جریان بود.

دولت فرانسه با سوءاستفاده از حملات تروریستی اخیر قوانین اضطراری را به اجرا درآورد و به مقابله خشونت بار، با اعتراض و خشم میلیونها انسان پرداخت، مقابله ای هم سطح مقابله با حملات تروریستی. حتی دستور ممنوعیت اعتصابات کارگران را صادر کرد. در چنین شرایطی که کل بورژوازی اروپا پشت دولت فرانسه ایستاد و از تحمیل قوانین جدید پشتیبانی کرد، طبقه کارگر چه در فرانسه و چه در اروپا از اتحاد طبقاتی برخوردار نبود. از خود گذشتگی ها و قهرمانی های کارگران فرانسه، در سطح اتحادیه های موجود، تماما نمایندگی نشد. بورژوازی و دولت فرانسه در راس آن، نهایت تلاش خود را برای دامن زدن به اختلافات درونی اتحادیه ها را بکار بردند. بطور واقعی بورژوازی چه در سطح فرانسه و چه در سطح اروپا بمراتب متحد تر عمل کرد. طبقه کارگر فرانسه اما برعکس در مبارزه خود علیه کل بورژوازی فرانسه و اروپا، نه فقط از اتحاد طبقاتی که از پشتیبانی سراسری طبقه کارگر در اروپا محروم بود.

مبارزات قهرمانه کارگران فرانسه و میلیونها جوانی که روزانه به نیروی ذخیره کار ملحق میشوند، علیرغم شورانگیز بودن آن، علیرغم دخیل بودن دو اتحادیه اصلی فرانسه در این اعتراضات، علیرغم اینکه این اعتراضات توانست حمایت اکثریت مردم فرانسه را جلب کند، به پیروزی نرسید. تجربه فرانسه یک واقعیت عظیم را نشان داد. این واقعیت که برای عقب راندن تعرض سراسری و سازمان یافته بورژوازی اتحادیه کارگری ابزاری مناسب و کافی نیست. فرانسه نشان داد بورژوازی میتواند به راحتی میان اتحادیه های کارگری شکاف بیندازد. فرانسه یکبار دیگر نشان داد طبقه کارگر علیرغم فداکاری و قهرمانی بدون متحذب شدن در حزب کمونیستی خود قادر به مقابله با تعرض سراسری بورژوازی نخواهد بود.

بورژوازی فرانسه در راس تعرضی وسیع به طبقه کارگر اروپا قرار گرفت و طبقه کارگر فرانسه در غیاب حزب خود اولین قربانی این تعرض شد.

۳۰ ژوئیه ۲۰۱۶

علیه بیکاری
www.a-bikari.com
شماره هجدهم ۲ تیر ۱۳۹۵
چرا سندیکا راه غلط تشکل یابی طبقاتی کارگری در ایران است؟
هدف از این نوشته جلب توجه فعالین کارگری است که چرا سندیکا شکل مناسب تشکل یابی کارگران در ایران نیست. در ادامه استدلال خواهیم کرد که سندیکا پاسخ گوی نیازهای پایه ای طبقه کارگر ایران برای ایجاد یک صف متشکل پایدار و همه گیر در دفاع از معیشت و خواسته‌های فوری و بطریق اولی در تامین منافع دراز مدت این طبقه نیست. موضع ما تشکل کارگران در اتحاد هر چه وسیعتر در برگیرنده کارگران شاغل و بیکار، در سطح کارخانه و محلات مبتنی بر مجامع عمومی است. هسته اصلی بحث بر سر اراده مستقیم کارگران به معنای طبقاتی آن است و اینکه جدا کردن مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی یک سم و دشمن مستقیم منافع و اتحاد کارگری است.
صفحه ۲
پیژانه سفید رنگ وزیر کار بر سر نیزه قوه قضائیه در " آق ده"
در یک نمایش سراسر نفرت انگیز تازیانه ها یکی بعد از دیگری بر گرده شجاع ترین فرزندان این کشور فرود آمده تا حوصله سر رفته بورژوازی را تسلی ببخشند: ترس، گرسنگی، تسلیم، تحقیر و صد البته نظم! در این تشریفات با تازیانه و خون کتیبه ای بر سر در هر خانه و کارخانه و محل کارگری ساختند که در شهر ما منافع سرمایه حکم میکند، جستجوی کار، اصرار برای زندگی شرافتمندانه جرم است، انسان بودن و طلب حرمت و حق محلی از اعراب ندارد. در این شهر کارگران بیکار و سگان ولگرد هم سرنوشت هستند، چه برای خدا در آسمانها و چه برای صاحبان جامعه.
صفحه ۱۰

فتز خاموش، فرهنگ نثرین زده ایرانی
تردیدي نیست که فقر به همان معنای نداری، شکم گرسنه، بی پناهی و نیاز و استیصال همواره مهر طبقاتی بر خود داشته است. همواره همان امکانات موجود، نعمات تولید شده حاصل کار طبقات فرودست توسط طبقه ای بالادست به پیمآ برده شده است. پر واضح است بخش اساسی از آنچه "میراث فرهنگی تاریخ بشری" نامیده میشود، چیزی جز توجیه بهره کشی و محرومیت های منتج از آن نیست. نسخه دین اسلام و فرهنگ ایرانی از شاهکارهای مسیر این فاضلاب فکری بشری است که در اوج شکوفایی خود و هارتر از همیشه به جان آن جامعه افتاده است.
صفحه ۶
طلز
شیعه ناب چینی!
صفحه ۱۲

کمونیست ۲۰۹

یکسال بعد از ...

در عین حال از یکطرف گسترش دامنه تحریم های اقتصادی غرب نیز نه فقط مردم بورژوازی ایران را تحت فشار قرار داده بود و از طرف دیگر، بن بست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در داخل ایران هم ادامه حیات به شکل سابق را برایش ناممکن کرده بود. از این زوایه هم جمهوری اسلامی باید به این کشمکش خاتمه میداد.

باید پایان این کشمکش به تبدیل جمهوری اسلامی از حکومت منشا تروریسم که جای پایش را در عراق، فلسطین، سوریه و بحرین و یمن میببیند، به حکومت منشا "ثبات"، از یکی از مستبدترین هارترین حکومتها به حکومتی لیبرال و کمتر اسلامی معنی میشد. این هدف اصلی جمهوری اسلامی از توافق با غرب بود.

آمریکا هم بویژه بعد از شکست سیاستهای میلیتاریستی و قلدری نظامی خود در خاورمیانه و مشخصا در عراق، احتیاج داشت که شکست این میلیتاریسم، شکست دنیای تک قطبی و نظم نوین جهانی و تصویر آمریکای قلدر در راس آن را به پیروزی تبدیل کند. آمریکا هم نیاز داشت از حکومت منشا میلیتاریسم و نا امنی به امریکایی که خواهان ثبات و امنیت در منطقه از طریق دیپلماسی است، تغییر چهره بدهد. بنابراین، هر دو طرف زیر فشارها و بن بست های سیاسی-اقتصادی و ایدئولوژیک نیازمند رفتن پای میز چنین مذاکره ای بودند. باید این تصویر را میدادند که آمریکا غیر از قلدری نظامی راه دیپلماسی را هم بلد است و ایران هم میتواند منشا ثبات در منطقه باشد. هر دو طرف باید این بحران را نه حل، که به درجه زیادی تخفیف میدادند.

اولین و مهمترین بازتاب برجام این بود که ایران به کلوب "جامعه متمدن" پیوست. جمهوری اسلامی که تا دیروز در بازی های منطقه ای از جمله در سوریه و خیلی از معاملات و مناسبات و مذاکرات منطقه ای بی بهره بود، امروز بعنوان یکی از کشورهایی که منشا ثبات و علیه داعش است در معادلات غرب و نشستها و مذاکرات های آنان برای برون رفت از بحران دست ساز خودشان در منطقه، بازی داده شد. بعد از برجام جایگاه جمهوری اسلامی چه در خاورمیانه و چه در معادلات جهانی از جانب کشورهای غربی تغییر کرد. یکشبه طوق لعنت تروریسم را از گردنش باز کردند و بجای آن مدال "منشا صلح و ثبات" را به گردنش انداختند. آمریکا هم به همین ترتیب طوق لعنت قلدری میلیتاریستی و کشتار مردم بی دفاع و به تباهی کشاندن خاورمیانه را از گردن خود باز کرد و بعنوان نماینده دیپلماسی و ثبات و تلاش برای یافتن راه حل های مسالمت آمیز است، به خود مدال داد. در نتیجه هر دو طرف که از عاملین اصلی بحران در خاورمیانه بودند، ناگهان مدال مدافعین ثبات و صلح در منطقه به خود دادند. این روایتی بود که ما همانموقع از اتفاقی که در حال وقوع بود به دست دادیم و نیاز دو طرف به این توافق به قصد تخفیف در بحران های سیاسی - ایدولوژیک شان را برجسته کردیم.

روایت های دیگری که در دو سمت این توافق هست اساسا از طرف هاردکور های دو طرف توافقات، که مخالف تخفیف کشمکش های دو طرف اند، طرح میشود. نیروهایی که بیانگر نیازهای بخش اعظم بورژوازی در ایران و آمریکا نیستند اما کماکان بر طبل تشدید کشمکش و ادامه سیاست های دوره گذشته می کوبند. اعلام می کنند که این توافقات مایه شکست ما بوده. اصولگرایان در ایران تبلیغاتشان حول این است که ما شکست خوردیم، فریب خوردیم، توافقات و برجام تاثیر و نتیجه مثبتی برای ما در بر نداشته است، و غیبه دورانی را میخورند که به اتکا به قلدری میخواستند موقعیت مناسبی را بدست بیاورند؛ که اتفاقا بدست آوردند. و از طرف مقابل هم یعنی بخش هاردکور هیئت حاکمه آمریکا هم میگوید که آمریکا بازنده است، و موقعیت برتر خودش را در منطقه از دست داده است و یکی از مهمترین عواملش را ایران می دانند. اما غیر از این بخش از هیئت حاکمه هر دو طرف، تا جایی که به ایران بر میگردد، بخش اعظم اپوزیسیون ایران از راست ترین آن تا مدعیان چپ آن، همه اعلام کردند که جمهوری اسلامی در اثر شکست

پای مذاکره با غرب رفت و بازنده این مذاکرات است. امید این اپوزیسیون این بود که ادامه کشمکش غرب با ایران و تشدید این بحران سرنگونی جمهوری اسلامی را تسهیل میکند. چپ ترین این اپوزیسیون بر این باور بود که ادامه این بحران، جمهوری اسلامی را شقه شقه خواهد کرد و امکانی به جامعه میدهد که زیر بار تحریم های اقتصادی و خفقان شدیدی که متحمل شده اند علیه جمهوری اسلامی انقلاب و قیام کنند. اپوزیسیون راست امیدوار بود آمریکا با ادامه بحران، با تشدید تحریمهای اقتصادی و با حمله نظامی یا رژیم چینج میتواند جمهوری اسلامی را از قدرت ساقط کند و این بخش اپوزیسیون را بقدرت برساند. راست این اپوزیسیون به منتقد سیاست های سازشکارانه آمریکا تبدیل شد و چپ آن از سر ضدیت خرده بورژوایی با رژیم و تاکیدشان روی اینکه همیشه باید رژیم را در حال بحران نشان داد، و باید مرتب گفت که این رژیم در حال ریزش و فروپاشی است، تا بتوانند موجودیت و هویت از دست رفته خودشان را نگه دارند هنوز هم اعلام میکنند که رژیم جام زهر نوشید و طرف شکست خورده این مذاکرات است. به این ترتیب چشم شان را بر عواقب "مثبت" این مذاکرات برای جمهوری اسلامی در منطقه و موقعیت جدیدش می بندند. دلایلش هم روشن است؛ ضدیت سطحی و محدود نگرانه و خرده بورژوایی علیه جمهوری اسلامی کل هویت این چپ است.

به هر حال در طول این گفتگو میشود به اینکه جمهوری اسلامی بعد از برجام با چه معضلاتی روبرو بوده و در چه موقعیتی است، پرداخت. ولی تا جایی که به خود مسئله برمبگردد، برجام محصول بحرانها و معضلات بنیادین سیاسی و اقتصادی هر دو طرف بود که به پای میز مذاکره کشیده شدند. نیاز روز هر دو طرف بود که این کشمکش تاریخی را به درجه زیادی تخفیف دهند. آیا این کشمکش ها حل شده است؛ به نظر من نه؛ کماکان به شیوه های مختلف ادامه دارد. اما این تصویر که دو طرف با چنین توافقی میخواهند معضلات خاورمیانه را حل کنند و مشکلات سیاسی و اقتصادی که هرکدام با آن رو برو اند را کاهش دهند، پیام برجام بود.

رادیو نیئا: هفته گذشته در کنار برگزاری کنگره آمریکا نشستی در مورد برجام برگزار شده؛ در پاسخ به این پرسش که آیا ایران ثروتمندتر از نظر امنیت به نفع آمریکاست یا ایران فقیرتر گفتند که: "اگر بهبود اوضاع اقتصادی ایران سبب تغییر شکل حکومت شود و کوتاه شدن دست این بخش قدرتمند از حاکمیت (که مشخصا منظورش کوتاه کردن دست سپاه پاسداران و محدود کردن حیطه اختیارات خامنه ای) شود، خوب است. آیا سبب میشود که این طیف بالاخره دست از صدور انقلاب اسلامی بردارند و کاری به امر سیاست نداشته باشند؟ آیا سبب میشود که دست از بلندپروازی های منطقه ای و آرزوی ایران قدرتمند در منطقه بردارند؟"

از طرف دیگر سازمان تجارت جهانی هم عقیده مشابهی دارد و میگوید که "ایران باید سیستم سیاسی اش را ساختاری کند؛ بیشتر سرمایه ها دست طیف نزدیک به خامنه ای و سپاه پاسداران است؛ و میگویند "مشکل درجا زدن برجام همین مشکل ساختار سیاسی در ایران است"؛ جهت اطلاعاتن میگویند که چیزی حدود ۳۴ میلیارد دلار ایران قرارداد اقتصادی بسته اما اجازه اجرای آن را نمیدهند؛ در کل نظر شما چیست؟ درآوردن اقتصاد و نظام بانکی کشور از حیطه خامنه ای چقدر واقعی است؟ اقتصادی که بخش اعظمش دست دولت اعتدال و خط خامنه ای است؟ آیا جمهوری اسلامی میتواند این شیفت را بکند و این ثبات سیاسی را در جهت نیازهای غرب در داخل ساختاری بکند ؟ یا به یک معنی دیگر، چرا غرب با پاکستان و بنگلادش و برزیل مشکلی ندارد اما تا به ایران میرسد سر معضلاتشان باز میشود؟

آثر مدرسی: معضل غرب با ایران روبنای سیاسی در این کشور است، نه اینکه اقتصاد یا سرمایه در انحصار چه بخشی از جامعه است. اینکه سرمایه در انحصار دولت یا یک بلوک قوی اقتصادی باشد، معضل غرب نیست. در زمان رژیم سلطنت هم سرمایه و اقتصاد در دست دولت یا یک بلوک قدرتمند اقتصادی بود و سرمایه خصوصی میدان زیادی برای مانور نداشت. کلا در کشورهای موسوم به کشورهای تحت سلطه یا

کشورهای در حال رشد، بخش اصلی اقتصاد جامعه دست دولت است و این دولت است که اقتصاد را می گرداند. در نتیجه مسئله این نیست که اگر قدرت از دست بلوک های اقتصادی در دولت خارج شود، پس معضل غرب با ایران هم حل میشود. همانطور که اول هم اشاره کردم، معضل غرب با ایران روبنای سیاسی حاکمیت در ایران است. ببینید، امروز ایران "با ثبات ترین" کشور در منطقه خاورمیانه است، نه مانند بقیه درگیر جنگ داخلی است، نه کشمکش های حاد داخلی بین جناحهای بورژوازی در جریان است که جامعه را بلرزاند. اما از نظر سازمان تجارت جهانی، از نظر ریسک سرمایه گذاری در آن، ایران در رده ۷ لیستی قرار دارد که این سازمان منتشر کرده است. کل لیست از ۱ تا ۷ است. یعنی یکی از مخاطره آمیز ترین، بی ثبات ترین و نا امن ترین کشورها برای سرمایه گذاری اعلام شده است. دلایلش این نیست که در آن جامعه جنگی در جریان است یا قرار است شیرازه جامعه از هم بپاشد. علت اش این نیست که جامعه ایران در آستانه یک بحران سیاسی درونی است؛ دلیل اصلی همان روبنای سیاسی و هویتی است که جمهوری اسلامی خود را با آن تعریف میکند. درست است که امروز جمهوری اسلامی به یمن اوضاع ناامن منطقه و در مقایسه با داعش نرم شده و موقعیت خودش را تثبیت کرده است و به یمن برجام مدال طرفدار صلح و امنیت را به گردش آویخته اند؛ اما پرچم و نمادی که این رژیم بعنوان "نماینده شیعیان" خاورمیانه برافراشته و هر جا "منافع شیعیان" به خطر می افتد بعنوان نماینده تام و تمام به میدان می آید و یک پای کشمکش با رقبای خود در منطقه است، به علاوه تاریخی که پشت سر خود دارد، معضلات سیاسی پایه ای است که با ده تا برجام دیگر نیز حل نخواهد شد. بنابراین طبق آمار و ارزیابی نهادهای اقتصادی در غرب، ایران کماکان جزو بی ثبات ترین و ناامن ترین حوزه ها برای صدور سرمایه و سرمایه گذاری است. معضل جمهوری اسلامی برای جذب شدن در بازار جهانی سرمایه، یا بقول شما برای کسب اعتبار در رده کشورهایی مثل پاکستان و بنگلادش و برزیل، یک معضل سیاسی است.

جامعه ایران با یک جمعیت میلیونی کارگر ماهر و سرکوب شده با خفقان شدید در اختیار سرمایه جهانی است. وقتی نگاه میکنید این نیرو از جوان ترین، ماهرترین و تحصیل کرده ترین نیروهای کاری است که در بازار جهانی میتوان پیدا کرد؛ به گفته خود موسسات و نهادهای مالی و تولیدی، دانش فنی و حرفه ای نسل جوان امروز در ایران خیره کننده است. قاعدتا میبایست این مولفه ها در مقایسه با سایر کشورهای حوزه صدور سرمایه و نیروی کار ارزان جذابیت زیادی برای سرمایه گذاری میداشت. اما همانطور که گفتم هویتی که جمهوری اسلامی، علیرغم چرخشی که کرده، علیرغم اینکه پرچم ضدیت با آمریکا را در منطقه پایین کشیده است، علیرغم اینکه شعار مرگ بر آمریکا حتی از طرف هاردکورهای جمهوری اسلامی شنیده نمیشود، علیرغم پُر و ظاهر کمتر اسلامی که در مقابل جامعه به خود گرفته، اما هنوز این هویت سیاسی جمهوری اسلامی معضل جدی است و سرمایه را از ورود به ایران میترساند. قدرت اقتصادی در دست چنین هیئت حاکمه ای با چنین هویت سیاسی، ریسک بزرگی است. بدین ترتیب جذابیت ایران برای صدور سرمایه علیرغم نیروی کار زبده و ماهر در آن بدشت پایین است.

بنابراین در دنیای دیپلماسی و در معادلات غرب با ایران در منطقه، ایران از محور شرارت و جبهه تروریسم به جرگه منشا ثبات پیوسته است اما این بلافاصله به معنی سرازیر شدن سرمایه ها به ایران و تضمین امنیت سرمایه در این کشور نیست؛ این نکته را ما همان موقع هم گفتیم. امروز خودشان میگویند که ما وعده های زودرس دادیم که قابل اجرا نیست.

به هر حال معضل جمهوری اسلامی کماکان سیاسی و هویتی است. کماکان موقعیت به اصطلاح قوی که در خاورمیانه دارد از منظر سرمایه داری جهانی برای سرمایه گذاری در ایران نقطه ضعف جدی ایران است. و از این زاویه نگرانی های سرمایه غربی که جمهوری اسلامی امید زیادی به آن بسته بود که به کمک آن از تنگنای اقتصادی نجات پیدا کند، هنوز به قوت خود باقی است. این معضلات با جمهوری اسلامی گره خورده اند. به این اعتبار، کماکان معضل

۳

اقتصاد در ایران نه راه حل اقتصادی بلکه راه حل سیاسی دارد. تا جمهوری اسلامی بر سر کار است این معضل سیاسی وصله ای بر پیکره بورژوازی ایران باقی خواهد ماند و ایران از رده کشورهای با میزان ریسک بالا جهت سرمایه گزاری خارج نخواهد شد. تا جمهوری اسلامی هست این هویت سیاسی نیز وبال گردن اش خواهد ماند.

رادیو نیئا: الان جلوی اعتبار سیاسی ایران در آمریکا سنگ انداخته اند؛ کلینتون گفته که فعلا علاقه ای به پاسخ دادن به مسایل ایران ندارد؛ و گفته که رابطه با اسرائیل مهمتر است؛ سوال اینست که چرا کماکان آمریکا احتیاج دارد که سر شکاف با ایران باز بماند؟

آثر مدرسی: ما همان موقع گفتیم که تبیین های مختلفی از پروسه تخفیف کشمکش داده میشود. گفتیم این پروسه پایان دشمنی و شروع دوستی ایران و آمریکا نیست. گفتیم توافقات هسته ای قرار است کشمکش را تخفیف بدهد و از حالت بحرانی خارج کند. قرار نبوده با برجام همه معضلاتشان حل شود و کشمکش خاتمه پیدا کند و هر دو طرف آسوده سر بر بالین بگذارند. اینکه تبلیغات حول برجام از زاویه طرفین این ماجرا چگونه بوده، بحث ثالثی است. هیچوقت این توافقات به معنای حل کشمکش و پایان ماجرا نبوده است. به معنای تخفیف کشمکش و حل بحران به بهانه هسته ای بود. به معنای پایان یک دوره از دشمنی آشکار بین آمریکا و یکی از ضد آمریکایی ترین رژیم های منطقه بود، به معنای آتش بس بود و نه صلح کامل؛ هنوز هم دو طرف لگدهای خودشان را به هم میزنند. در نتیجه اعلام اینکه هنوز صلح کامل بین دو طرف برقرار نشده از هر دو طرف شنیده میشود. آمریکا تلاش میکند امروز به بهانه های دیگری، که امروز در صف بندی های خاورمیانه و نزدیکی ایران به روسیه و سوریه میبیند، ایران را بیشتر تحت فشار قرار دهد. این را نباید بعنوان چرخش یا تغییر در سیاست آمریکا بحساب آورد. بلکه کماکان بر محور همان پروسه زورآزمایی طرفین علیه هم و گرفتن امتیاز بیشتر باید دید. در مورد کلینتون هم، علیرغم اینکه او پرو اسرائیلی تر از اوباما است، اما نباید حرفش را جدی گرفت. تبلیغات انتخاباتی در آمریکا است، بیشتر این ها برای جلب لابیسیتم قوی اسرائیلی ها در آمریکا است. امروز رابطه آمریکا و اوباما با دولت اسرائیل زیاد گرم نیست و حرف های کلینتون را باید در بطن پروپاگاند تبلیغاتیش برای جلب این بخش از بورژوازی اسرائیل در آمریکا و حمایتشان از حزب دموکرات در انتخابات آتی دید. اوباما به نمایندگی از طرف هیت حاکمه و بخش اعظم استابلیشمنت آمریکا این چرخش در سیاست را عملی کرد. نیاز عمومی بورژوازی آمریکا بود که این بحران را به درجه زیادی تخفیف دهد و بیشتر از این هزینه های مالی و سیاسی و انسانی نکند. اینکه رئیس جمهور بعدی ترامپ یا کلینتون این کش و قوس با ایران را بیشتر یا کمتر کنند ممکن است، ولی روند اصلی توافق بین دو طرف کماکان به جای خود باقی است و برای هر دو مطلوبیت دارد. فکر میکنم ما شاهد روند کشمکش های حاد میان غرب و ایران، مانند دوره بحرانی آن، نخواهیم بود. بعلاوه اینکه اروپا به هیچ عنوان دنباله رو سیاست های قبلی آمریکا نیست و برای ثبیت موقعیت خودش در خاورمیانه سیاست دیگری را در پیش گرفته است. و از این زاویه آمریکا با فشار اروپا هم روبرو است. به هر حال تا جایی که به حرف های هیلاری کلینتون برمبگردد باید در متن تبلیغات انتخاباتی برای جلب لابیسم اسرائیلی به آن نگاه کرد. بیشتر برای کسب رای است. اما این تصویر افسانه ای که بورژوازی ایران از مذاکرات میداد که انگار با برجام کل معضلات حل خواهد شد و همه چیز در ۱۰۰ روز شکوفا خواهد شد، اقتصاد زیر و رو میشود و همه چیز تغییر پیدا میکند، واقعی نبود. میخواستند تصویر قوی تری از ایران بعد از برجام بدهند؛ اما برای همه معلوم شد که واقعی نیست و این پروسه و کشمکش حالا حالاها ادامه دارد.

رادیو نیئا: روحانی یکسال پیش بود که شعار بهبود و رونق اقتصادی کشور را در طی دوره زمانی ۱۰۰ روزه به شرط به توافق رسیدن با

یکسال بعد از ...

غرب و امضای برجام سر میداد. امروز میبینیم که پدیده بیکاری و فقر واقعا یک اپیدمی خانمانسوز در جامعه ایران است؛ شکاف طبقاتی بین سرمایه داران و کارگران بشدت عمیق شده؛ بلحاظ سیاسی استبداد و خفقانی که به جامعه تحمیل کردن به شهادت مردمی که در جامعه ایران زندگی میکنند از دوره های قبل بیشتر شده؛ دیروز میگفتند ۱۰۰ روزه اوضاع اقتصادی رو درست میکنند، امروز میگویند بهبود اوضاع اقتصادی به دو تا سه دهه آینده حواله داده میشود و زمان میربرد؛ آیا واقعا مسئله زمان است؟ باید بیشتر به جمهوری اسلامی زمان داد؟

آذر مدرسی: بنظر من نه! معضل جمهوری اسلامی این نیست که یکسال زمان کمی است که برجام بتواند موثر واقع شود. اینها تبلیغات جمهوری است در مقابله با قطع امید کاملی است که جامعه از گشایش سیاسی و اقتصادی که به قول شما روحانی وعده اش را در ۱۰۰ روز میداد، کرده است. معضل جمهوری اسلامی وقت نیست. ما گفتیم که گشایش اقتصادی در ایران اولاً ممکن نیست. و ثانياً اگر حتی درجه ای از بهبود در سطح زندگی مردم بوجود آید بشدت کوتاه مدت و گذرا خواهد بود و دوباره مثل یک کش به موقعیت وخیمتری برمیگردد. امروز بعد از یکسال خودشان اعلام کردند که نرخ بیکاری در جامعه ایران بعد از برجام کماکان بشدت بالا است و دولت در مقابله با بیکاری و در اشتغال سازی ناموفق بوده. میگویند برجام بیشتر در عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی، یعنی معادلات ایران و غرب، موفق بوده تا عرصه اقتصاد. طبق آمار خود جمهوری اسلامی ۳۰ درصد جوانان ایران بیکار اند. در بعضی از مناطق سطح بیکاری ۴۵ درصد گزارش شده است. یعنی نیمی از جمعیت آماده بکار جامعه، بیکار اند. خودشان میگویند که حتی کسانی که مدرک دکترا دارند با معضل بیکاری دست و پنجه نرم می کنند و شانس اینکه در بازار کار ایران که بطور واقعی خوابیده، کاری پیدا کنند، را ندارند. در نتیجه مستقل از هیاهوی طرفداران جمهوری اسلامی و خود نظام، همان زمان هم بطور واقعی روشن بود که این پروسه کشدار و ادامه دار خواهد بود. جمهوری اسلامی معضلات جدی تر و اساسی تری برای جلب سرمایه خارجی و حتی برگرداندن سرمایه های ایرانی به داخل را دارد. این روبنای سیاسی حتی به خود بورژوازی ایران هم نمیتواند این اطمینان را بدهد که کشوری است که ثبات کافی را در منطقه برای امنیت سرمایه و سودآوری آن مهیا کرده است. در نتیجه افق گشایش و بهبود اقتصادی تبلیغات وسیعی بود که در جامعه راه انداختند تا جامعه را در انتظار مهدی موعود نگاه دارند. تا طبقه کارگری که بخش اعظم آن زیر خط فقر زندگی میکند و جامعه ای که حتی بخش زیادی از شاغلین اش زیر خط فقر زندگی میکنند را ساکت و در انتظار نگاه دارند و بتوانند فرصت بیشتری برای خود بخرند. تبلیغات امروزشان که یکسال کم است و نیاز به وقت بیشتری دارند، در حقیقت ادامه سیاست صبر و فرستادن جامعه دنبال نخود سیاه است. جمهوری اسلامی میخواهد خودش را در مقابل اعتراضات و انفجارات اجتماعی، که اصلاً غیر قابل انتظار نیست، آماده کند.

اما مستقل از اینکه برجام چقدر موفق شود، مستقل از اینکه این گشایش اقتصادی صورت بگیرد یا نه و برجام بتواند روزنه ای برای صدور سرمایه و سرمایه گذاری و اشتغال در ایران باز کند، و حتی مستقل از هر معضل روبنای سیاسی که جمهوری اسلامی داشته باشد، افق توسعه اقتصادی در جامعه ایران کور است. خاورمیانه ای که بی ثبات و جنگ زده است، هیچ کشوری ریسک صدور سرمایه در ابعاد هنگفت به چنین حوزه ای را نخواهد کرد. اوضاع امروز خاورمیانه هر دورنمای توسعه اقتصادی را عملاً کور کرده است. معضل بورژوازی در این حوزه ادامه حیات و بقا است و نه توسعه اقتصادی! هیچکدام از کشورهای منطقه خاورمیانه، توسعه اقتصادی را در دستور ندارند. برای ایران نگه داشتن حداقلی از اقتصاد با نرخ بالای بیکاری و تحمیل خفقان و ماندن بر گرده جامعه تنها صورت مسئله موجود روی میزشان است. در نتیجه تبلیغات شکوفایی اقتصادی و توسعه اقتصاد، تبلیغات مبنی بر بهبود زندگی مردم،

پروپاگاندی بود که جمهوری اسلامی بعد از برجام به آن احتیاج داشت تا یک امید کاذبی را در مقابل میلیونها انسانی که قطع امید کامل از گشایش اقتصادی جمهوری اسلامی کرده بودند، دامن بزند. امروز خود جمهوری اسلامی دارد میگوید که جامعه قطع امید کرده است. و دارند مرتب هشدار میدهند که جامعه ای که اکثریت اش زیر خط فقر زندگی می کند، جامعه ای که رده بیکاری در میان جوانان اش ۳۰ درصد است، بلقوه احتمال انفجارات عظیم اجتماعی را در خود دارد و باید برای خطر بلقعل شدن آن خود را از الان آماده کرد.

به یک نکته دیگر در مورد گشایش اقتصادی با رشد اقتصادی اشاره کنم. بورژوازی بشدت تلاش میکند که رشد اقتصادی را با رفاه مردم مترادف کند. ببینید، انگلستان یکی از کشورهایی بوده که در چند سال اخیر رشد اقتصادی اش بشدت بالا بوده است، ولی بلحاظ میزان جمعیت کودکانی که زیر خط فقر در این کشور زندگی میکنند در کنار کشورهای اروپای شرقی قرار گرفته که ظاهراً با معضل اقتصادی و رشد اقتصاد روبرو هستند. توسعه و رشد اقتصادی به معنای سودآوری سرمایه و رشد بیشتر برای سرمایه داری است. اما الزاما به معنای رفاه، بهبود و مرفه شدن جامعه نیست. انگلیس نمونه گویای چنین تصویری است چون بورژوازی اش به این میبالد که رشد اقتصادی اش در اروپا از همه بیشتر بوده اما یکی از کشورهای است که بخش زیادی از جمعیت کودکانش زیر خط فقر زندگی می کنند. رشد اقتصادی انگلیس از آلمان و سایر کشورهای اروپایی بیشتر بوده اما این رشد بدون تحمیل ریاضت اقتصادی، بدون تعرض به معیشت مردم، بدون بیکار سازی های وسیع و بدون قطع خدمات و بیمه های اجتماعی ممکن نبود. حالا شما تصور کنید که چقدر تبلیغات جمهوری اسلامی حول و حوش رفاه مردم به شرط رشد سرمایه پوچ باشد. فربه شدن بورژوازی به معنای رفاه مردم محروم نیست بلعکس رشد امروز سرمایه و سودآوری اش بدون استثمار شدید طبقه کارگر و تعرض وسیع به معیشت مردم غیر ممکن است و این اتفاقی است که در بخش اعظم کشورهای متروپل در جریان است و حتی اگر آمارهای جمهوری اسلامی از رشد اقتصادی اش هم درست باشد به هیچ عنوان به معنی بهبود موقعیت میلیونها انسانی که امروز بیکار یا شاغل اند و زیر خط فقر زندگی می کنند، نیست. بورژوازی بشدت تلاش میکند این دو مقوله را مترادف همدیگر قرار دهد و خوشبختی و سود و رفاه خودش را به معنای بهبود وضعیت جامعه و مردم جا بزند. این پروپاگاند پوپولیستی بورژوازی در همه جای دنیا است.

به هر حال تا جایی که به گشایش اقتصادی بر میگردد، امروز خودشان اعلام میکنند که هیچ اتفاقی نیفتاده و وضع به همان وخامت قبل است. وضعیت زندگی میلیونها انسان گویا ترین سند این واقعیت است. بیکاری و فقر در ابعاد به مراتب بیشتری از سر و کول جامعه بالا می رود و عملاً موفق نبوده اند. طبیعی است که هیچ بورژوای عاقلی فراخوان به شکست خودش را صادر نمیکند و اعلام نمیکند که قدرت را دو دستی به محرومین جامعه تقدیم می کند. بلکه تلاش میکند اوضاع را کش دهد، جامعه را در انتظار نگه دارد و این هارت و پورتهای پوچ که "وقت کم بود و زمان بیشتری میخواهیم"، تلاشی در همین راستا است.

رادیو نینا: از یک زاویه دیگر به بحث نگاه کنیم؛ از زاویه اوضاع بین المللی و منطقه ای؛ کل صحنه دنیا بی ثبات است؛ از خاورمیانه تا قلب پایتخت های کشورهای اروپایی تا خود آمریکا، دنیا با یک برزخ عجیبی روبرو است؛ بی افقی و بی جوابی بورژوازی خیره کننده است؛ خیلی صحنه مثل صحنه بعد از جنگ دوم جهانی است؛ سناریوی خاورمیانه به اروپا کشیده شده؛ اروپا دارد تجزیه میشود؛ اولین پس لرزه اش جداشتن انگلستان از اتحادیه اروپا بود و انشقاق و بحران در این حوزه؛ رابطه آمریکا با اروپا هنوز بی تکلیف و نامعلوم است و این یکی از مولفه هایی است که روی اوضاع ایران و جمهوری اسلامی تاثیر میگذارد؛ کش دادن این برزخ عمومی در سطح جهان و قدرتهای اصلی سرمایه داری به نفع جمهوری اسلامی و دولت اردوغان و کل ارتجاع در منطقه است؛ امروز کسی در داخل جرات

نمیکند بگوید که دولت اردوغان یا جمهوری اسلامی باید برود... درجا اعدامش میکنند؛ دولت ترکیه دارد قوانین اعدام را دوباره برمیگرداند؛ خاورمیانه دیگر جایی برای ثبات سرمایه نیست؛ نظر شما در مورد این فاکتور بین المللی و تاثیرش روی جمهوری اسلامی چیست؟ آیا این بلبلشویی که در دنیا هست برجام را حاشیه ای نمیکند؟ یعنی به ته لیست اموری که باید به آن بپردازند نمیروند؟ شانس جمهوری اسلامی در این اوضاع چیست؟

آذر مدرسی: در مورد حاشیه ای شدن برجام ببینید، این تصویری که شما از بی ثباتی امروز بورژوازی در همه جای دنیا بدست میدهید، اینکه بحرانی که از خاورمیانه به قلب اروپا کشیده شده و به این معنا معضلات دیگری را در مقابل بورژوازی جهانی قرار داده، واقعی است اما برجام یا حل کشمکش با ایران و موقعیت خاورمیانه یکی از آن مسائل جدی است که تعیین تکلیف وضعیت قدرت های غربی در خاورمیانه از خلال آن میگذرد. اتفاقاً یک بخش از بی ثباتی با تعیین تکلیف در خاورمیانه است که پاسخ میگیرد. شما برای کوچ آوارگان جنگی به اروپا، کشیده شدن دامنه تروریسم کور به اروپا، جواب درون اروپایی ندارد. شاید بخشی از این معضل در داخل اروپا جواب بگیرد اما در سطح ماکروتر منشا این بی ثباتی در خاورمیانه است. و موقعیتی که اتفاقاً خود قدرتهای غربی با بازیکنانی مثل جمهوری اسلامی در آنجا بوجود آورده اند. در نتیجه تعیین تکلیف خاورمیانه و بازگرداندن درجه ای از ثبات و محدود کردن دامنه کشمکشهای خاورمیانه به خود این حوزه، صورت مسئله جدی است که در مقابل غرب قرار دارد. از این زاویه رابطه غرب با ایران حاشیه ای نشده است. معضل کماکان بر سر جای خود باقی است. بحران خاورمیانه دامنه اش به اروپا کشیده شده است و یکی از بازیگران این بحران چه در تشدید و چه در تخفیف اش که امروز ظاهراً قرار است تخفیف اش دهد، جمهوری اسلامی است. بنابراین کماکان موقعیت ایران در خاورمیانه و سهمی که میخواهد، برای بورژوازی غرب مهم است. چه از نظر سیاسی و چه از نظر مختصات دخالت اش در منطقه تعیین کننده است. رابطه ایران با غرب اساساً در این حوزه تعیین تکلیف میشود. به طور ویژه امروز اروپا در راس دخالت در اوضاع خاورمیانه است. خاورمیانه کماکان یکی از مهمترین کانونهای بحرانی بورژوازی در دنیا است و دامنه بحران در این حوزه است که به غرب کشیده شده است. این دیگر اسمش را نمیتوان برجام گذاشت، اما رابطه جمهوری اسلامی با غرب و نقش این رژیم در این حوزه کماکان توسط غرب مونیتور میشود. تثبیت موقعیت امروز ایران در منطقه به کشمکش بلوکهای رقیبش که عربستان و ترکیه اند، تبدیل شده است. غرب تلاش میکند که بالانسی را بین مرجعین محلی برقرار کند تا دامنه این بحران را تخفیف دهد و حداقل ثبات در غرب را بتواند تضمین کند. در نتیجه مسئله موقعیت ایران در خاورمیانه هنوز به قوت خود باقی است و جمهوری اسلامی در کشمکش با قطب های رقیب تلاش میکند موقعیت بالاتری را کسب کند تا سهم بیشتری را بگیرد. امروز در خاورمیانه قطب شیعه و سنی شکل گرفته است که در راس قطب شیعه جمهوری اسلامی است و راس قطب سنی را عربستان و ترکیه هدایت میکند و این کشمکش به این شکل دارد ادامه پیدا میکند.

در مورد شانس جمهوری اسلامی یا استفاده جمهوری اسلامی از این نا امنی، در تحمیل فشار سیاسی بیشتر به جامعه و یا دامن زدن به قناعت کردن به وضع موجود و ترساندن مردم از سوریه ای شدن ایران، قطعاً جمهوری اسلامی تلاش میکند بیشترین استفاده را بکند. همانطور که از جنگ ایران و عراق، از فضای جنگی استفاده کرد، از تحریمهای اقتصادی علیه مردم استفاده کرد. امروز هم به رخ کشیدن قدرت نظامی خود در منطقه بخشا رو به رقیبایی مانند عربستان است اما بخش مهمتر آن رو به مردم قطع امید کرده و به جان آمده در ایران است. به رخ کشیدن این قدرت به اضافه دستگیری و اعدامها، به اضافه مقابله بی پرده و وسیع با هر تحرک و تشکل کارگری و بالاخره تصویر "ایران امن و با ثبات" اعلام این است که جمهوری اسلامی کماکان قابلیت سرکوب را دارد. این سیاست اصلی جمهوری اسلامی نه

عجز و ناله های "فرصت بدهید".

رادیو نینا، یک رسانه رادیویی ایرانی

رادیو نینا: شانس کمونیسم و طبقه کارگر چیست؟ کمونیستها چه سیاستی را باید در پیش بگیرند؟

آذر مدرسی: طبقه کارگر و کمونیستها تنها نیرویی هستند که شانس این را دارند تا افق متفاوتی را در مقابل جامعه برجسته بکنند و پرچم قابل تحقق و قابل دسترسی را به انتخاب جامعه تبدیل کنند. شانس اینکه افق رفاه، آزادی، برابری و امنیت را به خودآگاهی جامعه تبدیل کنند.

صفبندی های سیاسی و افق های سیاسی بعد از انتخاب روحانی و سر کار آمدن دولت اعتدال و بخصوص بعد از برجام دچار تغییرات جدی کرده است. بخش اعظم اپوزیسیون راست که به شکاف و بحران میان ایران و غرب امید بسته بود و خودش را بعنوان آلترناتیو مطلوب غرب برای جایگزینی جمهوری اسلامی آماده میکرد، امروز با تبدیل شدن خود جمهوری اسلامی به دوست کم ضرر غرب، با یک بحران هویتی روبرو شده اند. چپی هم که امید خودش را به این شکاف و تضعیف شدن جمهوری اسلامی در کشمکش با غرب تعریف می کرد و افقش این بود که در این پروسه "انقلاب" میشود و منشا اثری میشود، امروز با تخفیف این بحران به درجه زیادی بی افق شده است. به طور واقعی امروز جدال اصلی بین دو قطب در جریان است، بین طبقه کارگر و کمونیستها با بورژوازی و طبقه حاکمه در ایران. اگر شانسى هست شانس کمونیستها است.

قطعاً تغییر اوضاع و شرایط وظایف جدیدی را در دستور کمونیستها قرار میدهد اما وظیفه متشکل کردن و متحد کردن و آماده کردن جامعه و در راس آن طبقه کارگر برای یک انقلاب کارگری و رسیدن به آزادی و برابری، یک وظیفه دائمی کمونیست ها است. شرایط میتواند تاثیراتی روی وظایف کمونیست ها بگذارد، اما اوضاع چه بحرانی باشد چه نباشد، کمونیستها باید تلاش کنند جامعه و طبقه کارگر را با دادن یک افق روشن نسبت به آینده انقلاب کارگری و برای سرنگونی حاکمیت بورژوازی و برای یک تغییر بنیادی در جامعه آماده بکنند.

قطعاً باید صدها بار گُفت بورژوازی ناتوان از گشایش اقتصادی است، که این حاکمیت بورژوازی است که مانع خوشبختی و رفاه اکثریت مردم محروم در جامعه است. مقابله جدی با طرفداران جمهوری اسلامی و خیل نیروهای سیاسی و خیل "روشنفکرانی" که مدام در مدح دیپلماسی و کش دادن اوضاع و مخاطرات مبارزه "خشونت آمیز"، امر امروز کمونیست ها است. باید در مقابل این تعرض سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی به جامعه که میگوید "به خاورمیانه نگاه کنید و در نتیجه به استبداد و خفقان و اوضاع امروز تمکین کنید"، سنگر بست. اما در این اوضاع ویژه، علاوه بر نشان دادن اینکه گشایشی در کار نیست و علاوه بر مقابله با دامن زدن سیاست و فضای انتظار از جانب جمهوری اسلامی، کمونیستها باید هوشیار باشند که شکست افق گشایش سیاسی و اقتصادی بورژوازی به روحیه شکست و بی افقی و استیصال در جامعه تبدیل نشود. باید نا امیدی از گشایش و بهبود و رفاه تحت حاکمیت بورژوازی را با قدرت تمام و روشنگری کامل به متحد کردن جامعه علیه طبقه حاکمه تبدیل کرد. قطع امید کردن از بالا باید پتانسیل عظیمی را در پایین آزاد کند که بتوان با تکیه بر آن و با سازمان دادن و متحد کردن آن انقلاب کارگری و سعادت همگانی را به همراه آورد. قطعاً بخش اعظم بورژوازی تلاش میکند که با دامن زدن به فضای ناامیدی و استیصال، این قطع امید از گشایش را به نقطه ضعف مبارزه رادیکال و انقلابی علیه جمهوری اسلامی تبدیل کند. مقابله با این افق به اندازه مقابله با خود جمهوری اسلامی مهم است. امروز قطع امید از سیاست های جمهوری اسلامی در جامعه موج میزند. این را خود سرانشان به هم هشدار میدهند. این رویگردانی میتواند هم به یک نیروی عظیم اجتماعی برای تغییر و بهبود اوضاع تبدیل شود و هم میتواند به یک افت و استیصال و ناامیدی در تغییر اوضاع بیانجامد. تنها جریانی که میتواند در مقابل آلترناتیوهای بورژوازی از دست زدن به اوضاع و ساختن با شرایط فعلی تا دامن زدن به انتظار و استیصال، بایستد کمونیستها و در راس آن حزب ما، حزب حکمتیست، است. حزب ما با

←

حسرت و توب ...

نسخه مراکز آزاد صنعتی نه میخااهد و نه میتواند و نه قرار است که پاسخ مساله اشتغال تا چه رسد پاسخی برای بهبود زندگی طبقه کارگر در ایران باشد. برای طبقه کارگر در ایران این صورت مساله است. مراکز ویژه صنعتی چیست، دامنه عمل واقعی آن در حل معضلات اقتصادی جامعه، صورت مساله و پاسخ های طبقه کارگر امری است که نوشته حاضر در دستور خود دارد.

با مرور فشرده ای بر مشخصات مناطق ویژه اقتصادی به صورت مساله واقعی طبقه کارگر در دل کشمکشهای جاری خواهیم پرداخت و دست آخر به سوالات اساسی و روندها می رسیم.

صورت مساله و بلوغ سیاسی

قریب دو سال پیش وزیر اطلاعات دولت در نشست نوبتی خود در استانهای کشور در شهر اهواز در شرح تعهدات دولت در قبال سرمایه داران خارجی، آنها را آهوانی که از هر گونه ناآرامی میگریزند، مورد خطاب قرار داد. این اظهارات اساس پلاتفرم پر افتخار دولتی بوده است که همین سی سال پیش با شعار استقلال و بیرون کردن سرمایه خارجی در راس یک انقلاب نشست. این اظهارات در میان اپوزسیون با سکوت همراهی گردید که همه افتخارشان به مصدق و لغو قراردادهای نفتی با کمپانی انگلیسی خلاصه میشود. پژواک این اظهارات در جامعه ای انعکاس یافت که روشنفکرانش امید یک ایران خودکفا را توی بوق میکنند. با فرض این زمینه ها و تجربه زنده نسل موجود تنها یک بند از قانون مناطق ویژه صنعتی علی القاعده برای عروج یک دوجین قیام و شورش خونین، و برای شکل گیری صد حزب و سازمان و جبهه و قصبه در دفاع از وطن و ناموس و تاریخ و دین مبین کفایت میداشت. تنها دو سال پیشتر در فضای رژیم پنج امریکا با موجی از بیانات آتشین در وصف بن بست جمهوری اسلامی و مطلوبیت و نامطلوبیت، در موجی از فراخوان احزاب اپوزسیونی و مشخصا خطاب به کارگران و برای سرنگونی رژیم پاسخ میگرفت.

اگر این پرچمها از رنگ و تک و تاب افتاده، و اگر قدرت بسیج خود را از دست داده است را میتوان به حساب "تثبیت رژیم" در دعواهای اپوزسیونی گذاشت. هر چه باشد، با هر استنتاجی در این مورد، نمیتوان بر بلوغ سیاسی آن جامعه و مشخصا طبقه کارگر چشم پوشید. این اپوزسیون هرگز وقعی برای اعتراض بیوقفه طبقه کارگر قائل نبود. این اپوزسیون هیچ وقت از دهن کجی به شعور یک کارگر و در پاسخ به سوالات این کارگر در آلترناتیو اقتصادی خویش دست برنداشت. سکوت امروز این اپوزسیون ناشی از حزن و غیبه آنهاست. آرزوی آنها و تمام سرمایه سیاسی آنها این بود که امروز به جای خامنه ای نشسته باشند. پلاتفرم اقتصادی و مراکز ویژه صنعتی و ادعا نامه مشابه خطاب به طبقه کارگر در کشو میز کار آنها باد کرده است. این اپوزسیون مختارند و حق دارند امریکا را در نقش رفیق نیمه راه یا خائن ملامت کنند. اما افتخار آنها در به سر انجام رساندن هسته اصلی پروژه رژیم چنج غیر قابل انکار است. مناطق ویژه صنعتی گواه حاصل کار آنهاست.

یک دوره از میداناری سیاسی اپوزسیون بورژوایی به عمر جمهوری اسلامی افزود. طبقه کارگر بازنده اصلی این دوره بود. این طبقه موتور تمام تحرک سیاسی آن جامعه را بر دوش کشید، بدون آنکه صف طبقه و منافع طبقه را به جلو ببرد. امروز جمهوری اسلامی با همه قامت خود، با همه ثبات و همه قدرتی که میتواندست داشته باشد، امروز بورژوازی ایران با همه ظرفیتهایی که در رویاهایش هم نمی گنجید در مقابل طبقه کارگر صف کشیده اند. دیگر داستان رژیم مطلوب سرمایه به فصل آخر خود رسیده است. برای این بورژوازی آلترناتیو بهتری در کار نیست. بورژوازی و حکومتش در یک صف مشترک با پلاتفرم مشترک مناطق ویژه صنعتی به مصاف طبقه کارگر آمده اند. صورت مساله اینست: پاسخ طبقه کارگر به این پلاتفرم چیست؟

مناطق ویژه چیست؟

جذب سرمایه های خارجی و ضرورت قوانین ناظر بر سود و امنیت ویژه برای این سرمایه ها برای جمهوری اسلامی ابدا تازگی ندارد. قانون "تشویق سرمایه گذاری خارجی مصوب سال ۱۳۸۱ است و قانون کار ناظر بر این مناطق دو سال قبل تر به تصویب رسیده است. اما امروز و در سایه برجام است که این مناطق برای اولین بار بطور واقعی، گسترده و بطور جدی به صحنه جدلها رانده میشود.

این مناطق، از انزلی تا چاه بهار یکی پس از دیگری شسته رفته، با تأسیسات و لجستیک و رفاهیات لازم، گلهای سر سبد از زیر بنای سازندگی در آن کشور، بندرها و اسکله ها و معادن و کارخانه ها؛ و از آن مهمتر تمام جوهره و توانایی طبقه بورژوا و جمهوری اسلامی را به "بازار" آورده است. بدون تردید در یک سنبل فکر شده، سایت رسمی مدیریت مناطق ویژه صنعتی از هر گونه تعلقات اسلامی و حتی از عکس امام عاری است. سند های رسمی این مناطق را باید از شاهکارهای سادگی در امر "بیزینس مدرن کاپیتالیستی" به حساب آورد. این ویتترین همانقدر که رو به سرمایه داران فریبنده است و تولید، سود و بیش از هر چیز آرامش و ثبات را جار میزند؛ رو به طبقه کارگر سیاه و صراحتا مبشر یک بردگی است. در صفحه اینترنتی مناطق ویژه تصاویر زیبایی از بنادر و مناطق جغرافیایی متنوع ایران مبشر مجمع الجزایری از گوانتامای کار در ایران و برای کارگران هستند.

مراکز ویژه صنعتی و سرمایه داران

قانون مراکز ویژه صنعتی مجموعه ای از تضمین ها، تخفیف، معافیتها و امتیازاتی را شامل میگردد که رسما و علنا بخش مهمی از سود آوری این سرمایه را از طریق کسری های خزانه ملی به گردن مردم زحمتکش میاندازد. موارد اصلی امتیازات سرمایه گذاران شامل مفاد زیر است:

- مجموعه از زیر ساخت تولیدی مثل ساختمان، راه آسفالته، بندر و اسکله، شبکه برق و آب
- در نزدیکی بنادر و معادن و کارخانجات اصلی
- تسهیلات گمرکی و مالیات بسیار سخاوتمندانه
- تضمینهای بسیار قوی برای حفاظت از مالکیت و اموال، استقلال کامل در مدیریت و سازماندهی تولید
- ما جذبه اصلی این مراکز را باید در سازمان نیروی آماده به کار در خدمت سرمایه سراغ گرفت.

مراکز ویژه صنعتی و کارگران

با قانون کار مناطق ویژه صنعتی طبقه کارگر در ایران از یک قانون کاملا غیر اسلامی برخوردار میشود. در هیچ کجای این قانون اثری از تشبثات و تعلقات دینی، از نمازخانه، ساعات روزه، حج و امثال آن دیده نمی شود. این اتفاقی نیست.

قانون کار ناظر بر کارگران و شرایط کار در مراکز ویژه صنعتی شامل هفت فصل است. این قانون خلاصه ای از قانون کار رسمی کشور نیست، بلکه "تخفیف" ویژه بر کارگران "اهدایی" دولت به سرمایه داران را روشن میسازد. قانون کار در ایران آش دهان سوزی در دفاع از جان و کار و زندگی و حرمت کارگر نبوده و نیست. این قانون مجموعه مقررات ارتجاعی برای کار ارزان و کارگر بی حقوق را شکل داده است که تازه در عمل کارفرما و از جمله خود دولت در اجرای قانون کاملا سر خود از هر گونه التزامی معاف میباشند. فلسفه و کارکرد قانون کار در ایران در واقع آویزان کردن یک کیسه بکس در باشگاه مشترک کارکنان دوایر سه قوه کشور است که چگونه و با چه دقتی لیست مفاد اصلی از مطالبات طبقه کارگر از جمله در زمینه تشکل، اعتصاب، تعیین سالانه دستمزدها، بیمه بیکاری را به بازی گرفت و پایمال ساخت. مقررات مربوط به مراکز ویژه صنعتی این مسخره بازی

را رسما و تماما کنار گذاشته است. در مراکز ویژه صنعتی همه مشاغل موقت است، کارفرما فعال مایشاء است، اینجا کارگران حتی از "حق" خود در برخورداری از شوراهای اسلامی کار و نظارت دوایر وزارت کار محروم اعلام شده اند! سند مقررات کار مناطق ویژه سند بورژوازی است که حوصله اش از غر زندهای چاپلوسانه برادران دلسوز شوراهای اسلامی و از توهمات بی پایه در حاشیه انتظار اجرای حقوق کذایی قانونی کارگر در ایران پسر آمده است. حتی در این چهارچوب ضد کارگری جمهوری اسلامی، صرف اعلام این قوانین را باید به حساب نهایت گستاخی در تحقیر کارگر در آن جامعه نوشت. مرور کوتاه بر رؤس مفاد قانون موسوم به "مقررات اشتغال نیروی انسانی در مناطق آزاد صنعتی – تجاری" برای درک توحشی که در چهار صفحه سر هم شده است، براحتی کفایت میکند:

اول، کلیات مقررات کار: بنا به تعریف، مناطق آزاد صنعتی مناطقی محدود و کنترل شده است. بنا به مقررات مربوطه "کارگر کسی است که بنا به درخواست کارفرما برای او کار میکند". در بندهای بعدی حکمت این توضیح در دور نگه داشتن کارگر مورد غضب کارفرما خود را آشکار میسازد. در همین جا و در ادامه کلیات دست کارفرما برای پرداخت دستمزد کارگر بصورت جنسی (و نه الزاما نقدی) باز گذاشته شده است. در این مقررات هیچ گونه فرض و الزامی برای پرداخت دستمزد کارگران در فاصله زمانی معین پیش بینی نشده است، بر عکس، با عبارت " هرگاه مزد به طور ماهانه تعیین و پرداخت شود، حقوق نامیده می‌شود" عملا دست کارفرما برای ادامه داستان حقوقهای معوقه باز گذاشته شده است.

مواد شماره سه تا شش فصل کلیات این قانون را چیزی جز یک اقتباس بی کم و کسر از پدیده جزایر گوانتاما برای کارگران در ایران در خدمت سرمایه نمیتوان نامید. در این فصل ارگانی به اسم "سازمان مناطق آزاد صنعتی و تجاری" پا به صحنه میگذارد که هم دولت است و هم قانون. این ارگان راسا توسط دولت تعیین شده و در هر مرکز نظارت بر اجرای مقررات را بعهده دارند. مطابق بند چهارم هر گونه امکان رفاهی در منطقه به " همکاری و مشارکت کارفرمایان و کارگران" حواله داده شده است. در لیست ارائه شده در همین بند "امکانات رفاهی مورد نیاز کارگران آن منطقه از قبیل مسکن، تأسیسات ورزشی، خدمات بهداشتی و درمانی و تسهیلات لازم به منظور تهیه آذوقه و مایحتاج عمومی" به امان خدا رها شده است. در عوض مقررات مربوطه جای تردید نمیگذارد "که کارفرمای هر کارگاه مستقر در منطقه، آیین‌نامه انضباطی کار خاص آن کارگاه را تهیه میکند" و اجرای آن بعهده سازمان منطقه خواهد بود (ماده ۳۶). سازمان منطقه ای تنها مرجع رسیدگی به شکایات و دادخواهی کارگر در قبال شرایط کار و اجحاف کارفرما است. ماده ۲۹ اوج "عدالت" در حق کارگر است زمانی که مقرر میدارد: هر گونه اختلاف ناشی از اجرای مقررات این تصویب‌نامه و قرارداد کار که بین کارگر و کارفرما رخ دهد، بدوا از طریق سازش حل خواهدشد! همین قانون برای تکمیل قدردرتی سازمان منطقه در محل مزبور ارگانی به اسم سرپرست واحد کار و اشتغال پیش بینی شده است که از جانب وزارت کار و مستقیما با همکاری شرکت های خصوصی خدمات شغلی نیروی کار کارفرما را راسا فراهم میآورد.

دوم، قرارداد کار: این فصل را باید خواند تا فهمید بورژوازی ایران چه "ولد زنایی" در تنظیم قانون و مقرراتی است که همه نوع کار را در قالب کار موقت قرار دهد و راه را بر هر گونه حق کارگر بر اساس سابقه کار سد سکندر ببندد.

قرارداد کار عبارت است از قرارداد کتبی که به موجب آن کارگر در قبال دریافت مزد معین، کاری را برای مدت معین یا نامعین برای کارفرما انجام می‌دهد.

در صورت نامعین بودن مدت کار، با توجه به ماهیت و طبیعت کار، پایان و خاتمه طرح، پروژه یا فعالیت کارگاه، زمان خاتمه قرارداد تلقی می‌شود.

ماهیت استمراری کار در دایمی بودن قراردادهایی که مدت معین دارد، مؤثر نمی‌باشد.

سه ماده فوق اساس و پایه های شوم و تنفر انگیزی است که کارگر را همواره در "کیلومتر صفر" دستمزد، بیمه، مزایا، بازنشستگی، تامین شغلی و همه امکانات اجتماعی مربوطه نگه دارد.

سوم، شرایط کار: ماده ۲۶ دال بر " حداقل مزد پرداختی در مناطق، کمتر از حداقل مزد قانونی کشور نخواهد بود" تنها موردی است که در سراسر این سند مستقیما به حقوق کارگر اشاره شده است. برای یک کارگر، قانون کار نه محدود به موضوعات مربوط به ابزار کار بلکه تعیین کننده کل زندگی اوست. قانون کار دریچه برخورداری کارگر از مسکن، خورد و خوراک، فراغت، بارداری، سلامتی، رفاقت و زندگی اجتماعی، ایمنی محیط کار، ایاب و ذهاب و موارد بسیار دیگر است. تفصیل و جزئیات قانون کار اتفاقی نیست، نفس هر بند این قانون از التزام جامعه و کارفرما در اجرای آن نشأت میگیرد. بنا به قانون مناطق ویژه هر کارگری با شروع اشتغال جز روی حداقل مزد قانونی که همان حداقل دستمزد باشد، نباید حساب کند.

در مناطق ویژه صنعتی دست کارفرما برای هر رفتاری با کارگران یکسره باز گذاشته شده است. کارگر عاری از هر گونه حق پایه ای پا به مناطق ویژه صنعتی می گذارد و زیر سایه عبارت طلایی "مطابق توافقات قبلی" می توانند هر شرایطی را به کارگر تحمیل کنند. ساعات کار، مرخصی هفتگی و میزان مزایا نمونه گویا در این مورد است:

استفاده از تعطیل هفتگی (جمعه)، مرخصی استحقاقی سالانه و تعطیلات رسمی بر اساس توافق دو طرف خواهدبود و هر گاه با موافقت کارگر این مرخصی‌ها به روز دیگری منتقل شود و با استفاده نشود، مزایای پرداختی بر اساس توافق طرفین که قبلا اتخاذ شده باشد، خواهد بود (ماده ۲۱).

آدمیزاد در اولین گامهای دستیابی به شعور و برای تقنیک خود از حیوانات، برای تنظیم مناسبات میان یک جمع دست به تدوین و تعیین قوانین زده است. مطلوبیت قانون در دفاع از زیر دستان در مقابل هر کسی است که به هر دلیلی به دیگران زور بگوید. قانون نه فقط برای صاحبان قدرت بلکه برای مردم بی دفاع و زیر دست نیز هست. قانون رفتارهای معین را در هر حالت و برای هر کسی، حتی با رضایت کامل فرد قربانی

یکسال بعد از ...

قدرت تمام و با تمام نیرویی که دارد تلاش میکند که از طریق برجسته کردن یک افق و سیاست رادیکال، کمونیستی و کارگری جامعه را در مقابل تبلیغات و آلترناتیوهای خیل وسیع نیروهای بورژوایی از حزب توده و جریانات اکثریت و راه کارگر تا خود جمهوری اسلامی، متحد و بسیج کند. طیفی که در مقابل سرنگونی رادیکال جمهوری اسلامی پرچم "مبارزه مدنی"، "مسالمت آمیز" را تبلیغ میکنند و در کنار جمهوری اسلامی جامعه را از سوریه ای شدن میترسانند.

اگر کسی شانسِی برای مهر زدن به جامعه دارد، ما کمونیست ها هستیم. بقیه نیروهای سیاسی با بحران هویتی، سردرگمی سیاسی روبرواند و نباید سردرگمی این جریانات به بیراهه بردن جامعه تبدیل شود. این یکی از مهمترین وظایفی است که امروز بر عهده ما حکمتیست ها است و در این راه بیشترین تلاش رامیکنیم تا جامعه را حول افق یک دنیای بهتر، حول افق یک انقلاب کارگری و یک زندگی سعادتمند متحد کنیم.

اگر شانسِی هست که سرنگونی جمهوری اسلامی به سوریه ای شدن ایران منجر نشود وجود طبقه کارگر و کمونیسمی است که متحد و قدرتمند در راس این مبارزه و انقلاب قرار میگیرد.

حسرت و تب ...

ممنوع میسازد. این خاصیت و مفهوم پایه ای قانون است. در همین قاموس تلاش طبقه کارگر برای تعیین ساعات کار، دو روز مرخصی هفتگی، ممنوعیت کار کودکان و غیره موضوعیت پیدا میکند.

مارکس زحمت زیادی بخود داد تا به دنیا نشان دهد "آزادی" مورد ادعای بورژوازی که گویا کارگر با میل خود وارد قرارداد کار با بورژوا میشود، یک فریب کاری محض است. مارکس زحمت زیادی در بررسی حقوق و احترام و ارزش فردی انسانها را بخود هموار کرد تا روشن کند سیستم کارمزدی کارگر را وادار میسازد درب کارخانه را بکوبد و نیروی کار خود را بفروشد.
مطلوبیت قانون کار در قاموس بشری از آنجاست که کارفرما از بیکاری و بی پناهی کارگر برای او مکنّت نسازد. آب از سر تدوین کنندگان قانون مناطق ویژه گذشته است. نیازی به مارکس نیست، استدلال از سر تمدن و ارزش انسانها زیادی است، این حضرات را باید بیدار ساخت که یک کودک دبستانی در دنیای متمدن کودک بخاطر بکار گیری یک اسب مطابق این قوانین در مناطق پر شکوه ویژه صنعتی به روی شما تف خواهند انداخت. اما این هنوز ته ماجرا نیست. ماده شماره بیست و یک فاکتور دیگری را نیز به همراه دارد: **هر گاه به موجب قرارداد منعقدّه، کار به صورت نویتی و یا شب کاری انجام پذیرد، مزایای پرداختی به این قبیل کارها بر اساس قرارداد کار و توافق کارگر و کارفرما و شرایط واوضاع و احوال کارگاه تعیین خواهد شد.**

"شرایط و اوضاع و احوال کارگاه" دیگر چه مقوله ای است؟ واقعا جا ندارد پرسید قانون گذار مربوطه چه جانوری است که نه تنها روال و حق برسمیت شناخته شده جهانی برای کار شبانه کارگر را بی اعتبار میسازد، انرا به توافق کارفرما (هر توافقی!) و کارگر نزول میدهد و در همان جا یک سرفصل تازه درندشت و دلخواه را جلوی روی کارفرما باز مینماید. مبتکرین این قوانین چه دشمنی با کارگر در دل دارند؟

و بلاخره ، حق شکایت:
برای رعایت انصاف باید اقرار کرد که در قانون در موارد متعدد به کارگران حق و مجال شکایت داده شده است. مطابق این قانون مرجع رسیدگی به شکایات کارگران هیئت سه نفره متشکل از کارگر شاکی، نماینده کارفرما و نماینده سازمان منطقه است. بنا به ماده 26 قانون مربوطه "هر گونه اختلاف ناشی از اجرای مقررات این تصویب نامه و قرارداد کار که بین کارگر و کارفرما رخ دهد، بدو از طریق سازش حل خواهندشد." برای تکمیل کمدی پیش بینی شده در دادخواهی کارگر همچنین برای انبساط خاطر و روده بر شدن خوانندگان سطور آخرین مرحله بخش شکایات این قانون را نقل میکنیم:

هرگاه اخراج کارگر از سوی هیأت رسیدگی موجه شناخته نشود، کارفرما را مخیر خواهد کرد تا کارگر را به کار برگردانده و حقوق ایام بلا تکلیفی وی را بپردازد و یا آنکه در قبال هرسال خدمت 45 روز به عنوان خسارت اخراج بپردازد.

نباید فراموش کرد که "اتفاقا" در همین فصل از کارفرما خواسته شده است که آیین نامه انضباطی محل کار خود را راسا تدوین کند و صد البته مطابق بند 35: "دبیرخانه شورای عالی مکلف است با توجه به شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی – اجتماعی، آیین‌نامه نمونه انضباط کار را با هماهنگی وزارت کار و امور اجتماعی و سازمان هر منطقه تهیه و برای اجرا در اختیار سازمان‌های مناطق آزاد قرار دهد."

تکلیف آیین نامه انضباطی نوشته کارفرما از قبل روشن است.

سرمایه خارجی می آید یا نمی آید؟

از بسیاری جهات پاسخ به این سوال برای هیچ کس مقدور نیست. چرا که فاکتورهای سیاسی منطقه ای و بین المللی مستقیمی و بلافاصله روندهای اقتصادی و ثبات سیاسی را بهم میریزد.

چه کسی بیشتر از خود امریکا و در همراهی با دول غربی در ایجاد جنگ و آشتنگی در منطقه نقش داشته اند؟ افسار اسرائیل و عربستان سعودی و ترکیه در دست چه کسی است؟ در عرصه اقتصاد بین الملل وضعیت بهتری بچشم نمیخورد. سالها از جا بجایی سرمایه ها به مناطق نیروی کار ارزان میگذرد. رقابت میان کشورهای علاقمند به جذب سرمایه ها بمراتب تشدید یافته است. در دنیایی پر از بند و بسط و توطئه امپریالیستی (از نوع امریکا و روسیه) و همدستان منطقه ای (از نوع اردوغان و نتانیاهو و سلطان عربستان و حکومت ایران)، در دنیایی که کارگر کوچکترین نقشی در تعیین سرنوشت ساده ترین پدیده ها عاری است؛ آیا مسخره نیست یک کارگر در انتظار یک شغل و حتی نه بیشتر از آن، بر روی اسب "شرایط مساعد سود آوری کافی در درازمدت سرمایه" شرط بندی و به آن دل خوش کند؟

هر چه هست پایه های مادی برای این توافقات تا همین جا شگفتی های زیادی را خلق کرده است. بدون تردید با توافقات برجام و با هر درجه از نظر مساعد امریکا چشم انداز بهتری در مقابل سرمایه های خارجی باز خواهد شد. ظرفیتهای تولیدی در ایران بسیار بالا بحساب میآید. دسترسی به مواد خام، پول نفت، بازار یکصد میلیونی پر اشتها برای مصرف مطلوبیت خاصی برای سرمایه گذاری ایجاد میکند، و بعلاوه سرمایه بزحمت میتواند بر بازار یکصد میلیونی پر اشتها برای مصرف ان چشم پوشی نماید. تا آنجا که به حفظ امنیت سرمایه در مقابل حکومت مربوط باشد، تا همین جا بدون تردید جمهوری اسلامی گامهای مهمی در جلب اعتماد سرمایه برداشته است. مگر نه اینستکه حتی علارغم فشارهای قلدرانه امریکا بسیاری از کشورها و شرکت ها از سرمایه گذاری و مشارکت با جمهوری اسلامی چشم نهپوشیدند؟ مگر نه اینستکه برای بسیاری از کمپانی ها نا امنی و تهدید از جانب امریکا است و نه از جانب جمهوری اسلامی؟

با همه مباحثات و پروپاگاند و اختلافات یک مخرج مشترک در این میان غیر قابل انکار است و آن اینکه امنیت اصلی در قدرت و در سرکوب جمهوری اسلامی است. همه مطلوبیت بازار سرمایه گذاری در ایران، کل سناریو و همه چشم اندازها بر این نقطه عزیمت استوار است. سوال اساسی اینستکه چرا کارگر آن جامعه باید شریک این سناریو باشد؟ رک و راست از کارگر میخواهند هر روز جلوی آینه بایستد و از خود بپرسد "ایا من باندازه کافی خفه خون گرفته ام، ایا من به درجه کافی از حماقت سیاسی و طبقاتی نائل گشته ام که شایسته برخورداری از یک شغل پر تحقیر را بدست آورم؟"

آیا مناطق آزاد صنعتی مبشر اشتغال و زندگی بهتر برای کارگران است؟

نه، هرگز!

هیچ عضو طبقه کارگر مجاز نیست هیچ گونه توهمی در اینمورد را به دل راه بدهد. بیش از هر کس خود مقامات جمهوری اسلامی بر علیه این توهمات هشدار داده اند. قانون کار مربوط به این مراکز بزبان ساده فارسی در دسترس است. بعلاوه توجه به چند مورد دیگر حیاتی است:

اولا: تعداد کل کارگران استخدامی در تمامی مراکز موجود، تازه با فرض تعداد کافی سرمایه گذاران مشتاق، حداکثر از رقم ده هزار نفر فراتر نخواهد رفت! مشمولین فرضی این فرصت های شغلی فرضی هر کس و هر جا که باشند باید قطعا بدانند که جز یک کار موقت با شرایط بردگی و با دستمزدی معادل دستمزد پایه در انتظار آنها ننشسته است.

ثانیا: عقل سلیم و یک محاسبه ساده دلالت بر یک پروسه طولانی از تغییر فضای سیاسی و جلب اعتماد سرمایه داران دارد. بحث بر سر تغییر سیستم بانکی، ریشه کن شدن فساد دولتی، اصلاح ساختار دولتی، تقویت رویه خرید اجناس تولید داخلی ... بخش اصلی متخصصین هر گونه پیشرفت را در درجه اول به تغییر فرهنگ کار

مشروط میدانند. بزعم اینها کارگر ایرانی باید بیشتر کار کند، کمتر توقع داشته باشد و قدر کار و کارفرما را بداند! به زبان ساده دهها سال دیگر

کمونست ۲۰۹

انتخاب و مصافهای طبقه کارگر

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ این سوال گره گاه مسایل اساسی جامعه و حتی منطقه را در خود جمع کرده است. هیچ چیز هیجان انگیزتر از آن نیست که طبقه کارگر در موقعیت و قامت طبقه اصلی جامعه میتواند منافع و سرنوشت خود را در پیش بگیرد. برای اولین بار دنیای سیاسی ایران میتواند روی قاعده، روی زمین قرار بگیرد. هیچ چیز هیجان انگیزتر از این نیست که خواست دستمزد شایسته و بیمه بیکاری که همواره بعنوان خواستهای صنفی تخطئه شده اند میتواند تمام عمارت "سیاست اقتصادی بورژوازی" را پوشالی کند.

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ کارگران دلیلی ندارند و نباید به مشاورین سرمایه برای انتخاب بهترین شکل بهره کشی از خود تبدیل شوند. این سوال طبقه کارگر نباید باشد. طبقه کارگر در انتخاب شرایط کار و استثمار خود مخیر نیست. همیشه افشار مختلف بورژوایی بوده اند که راه حل بهتر برای بهره کشی کارگر را بعنوان "انتخاب" در مقابل کارگران قرار داده اند. آیا انتخاب میان اردوگاههای مرگ عسلیوه و مراکز آزاد صنعتی، یک انتخاب بهتر را در مقابل کارگر قرار میدهد؟ تفکیک و ارزش گذاری میان کار برای سرمایه داخلی و خارجی، نفس این سوال قلابی است. یک ننگ در ادبیات سیاسی ایران است. بلاخره زمانی باید ادبیات سیاسی ایران را از این دو قطبی و از دریایی کثافت و فریب و دکان سیاسی در حاشیه آن خلاص کرد. بالماسکه سرمایه داخلی، سرمایه خارجی، سرمایه ملی و کارزا، سرمایه انساندوست و رهایی بخش، سرمایه ربایی، سرمایه اسلامی، سرمایه صنعتی و ... هر یک با باغ وحشی از نمایندگان و احزاب و کارگزاران و دستجات مافیایی دیگر پس است. طبقه کارگر میتواند راسا بر این دور باطل پایان بگذارد.

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ این یک مصاف سیاسی – ایدئولوژیک است که میتواند طبقه کارگر را از طلسم "اشتغال" نجات دهد. مشکل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی اشتغال نبوده و نیست. مشکل جمهوری اسلامی بهترین شکل سازمان نیروی کار بر اساس سود دهی آنست. در ایران منابع طبیعی هست، کارخانه و ابزار بوفور هست، ثروت برای براه اندازی هر صنعت و هر نعمتی هست، نیاز هست، نیروی کار و سازندگی هست. اما بنا به مقتضیات بهره کشی و استثمار اقلیت حاکم همه امکانات به بیکاری و فقر و نداری و نادانی بخش عظیم کارکن جامعه تبدیل شده می شود. سه خواست اصلی طبقه کارگر یعنی دستمزد شایسته، کاهش ساعات کار و بیمه بیکاری میتواند دنیای نوینی را بر روی کل جامعه باز کند.

دوم اوت 2016

منابع:
سایت مناطق آزاد صنعتی در ایران

http://www.freezones.ir

مکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونویست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتامی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

باید طبقه کارگر با دستمزد حداقل و با قرارداد موقت سود مورد علاقه سرمایه فرضی خارجی و هزینه سنگین دستگاه دولتی را بجان بخرد.

ثالثا: هیچ تردیدی نیست که حتی در مدینه فاضله انتهای این مسیر، حتی با هجوم سرمایه های خارجی، بنا به مقتضیات پایه ای سرمایه در دنیای امروز جامعه با حداقل سی در صد بیکاری روبرو خواهد بود.

جوهره جادویی مناطق ویژه

مناطق ویژه صنعتی پاسخ بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی آنها به یک تناقض پایه ای در راه یک جامعه "متعارف" در آن جغرافیا است. مطلوبیت این پدیده در ایجاد بالانس میان جنبه های اسلامی از یک طرف و مقتضیات امروزی کارکرد سرمایه در حکومت از طرف دیگر نهفته است. تعادلی که جمهوری اسلامی را برای حفظ این حکومت در مقابل طبقه کارگر و تناقضات باندازه کافی اسلامی نگه بدارد، در عین حال راه را بر کارکرد سرمایه جهانی هموار کند و همه مقتضیات کارکرد آن را نه فقط از اسلام بلکه تمام موانع تاریخی و اداری دیگر نیز دور کند. مناطق ویژه صنعتی نه یک نسخه گذرا و فی البداهه دولت، نه مجموعه ای از تاسیسات صنعتی، بلکه یک پدیده همه جانبه سیاسی و اقتصادی، حاصل چندین دهه کشمکش میان الترناتیوهای گوناگون است، و مهر سالها تجربه عملی در شرکت نفت، خودرو سازیها، جزایر کیش و در همکاری با روسیه و چین و حتی دول غربی را با خود دارد.

آیا جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در سیاست خود در زمینه مناطق آزاد اقتصادی موفق خواهند شد؟ این طرح برای جمهوری اسلامی و بورژوازی در ایران بیشتر از آنکه عبور از دروازه های معین و یا رسیدن به قله های پیروزی مشخص باشد، پیشروی در یک روند است. برای این دولت در حین مصاف های سیاسی و اقتصادی ساختاری هیچ دلیلی وجود ندارد که بر "دستاوردها" چشم ببندد. در این دنیا کم نخواهند بود کمپانی هایی که در پی سودهای باد آورده سر از مراکز ویژه صنعتی ایران درآورند. در همین چهارچوب و بر متن بیکاری کمرشکن موجود در ایران کم نخواهند بود کارگرانی که شرایط کار مقرر را بجان بخرند. مگر کار در معادن و نساجی ها شرایط بهتر از شرکت های مراکز صنعتی است؟

تا اینجا حتی برای همراهی های محدود شواهد زیادی در دست نیست. لابد خامنه ای دلایل کافی برای شکواییه خود در دست دارد. اما این قدم های کوچک را نباید دست کم گرفت. بخش پیشرو طبقه کارگر ایران در مقابله با جمهوری اسلامی استاد مسلم از کف دادن نبردهای کوچک و کم اهمیت شماردن آنهاست. قانون فعلی مراکز آزاد صنعتی میتواند به این روند معکوس پایان دهد. قانون مراکز آزاد مبتنی بر پرداخت غیر نقدی دستمزدها، در غیاب برده شماردن مطلق کارگران در عین ضد کارگری بودن، از شدت رنگ و محتوای ارتجاعی، میتواند هدف خوبی برای عقب راندن دولت گردد.

سایه سیاه کشمکشهای منطقه بر

کردستان

مصاحبه با خالد حاج محمدی

خالد حاج محمدی، نماینده مردم کردستان در مجلس شورای اسلامی

خالد حاج محمدی، نماینده مردم کردستان در مجلس شورای اسلامی

کمونیست: اخیرا حزب حکمتیست در رابطه با کشیده شدن دامنه تخصصات عربستان و جمهوری اسلامی به ایران بیانیه ای صادر کرده است. در این بیانیه به مولفه های متعددی اشاره شده است و امیدواریم بتوانیم در این مصاحبه به آنها بپردازیم.

اجازه بدهید ابتدا از ضرورت انتشار چنین بیانیه ای شروع کنیم. تقابلهای بلوک های ارتجاعی در منطقه امر تازه ای نیست و مدتها است در قالبهای مختلف در جریان است. حتی استفاده از نیروهای اپوزیسیون در تقابلهای محلی یا بین المللی با دولت ایران هم امر جدیدی نیست. چه مولفه ای صدور چنین اطلاعیه هشدار دهنده ای را ضروری کرده است.

خالد حاج محمدی: این تخلصات جدید نیست، اما دامنه و ابعاد آن با گذشته قابل قیاس نیست. مسئله این است که قطب عربستان- ترکیه و قطر در تقابل با ایران دست به اقدامات مستقیم تری با هدف ناامن کردن ایران زده اند و یا در تلاش این کارند. آنها به کمک متحد خود حزب مسعود بارزانی در تلاشند علاوه بر اقداماتی در ایران، مشخصا با اتکا به باندهای قومی مذهبی و گروه‌های غیر مسئول، کردستان ایران را به یکی از میدانهای جدال خود تبدیل کنند. آنها برای اجرا کردن این پروژه، هم پول ریخته اند و هم اسلحه، و دنبال کاندید برای این پروژه در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی و مشخصا احزاب و گروه‌های ناسیونالیست کرد در منطقه هستند.

برای روشن کردن این مسئله لازم است نگاهی به سابقه تخصصات آنها در منطقه بیندازیم.

چند سال قبل و در ابتدایی دخالت‌های امپریالیستی در سوریه، دولتهای غربی و متحدین آنها همراه با میدیای غربی و اپوزیسیون حکومت سوریه، این تصویر در مقابل جامعه قرار دادند که اسد به زودی رفتنی است. بخش وسیعی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی چه حزب دمکرات کردستان و چه سایرین و حتی بخشی از چپ ایران امیدوار بودند با کنار گذاشتن دولت اسد نه تنها جمهوری اسلامی تضعیف شود بعلاوه بعد از اسد و سوریه نوبت ایران باشد. آنها خود را برای دخالت ناتو در ایران و ایفای نقش در سناریوی سوریه ای شدن ایران آماده میکردند. این پروژه نافرجام ماند و نه تنها غرب و متحدین منطقه ای آن به این هدف نائل نیامدند بلکه جبهه متحد غرب دچار انشقاق شد. با عروج داعش و خارج شدن کنترل آن از دست صاحبانش، پروژه کنار گذاشتن اسد خاتمه یافت و سناریوی حمله به ایران و رژیم پنج جایش را به توافق با ایران و حساب کردن روی او برای دخالت در بحران سوریه اینبار به عنوان ناجی داد. توافقات غرب و ایران برای پایان دادن به بحران به بهانه اتمی شروع شد و موقعیت ایران در چهارچوب توافقاتشان در خاورمیانه برسمیت شناخته شد. غرب عملا عقب نشینی کرد، روسیه دخالت جدی تر کرد یا فرجه برای دخالت مستقیم او فراهم شد. دول ارتجاعی در منطقه نقش بیشتری در سرنوشت خاورمینه پیدا کردند. تخصصات بلوک عربستان- ترکیه با بلوک ایران - عراق- سوریه هم شدت گرفت. داعش در این پروسه متحد ترکیه و عربستان بود و سرانجام آنرا هم همه شاهدیم. با این تحولات افق بخش اعظم اپوزیسیون ایران که به تخصصات غرب و جمهوری اسلامی امید بسته بودند و خواهان حمله به ایران بعد از سوریه بودند، کور شد و بی افقی و استیصال دامن آنها را گرفت و کل امیدهای آنها بریاد رفت.

تغییر رابطه ایران با غرب و موقعیت آن در منطقه، سیاست آمریکا مبنی بر فاصله گرفتن از سیاست حمایت بی قید وشرط از متحدین خود در منطقه، شکست غرب در به زیر کشیدن اسد و تقویت موقعیت روسیه و اروپا و بالطبع ایران در این رابطه، خروج داعش از سناریوی غرب ، علاوه بر اینکه پروژه های عربستان و ترکیه را ناکام گذاشت، به همراه خود به شدت تخصصات مستقیم تر قطب سعودیه- ترکیه با ایران بر سر سهم هر کس و وزن هر کدام در کل منطقه را وارد فاز دیگری کرد و در این پروسه است که ابعاد تخصصات افزایش یافت. ایران عملا در راس هر تحرکی به نام شیعیان علیه عربستان بعنوان راس قطب سنی ها قرار گرفت. علاوه برعراق و



خالد حاج محمدی، نماینده مردم کردستان در مجلس شورای اسلامی

سوریه در یمن عملا و رسما حوئی ها به پشتیبانی جمهوری اسلامی علیه دولت پرو سعودی قد علم کردند و عربستان هم متقابلا علاوه بر ارسال نیرو و اسلحه به آنجا، رسما در جنگ مستقیم شرکت دارد. از طرف دیگر عربستان از سالها قبل به سلفی ها از جمله در کردستان ایران کمک میکند و سنی گری را دامن میزند. اما امروز و با عروج داعش، سیل آدم کشی آنها و نفرت و بیزارى عمومی از داعش، سلفی های کردستان حداقل در قالب کنونی و در کوتاه مدت اهرم قابل اتکایی برای عربستان نیستند. توجه داشته باشید که فشار روی عربستان و ترکیه به عنوان متحدین داعش و نیروهایی که حتی در دوره ای که کنترل داعش از دست آمریکا و ناتو خارج شد، به داعش کمک کردند، کم نیست. نتیجتا مستقل از موقعیت کنونی آنها و مشکلاتی که از نظر اقتصادی و سیاسی با آن دست به گیربان هستند، این بلوک در حال حاضردر بحران خاورمیانه جزء باز ننگان است. اکنون و با توجه به اینکه در استراتژی غرب و مشخصا آمریکا خاورمیانه جایگاه گذشته را ندارد و حتی عربستان جایگاه گذشته را ندارد، تلاش عربستان و ترکیه برای جبران خسارات عملا و در این اوضاع در مقابل جمهوری اسلامی معنی میدهد. در نتیجه تلاش آنها و توسل آنها به هر اهرمی علیه ایران نتیجه مستقیم نارضایتی از موقعیت ضعیفتر خود از رقیب، ایران، ناامید شدن شان از حمایت بی قید و شرط غرب است.

لذا تلاشهای عربستان - ترکیه برای پیدا کردن اهرمهای مناسب جهت دخالت در ایران و فشار از درون، کاری که جمهوری اسلامی در عراق با در یمن کرد، از جانب آنها شدت گرفته است. یک پای این تلاشها علاوه بر اجیر کردن مجاهدین، حساب باز کردن روی کردستان ایران و استفاده از احزاب و گروه‌های ناسیونالیستی، قومی و سنی ... در کردستان است. حزب دمکرات جناح هجری در دوره اخیر در قطب بندیهای شکل گرفته در منطقه همراه با جریان بارزانی، متحد عربستان و ترکیه بود و به تخصصات آنها امید بسته است. اما امروز میبینیم که این حزب قدمی جلوتر گذاشته است و عملا با اتکا به این دولتها دست به اقداماتی عملی زده است. شروع مبارزه مسلحانه، علیرغم تلفات انسانی آن، و اعلام اعتصاب عمومی در کردستان و ادعای دامنه وسیع آن، مستقل از صحت و سقم آن تلاش برای تصویری قوی و قابل اتکا از خود برای این قطب و مقبولیت یافتن و حساب بیشتر باز کردن برای خود نزد آنها است.

یکی از مولفه های موثر در این تغییر جهت حزب دمکرات و حساب باز کردن این حزب روی بلوک ترکیه عربستان و اقدام عملی در این جهت کمک حزب بارزانی است. توجه داشته باشید که این بلوک روی نفرت عمومی از جمهوری اسلامی در کردستان و وجود ستمگری ملی و همزمان بر شانس دامن زدن به انشقاق بر اساس مذهب و ملیت میان مردم این بخش با بخشهای دیگر حساب باز کرده و تلاش میکند تحریکات قومی و مذهبی را چاشنی پروژه خود کند. کاندید شدن حزب دمکرات برای اجرای چنین سیاستی با هر استدلالی که خود دارد و با هر حسابی که خود کرده، نه تنها امری جدی است، بلکه موقعیتی دیگری به حزب دمکرات میدهد. حزب دمکرات پژاک و مجاهد نیست و موقعیت او به عنوان یکی از احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد با تاریخی که دارد مخاطره انگیز است.

بعلاوه متاسفانه گارد جدی ای در میان سایر نیروهای اپوزیسیون چه در بعد سراسری و چه در میان احزاب اپوزیسیون در کردستان در مقابل این چرخش جدی و مخاطرات آن برای مردم در کردستان مشاهد نمیشود. بخصوص که گروه‌های قومی و مذهبی از جمله جریان عبدالله مهندی، پژاک و خود سلفی ها به وسوسه افتاده اند که شاید این امکانی برای آنها نیز جهت گرفتن پول و اسلحه و اجیر کردن نیرو و همزمان عروج جریان خود باشد. اینها همگی به اضافه پیوستن مجاهد به این پروژه، برای ناامن کردن محل کار و زندگی مردم و بهانه دادن دست جمهوری اسلامی برای حمله به دستاوردهای طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کل جامعه ایران و در کردستان مخاطرات کمی نیستند.

کمونیست: چقدر رقبای جمهوری اسلامی شانس تکرار سناریوی جمهوری اسلامی در جنگ شیعه و سنی در عراق، یمن و بحرین را در ایران دارند؟ چقدر غرب از سناریوی نا امن کردن ایران حمایت میکند؟

خالد حاج محمدی: ابتدا اشاره کنم که قبل از جمهوری اسلامی مسئول مستقیم ویرانی خاورمیانه و به خاک و خون کشیده شدن مردم در عراق، لیبی و سوریه و حتی باز شدن جا پای جمهوری اسلامی در این کشورها و سایر دولتهای مرتجع، خود غرب و در راس آنها آمریکا است. مسئول تبدیل خاورمیانه به میدان تاخت و تاز نیروهای قومی، مذهبی و جنایتکار نیز قبل از هر دولتی دول غربی است. تمام دولتها و گروه‌های جنایتکار و آدم کش که امروز موی دماغ بشریت در خاورمیانه وآفریقا و حتی اروپا هستند، ابتدا و در دوره ای توسط دولتهای غربی و در راس آنها آمریکا حمایت شده اند، سازمان یافته اند، تشکیل و مسلح شده و به جان مردم انداخته شده اند. عوارض جنایات غرب در عراق، افغانستان، لیبی و سوریه امکانی داد که گروه‌ها جنایتکار دیگری به بهانه مبارزه با اشغال و با استفاده از نفرت از جنایات آمریکا و به نام مبارزه با آمریکا عروج کنند. جمهوری اسلامی در عراق، در سوریه، در لبنان و حتی در فلسطین به نام مبارزه با آمریکا و اسرائیل و با سرمایه گذاری کردن بر نفرت عمومی از نقش جنایتکارانه ناتو و... و در خلا حضور نیرویی چپ و مسئول و انقلابی و دخالتگر توانست جاپایی باز کند.

در مورد شانس رقبای جمهوری اسلامی به چند فاکتور اشاره کنم. اول اینکه فضای کل منطقه و توحشی که حاکم کرده اند، کشتارها و آوارگی و خانه خرابی و استیصالی که به مردم این منطقه تحمیل کرده اند، همراه با اشاعه و تحریک های قومی و مذهبی، اجیر کردن مردم ناآگاه و بی سرنیاه و مستاصل به عنوان سرباز دولتهای مرتجع و فرقه های قومی، مذهبی و کانگسترهای آدمکش، چنان نفاق و تفرقه کور ملی و مذهبی و قومی و طایفه ای را راه انداخته اند، که کل فضا را مسموم کرده است. در خاورمیانه ای که مردم عادی راه، به کمک غرب و میدیای فاسد آنها، به کمک دولتهای مرتجع از عربستان و قطر و ترکیه تا ایران و...، به نام سنی و شیعه و عرب و کرد و ترک و... به جان هم انداخته اند و تخم دشمنی کور را چنان وسیع و عمیق کاشته اند، هر سناریوی سیاهی ممکن است. کسی تصور نمیکرد لیبی و سوریه چنین شود. کسی چند سال قبل دهها میلیون آواره و خانه بدوش و فراریان از جنگ و توحش را تصور نمیکرد و امروز از این بدتر را هم متصورند. میخوام بگویم دنیایی باروت، دنیایی نفرت کور و کینه و دشمنی را در میان مردم منطقه به کمک عقب مانده ترین تفکرات، به کمک هویتهای مهندسی شده مذهبی و قومی زنده کرده اند و در چنین فضایی هر ناممکنی میتواند ممکن باشد. ما در چنین دوره ای و در چنین اوضاعی صحبت میکنیم.

علاوه بر این باید توجه داشت که اولا ساختار کاملا بورژوایی جامعه ایران، برخلاف ساختار طایفه ای سوریه و لیبی و عراق و عربستان، ثائیا روانشناسی جامعه و تاریخ انقلابات و مبارزه طبقاتی در آن، روحیات و فرهنگ مردم ایران هیچ جایگاه قابل توجهی جز نفرت برای نیروهایی مثل عربستان در آن نیست. بحث من از جامعه است نه باندهای آدم کش و فرقه های بی ریشه و عقب مانده امثال سلفی، مجاهد، پژاک و.... جامعه ایران پذیرای ایفای نقشی برای عربستان، قطر و حتی ترکیه بدلیل اشتراک در نفرت از جمهوری اسلامی نیست. در گذشته مردم ایران و حداقل بخشی از آنها بدلیل ریشه غرب گرایی در جامعه و ذهنیت مثبت از غرب، تمایلاتی برای دخالت غرب در ایران و علیه جمهوری اسلامی را داشتند که حتی نسبت به غرب با توجه به اتفاقات دوره اخیر این ذهنیت شکسته است و امروز حتی نسبت به غرب و آمریکا این توهم ریخته است چه رسد به عربستان که همیشه نفرت از آن در میان مردم ایران بالا بوده است.

لذا شانس دخالت عربستان و ترکیه و این قطب برای تبدیل ایران به سوریه و ... دور از ذهن است. آنها نه توان این را دارند و نه اهرمهای این کار و نه فضا برای چنین نقشی آماده است و به همین دلیل از نظر من سناریوی عربستان سوریه ای کردن ایران نیست، میدانند از عهده این کار برنمی آیند. باید توجه داشت از تبدیل ایران به سوریه و یمن و ... تا ایجاد مزاحمت و فضای ناامن فاصله زیادی هست. در دنیای امروز و در فضای خاورمیانه ناامن کردن فضا با چند عملیات انتحاری، با ترور، با انفجارات و عملیات های ایزابی و ... ممکن است. امکانات و باروت برای ایجاد تحریکات قومی و مذهبی و انداختن مردم به جان هم و افزایش نفاق و تفرقه در میان آنها به

۷

اندازه کافی در کل منطقه موجود است. فکر میکنم این سناریوی اصلی بلوک عربستان است و به همین دلیل هر نیروی مسئولی باید مسئله را جدی بگیرد.

باید توجه داشت در چنین شرایطی خود جمهوری اسلامی بیش از همه به بهانه چنین اعمالی فضا را میلیتاریزه و نا امن میکند و به عنوان فرصتی برای کنترل کامل جامعه و تحمیل خفقان و عقب راندن هر اعتراضی و حتی تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر و مردم محروم، به زنان و نسل جوان استفاده میکند.

همین مدت حزب دمکرات چند واحد به منطقه فرستاد و درگیر شده است و بخشی از دولتها آن را در بوق کرده اند و آنهم عملیاتی‌هایی که واحدهای این حزب در همه جا لطمه خورده اند، و اما به بهانه این عملیات‌ها و یا درگیرها فضای جامعه کردستان امنیتی شده است. مناطق مرزی و مسیرهای آمد و رفت در کردستان کلا بیش از هر وقت دیگری میلیتاریزه شده است. فردا به همین بهانه موج دستگیری از مبارزین و آزادیخواهان، از مخالفان جمهوری اسلامی راه می افتد، موج اعدام و زندان و پرونده سازی را به این بهانه و به نام مبارزه با "اشرار مسلح" راه می اندازند.

اینکه آیا غرب از سیاست نا امن کردن ایران دفاع میکند یانه به نظرم جواب سراسستی مبنی بر آری یا نه ندارد. بستگی به این دارد چگونه و در چه اوضاعی. عموما در حال حاضر خاورمیانه روی دست غرب مانده است، ارتعاش توحش خودشان در خاورمیانه و بازتابش در پاریس و بروکسل و... خود اروپا را ناامن کرده است. ادامه این وضع و یا گسترش آن در ایران و یا کشورهای دیگر به نفع غرب و خصوصا اروپا نیست، علیرغم استفاده ای که غرب از آن و به بهانه مبارزه با تروریسم خواهد کرد و دارد آنرا دستمایه تعرض به طبقه کارگر و شهروندان اروپایی میکند. خیل میلیونی فراریان از جنگ و جنایت در خاورمیانه و روی آوری به اروپا تنها یکی از مشکلات این اوضاع است. لذا تردید دارم آمریکا و غرب از ناامن کردن ایران و یا از ساختن سوریه و عراقی دیگر در اوضاع کنونی حمایت کنند.

اما در شرایطی که ترکیه و عربستان و... بتوانند کاری جدی در ایران کنند که بنظرم بعید است، شک ندارم که غرب تلاش خواهد کرد از آن برای فشار به ایران و امتیازگیری در روابط و مناقشات خود با ایران استفاده کند.

کمونیست: در اطلاعیه به حمایت رسمی عربستان از مجاهد و نقش مجاهد در این جدال اشاره شده. اولاً چرا عربستان چنین آشکار و علنی حمایت خود را از مجاهد اعلام میکند و ثائیا مجاهد تا چه حد توان ایفای نقش در چنین سناریویی را دارد. بخصوص بعد از ضرباتی که نیروگاه هایشان در عراق خورده.

خالد حاج محمدی: دعوای نیابتی عربستان و ایران از کانال دخالت در امور همدیگر و به کمک متحدین خود و گروه‌هایی که مسلح کرده اند قبلا هم خیلی مخفی نبود. به تناسب شدت این تخصصات شکل آنهم علنی تر شده است. امروز ما به روشنی و علنا شاهد تهدیدات فرمانده هان نیروی مسلح ایران علیه عربستان هستیم و متقابلا هم عربستان انواع تهدیدات و شکوه از دخالت ایران در امور خود را بیان کرده است.

اما در مورد مجاهد باید بگویم که ادامه حیات این جریان در گرو بازی دادن در چنین سناریوهایی است. مجاهد هویتا نیروی باند سیاهی است و شناسی برای ایفای نقش بعنوان یک نیروی سیاسی جدی در شرایط سوخت و ساز عادی و یک جامعه نرمال ومتعارف را ندارد. مجاهد یک نیروی سیاسی نیست و یک باند مذهبی است که در دوره های مختلف برای دخالت و ایفای نقش در جنگ‌های مذهبی و قومی و... اعلام آمادگی کرده است. مجاهد همیشه حاضر بوده نیروی خود را به فروش برساند. نقش مجاهد با امثال حزب دمکرات فرق میکند، مجاهد نیرویی اجتماعی نیست، پول و امکانات مالی زیادی دارد و حاضر است با اجیر شدن در هر جایی ناامنی ایجاد کند. مجاهد نه قرار است مردمی سازمان دهد و نه اعتراضی علیه جمهوری اسلامی. نقش این جریان ایجاد ناامنی از کانال انفجارات در امکان عمومی، مراکز دولتی، ترور و... است و این از مجاهد ساخته است و همین نقش را برایش قائل هستند. درست است مجاهد ضربه خورده است و اما برای چنین نیرویی بازی دادن و شروع چند حرکت انفجاری و ترور و آتش سوزی به خود نیرویی از تیپ مجاهد هم جانی میتواند بدهد. لذا مجاهد در این میدان جریانی ابرازی برای ناامن کردن به شرط گرفتن

سایه سیاه کشمکشهای...

پول و امکانات است و این را هم عربستان و هم قطر به خوبی تامین میکند. چنین نیروهایی با امکانی که میگیرند در دوره های سیاه و تباهی جامعه میتوانند مزدور اجیر کنند، کاری که بخش زیادی از ارتشهای حرفه ای دنیا انجام میدهند. محافل امپریالیستی سالها است مجاهد را در ترشی خوابانده اند تا در چنین روزهایی بکار گرفته شود و امروز قرار است بکار گرفته شود.

کمونیست: در اطلاعاتیه حزب تحرکت اخیر حزب دمکرات بعنوان نشانه هایی از چرخش امروز حزب دمکرات، به عنوان یک حزب اجتماعی در جنبش ناسیونالیستی کرد، به نیرویی غیر مسئول در سناریوی سیاه، ارزیابی شده است در صورتیکه در اطلاعاتیه اخیر دفتر سیاسی حزب دمکرات آمده که "*حزب دمکرات کردستان ایران وظیفه خود دانسته که با تمهید مند و تاکتیک‌های جدید به مردم و فعالین کمک نماید که خود را برای مقابله با دیکتاتوری بیش از پیش سازماندهی کنند. این متدهای جدید مستلزم حضور پیشمرگه‌های ما برای دفاع و به عنوان پشتوانه‌ای قوی برای مبارزات مردم و فعالین می‌باشند*".

خالد حاج محمدی: ادعای حزب دمکرات ادعای آن حزب است و الزاما با واقعیت یکی نیست. دو دهه است حزب دمکرات در اردوگاههای خود نشسته است و ککش هم برای "مردم و مبارزین و کمک به آنها برای مقابله با دیکتاتوری" نگزیده است. در کل این دو دهه دهها هیئت و کدخدا پیش ماموین این دیکتاتوری جهت مذاکره و توافق فرستاده است، صد نامه فدایت شوم را برای انواع دیکتاتورهای دیگر از جمله اردوغان ارسال کرده است. حال امروز یادش آمده است که در ایران دیکتاتور حاکم است و باید به کمک "مردم" بشتابید؟ چه شد بعد از این دو دهه درست در این شرایط و بدون یک بحث جدی رو به جامعه و برای توجیه و قانع کردن همان "مردم و مبارزانی" که سنگ دفاع آنها را به سینه میزند، بدون جواب به صدها سوالی که در مقابل این تاکتیک به اصلاح جدید موجود است، یکدفعه با فدا کردن نیروهای خود و با خود را به آب و آتش زدن پادش افتاده که با دیکتاتوری مبارزه میکند. این تبلیغات نزد خود حزب دمکرات هم پیشیزی ارزش ندارد. اینها قرار است توجیه سیاستی باشند که خود حزب دمکرات را هم چه از نظر سیاسی و چه حتی از نظر اخلاقی به قهقار میبرد.

دولت عربستان و ترکیه برای دخالت در ایران و ناامن کردن و تبدیل ایران به سوریه و عراق، محدودیتهای جدی دارند و این کار از عهده آنها بر نمی آید. اما مستقل از اینکه دامنه اقدامات آنها تا چه حد پیش می‌رود و از این پروسه چه گروهها و فرقه و دسته هایی را می‌خزند و جلب میکنند، این سناریو عمیقا سیاه و ضد انسانی است. ناامن کردن جامعه ایران و یا کردستان و راه انداختن جنگ های مذهبی و قومی را مردم در سوریه و عراق بدست اینها و متحدین امروز و دیروزشان را با چشم خود دیده است. رفتن حزب دمکرات به این جهت و ادامه سیاستی که در پیش گرفته است، چرخش جدی در سیاست و حتی موقعیت این حزب است. اینکه حزب ما حتی به این حزب هشدار میدهد و تلاش میکند حزب دمکرات مورد فشار قرار گیرد و تن به این ذلت ندهد، از زاویه دفاع از مدنیت، از زندگی مدنی و از جامعه در مقابل سناریوهایی است که امثال عربستان و ترکیه خوابش را میبینند. قربانیان چنین امری دیگر جمهوری اسلامی نیست، همچنانکه اسد نبود و مردم سوریه با ۱۰ تا ۱۵ میلیون کشته و آواره و خانه بدوش توانانش را پس میدهند. حزب دمکرات بازی خطرناکی را شروع کرده است و انتهای این کار علاوه بر عواقب زیانبارش برای جامعه و علاوه بر اسلحه ای که برای توجیه سرکوب در دست جمهوری اسلامی میگذارد، خود حزب دمکرات را از یک حزب سیاسی به یک حزب سناریویی سیاه امثال آنچه در ارتش آزاد سوریه است سوق میدهد. این چرخش حزب دمکرات راه برای نیروهای حاشیه ای تری چون مجاهد و مهتدی و.... فراهم میکند و دیگر مهم نیست خود حزب دمکرات چقدر در این سناریو فعال است. از این نظر فشار روی حزب دمکرات مهم است. تلاش و هشدار ما به جامعه و کل نیروها سیاسی جهت فشار به حزب دمکرات و افشای سیاست پرمخاطره و غیر مسئولانه آن از سر دفاع از مدنیت و از سر حتی دفاع از اپوزیسیون جمهوری اسلامی در مقابل تلاش برای تبدیل آنها به اهرم فشار و بازیچه ترکیه و عربستان و... است.

کمونیست: در اطلاعاتیه حزب به خطر میلیتاریزه شدن کردستان از طرف رژیم و لطماتی که تحرکات نظامی حزب دمکرات به مبارزه انقلابی مردم علیه جمهوری اسلامی میزند، اشاره شده. آیا این به معنای همسویی با کسانیکه در دفاع از مبارزه مدنی در کردستان به این تحرکات اعتراض کرده اند، نیست؟

خالد حاج محمدی: به هیچ عنوان! ما برخلاف طیفی که با پرچم دفاع از "مبارزه مدنی" به حرف آمده اند گفتیم که مبارزه مسلحانه بخشی از مبارزه سیاسی مردم در کردستان علیه بورژوازی حاکم بوده و خواهد بود. اینرا جمهوری اسلامی با اشغال کردستان و حمله نظامی به آن به جامعه تحمیل کرد. از نظر ما دست بردن به اسلحه علیه جمهوری اسلامی و هر جریانی که بخواد امنیت و رفاه و زندگی جامعه را به خطر بیندازد نه فقط تابو و ممنوع نیست که بخشی از این مبارزه است. تشکیل گارد آزادی دقیقا برای جواب دادن به این نیاز است. اعتراض ما به سناریوی نا امن کردن و به تباهی کشیدن زندگی مردم در کردستان است.

چه بورژوای جامعه و چه کارگر و مردم محروم و چه ما به عنوان کمونیستها مخالف تبدیل جامعه ایران یا کردستان به میدان جنگهای قومی و مذهبی، به میدان جدال قطبهای ارتجاعی از ترکیه و عربستان تا ایران و هر دولت دیگری هستیم. این فقط کمونیستها نیستند که از این ماجرا زیان میبرند. جامعه ای باید باشد که سوخت و ساز کند تا بورژوا بتواند سود ببرد. جامعه ای باید باشد و باید سوخت و ساز داشته باشد تا طبقه کارگر ضمن امرار معاش با همه نابرابری ها و استثمار، امکان پیدا کند که نیرو جمع کند، متحد شود و علیه طبقه حاکم اعلام جنگ کند. ما در کل تاریخ سه دهه گذشته و در مقاطع حساس از جمله دوره خطر حمله به ایران توسط آمریکا و یا اسرائیل کل نیروهای سیاسی را به مقابله با حمله به ایران و سناریوی سیاه فراخوان دادیم و از آنها خواستیم که در صورت چنین اتفاقی به دفاع از مدنیت برخیزند.

اما معضل افراد مد نظر شما امر دیگری است. آنها بخشی از روشنفکران و قلم زنان و شخصیتهای ناسیونالیست کردند که با جمهوری اسلامی و بورژوازی حاکم در ایران منفعت مشترک دارند. آنها بخشی از خود جمهوری اسلامی و از جناح اعتدال و اصلاح طلب اند و از سر دفاع از جمهوری اسلامی یادشان افتاده است که این حرکت به "مبارزه مدنی" شان لطمه میزنند. این همه کارگر کشی و زن ستیزی و اعدام و تهاجم هر روزه به محل کار و گسیل خیل مزدوران جمهوری اسلامی برای سرکوب و خفه کردن هر صدای مخالفی و این همه زن کشی و زندان و ترور و خانه خرابی، این خیل را نگران نکرده است که "مبارزه مدنی"، اسم رمز امتیازگیری شان، لطمه میخورد و اما امروز یادشان افتاده است در مقابل حزب دمکرات پرچم مبارزه مدنی بلند کنند.

بعلاوه این طیف میخواهند به حزب دمکرات که تاریخا آنها را نمایندگی کرده است، و از سر سود و زیان خود بگویند که این به نفع سرمایه دار "کرد" نیست و از سر نیاز طبقه بورژوای کرد به حاکمیت کنونی، به جمهوری اسلامی، به حزب دمکرات میگویند از این سیاست دست بردارد. این محکوم کردن در عین حال پپامی است به جمهوری اسلامی که این نیروها کماکان وفادارن نظام اند. بحث بر سر این است نه نگرانی از مشکلاتی که سیاست حزب دمکرات و چرخش اخیرش برای مدنیت و مبارزه مدنی ایجاد میکند. این طیف خوبخشی از نیرویی هستند که از لگدمال شدن مدنیت و مبارزه مدنی و آزادی و رفاه و سعادت جامعه توسط بورژوازی حاکم دفاع میکنند و حامی آن هستند.

کمونیست: چقدر شانس اینکه کردستان به میدان این کشمکش و تقابلهای تبدیل شود هست؟

خالد حاج محمدی: قبلا اشاره کردم که با پیوستن حزب دمکرات به چنین پروه ای و حتی در صورتی که حزب دمکرات بتواند به عملیتهای ایدایی خود هم ادامه دهد، که البته این کار ساده ای نیست، هنوز این حزب و دولتهایی مورد بحث نمیتوانند کردستان را به میدان جنگ قومی و مذهبی تبدیل کنند. اما بی شک ایجاد ناامنی امری ممکن است. ایجاد مزاحمت برای جمهوری اسلامی و فعال کردن حزب دمکرات و اضافه شدن فرقه های مذهبی از جمله سلفی ها و ایجاد اتحادی و هم پیمانی میان این حزب و آنها و گروههای دیگری که بر تحریک قومی یا مذهبی متکی هستند، میتواند به ناامنی در کردستان ایجاد شود. باید توجه کرد که در حال حاضر کردستان عراق محل اعمال قدرت انواع دولتهای مرتجع از ایران تا عربستان، ترکیه، اسرائیل و ناتو و...

است. پروژه عربستان در گرو توان ایجاد دشمنی کور و عروج دادن تعصبات کور و عقب مانده مذهبی و قومی در کردستان است. علیرغم اینکه بعید به نظر میرسد که آنها و حتی اگر حزب دمکرات بخواهد و بتواند چنین نقشی را ادامه دهد، از چیزی جز ایجاد مزاحمت برای جمهوری اسلامی فراتر یروند. اما این مسیر جاده یک طرفه نیست. بدون تردید جمهوری اسلامی هم دست به یکسری اقدامات علیه کل اپوزیسیون در کردستان عراق به بهانه جنگ با حزب دمکرات و ... خواهد زد.

فراتر از این میلیتایزه کردن فضای جامعه کردستان به بهانه جنگ با حزب دمکرات و ... و تلاش برای عقب راندن اعتراضات هر روزه علیه جمهوری اسلامی در این جامعه، ایجاد فضای پلیسی و مختنق کردن کل جامعه به این بهانه ها یک طرف دیگر این ماجرا خواهد بود. توجه کنید دخالت عربستان و ترکیه در ایران، از کانال حزب دمکرات یا هر کسی دیگر برای جمهوری اسلامی مشرووعیتی میخرد و بهانه ای ایجاد میکند که زبان اعتراض جامعه را ببندد و جامعه را ساکت کند.

کمونیست: سایر نیروهای سیاسی اساسا به تقابل با جریانات پرو دولتی که علیه تحرکات نظامی حزب دمکرات میپردازند. از نظر شما دلیل سکوت سایر نیروهای اپوزیسیون در مقابل حزب دمکرات چیست؟ تفاوت موضع شما با این نیروها چیست؟ آیا موضع شما به این معنی است که دلیل گسترش سرکوب و نظامی شدن کردستان تحرک نیروهای اپوزیسیون است؟

خالد حاج محمدی: همانطور که شما هم اشاره کردید متأسفانه نیروهای اپوزسیون سکوت معنا داری کرده اند. فاکتورهای متفاوتی در این سکوت معنادار دخیل اند که من کوتاه به هریک از آنها اشاره میکنم.

۱- بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی در دوره اخیر از سر بی سیاستی و استیصال امید به دعوای غرب و جمهوری اسلامی بسته اند. لذا از این سر گارد جدی در مقابل دخالت دولتهای دیگر در ایران ندارند. آنها و خصوصا جناح چپ این اپوزیسیون از سر ضد رژیمی گری صرف، از هر تحرکی علیه جمهوری اسلامی حمایت میکنند و در این مورد چشم بر عوارض زیانبار دخالتهای بلوک عربستان و همکاری اسمال حزب دمکرات و مجاهد در جامعه ایران بسته اند. ضعیف شدن جمهوری اسلامی به هر قیمتی سیاست این نیروها است. مهم نیست از طریق حمله نظامی است یا تحرکات قومی فاشیستهای ترک و الاهواز یا سوریه ای کردن ایران.

۲- نیروهای موسوم به چپ در ایران هنوز بدهکاری شوینیسم فارس به ناسیونالیسم کرد را با خود حمل میکنند و سنتا علیه نیروهای سیاسی در کردستان دست به عصا و غیر منتقد ظاهر میشوند. این نیروها بعنوان نماینده ناسیونالیسم بدهکار فارس همیشه زیر لوای دفاع از حقوق اقلیتهای ملی به ناسیونالیسم کرد باج داده اند. امروز هم از همین زاویه در مقابل این تحرکات سکوت میکنند.

۳- تقدیس اسلحه و مبارزه مسلحانه در کردستان. بدون تردید استفاده از اسلحه در کردستان و علیه جمهوری اسلامی بخشی از مبارزه مردم است اما اینکه این اسلحه در خدمت کدام سیاست و با پروژه کدام نیروی سیاسی انقلابی یا دولت مرتجع تر از جمهوری اسلامی بکار گرفته می شود مسئله دیگری است. امری که آگاهانه از طرف احزابی مثل حزب دمکرات زیر تقدس "مبارزه مسلحانه خلق دلیر کرد" خفه میشود و از طرف چپ ناسیونالیست ایرانی هم بعنوان همراهی با مبارزه خلق کرد و ضدیت با جمهوری اسلامی با سمپاتی روبرو میشود. باید از این نیروها پرسید آیا براساس این تقدس فردا سلفی های کردستان هم "حق" دارند از اسلحه به نام مبارزه با جمهوری اسلامی استفاده کنند و محل کار و زندگی مردم را به میدان جنگهای فرقه ای و مذهبی تبدیل کنند؟ آیا سلفی ها هم با سکوت آنها و یا حمایت از مبارزات اهل سنت علیه حاکمیت شیعه در ایران روبرو میشوند؟ از این نیروهای به ظاهر چپ آغشته به مذهب و قومیت که در ضدیت با جمهوری اسلامی به جای نمایندگی کارگر نماینده "ملتهای ستمدیده" و "اقلیتهای مذهبی" شده اند هیچ چیز بعید نیست.

۴- بخشی از نیروهای چپ و راست ناسیونالیسم گرد بخشا خود پایشان در دیپلماسی منطقه ای گیر است. آنها باحساب گری های خود نگران تأثیرات این موضوعگیری بر سر مناسبات دوستانه آنها با احزاب ناسیونالیست گرد و به طور ویژه حزب بارزانی هستند. برای نمونه سخنان ابراهیم علیزاده در مورد مبارزه مسلحانه حزب دمکرات و اینکه

کمونیست ۲۰۹

سیاست آنها فرق می کند و هنوز توازن قوا به نفع نیست نمونه برجسته ای از این نوع موضع گیری نه سیخ بسوزد نه کباب است. ظاهرا تمام نقد آقای علیزاده به حزب دمکرات عدم تشخیص زمان مبارزه مسلحانه است. ابراهیم علیزاده با این توجیهات از جواب روشن و صریح به جایگاه تلاشهای حزب دمکرات به کمک بارزانی و همپیمانان منطقه ای اش سکوت میکند. این عاقبت نیرویی است که به جای سیاست روشن و کمونیستی مشغول دیپلماسی و باج دهی به نیروهای ناسیونالیست است و راهی جز بندبازی میان این نیروها ندارد. عاقبتی که ما سالها پیش آنرا پیش بینی کرده بودیم.

اینها باید بدانند که مستقل از هر بهانه و توجیهی که هر یک برای سکوت در مقابل این اوضاع میترانند در مقابل جامعه جوابگو هستند.

کمونیست: سیاست حزب حکمتیست در تقابل با چنین مخاطراتی چیست؟

خالد حاج محمدی: اولین کار ما آگاهگری در قبال مخاطرات چنین سیاستی از جانب حزب دمکرات و هر جریان و فرقه ای که وارد این معامله شود است. باید به روشنی و بدون هیچ کم و کاستی حقایق پشت این صحنه و عواقب زیانبار آنرا برای مردم ایران و خصوصا مردم کردستان روشن کرد. باید حزب دمکرات را تحت فشار گذاشت تا از این بازی خطرناک دست بردارد. چنین کاری فشار سیاسی جدی ای میخواهد. کم نیستند کسانی در صفوف خود این حزب و در دایره دوستدارانش که با چنین رویکردی توافق ندارند. کم نیستند کسانی که فریب تبلیغات حزب دمکرات که در زوررق دفاع از مردم کردستان و مبارزات آنها پیچیده شده است، را خورده اند.

تلاش ما این است که اپوزیسیون جمهوری اسلامی را هم تحت فشار بگذاریم و سکوت معنادار خود را بشکند و علیه تبدیل جامعه کردستان به میدان جنگ و خونریزی قومی و مذهبی، به میدان عروج دادن و سازمانافتن فرقه های غیر مسئول و استخدام شده سیاستی فعال و مسئولانه اتخاذ کنند.

باید مردم را به مقابله با هر دو سناریو آماده کرد.

باید به مقابله جدی، سیاسی، سازمانی علیه تحریکات عقب مانده قومی و مذهبی را در دستور کار خود گذاشت. باید هوشیاری عمومی جامعه را نسبت به آن و ضدانسانی بودن این تحریکات و عوقب مخرب آنرا بر ملا کرد.

باید همزمان سیاستها و اقدامات جمهوری اسلامی برای مختنق کردن جامعه، تعرض به فضای عمومی و دستگیری و پرونده سازی برای مخالفین خود را افشا کرد و مردم و خصوصا کارگران و اقشار زحمتکش را علیه آن به میدان آورد. باید کاری کرد که در محلات، در کوچه و خیابان و مدرسه، با ایجاد دسته های جوانان، با سازماندادن انسانهای شرافتمند و انسان دوست، اجازه نداد کوچه و محل کار و زندگی مردم به میدان تاخت و تاز جمهوری اسلامی تبدیل شود و همزمان باید تحرکات گروهای قومی و مذهبی را با اتکا به مردم محل سد کرد.

باید علیه میلیتاریزه کردن کردستان به بهانه تقویت مرزها، علیه بگیر و ببندها به بهانه مقابله با حزب دمکرات یا سلفی ها یا ایستاد. باید مردم و جامعه را علیه این میلیتاریسم به میدان آورد. "کردستان پادگان نیست"، "دست جریانات قومی و مذهبی از کردستان کوتاه" باید به شعار توده وسیع مردم تبدیل شود.

باید در دل این اوضاع هوشیاری کارگران و محرومان جامعه را بالا برد و مانع سواستفاده جمهوری اسلامی از این فضا برای تعرض به معیشت آنها به فضای سیاسی و... به دستگیری و دخالت در زندگی مردم کرد. هر تعرض جمهوری اسلامی به هر کسی به بهانه این اوضاع باید جوابی تند بگیرد.

در کنار اینها باید ضرورت و نیاز مردم، نیاز کارگر و زن و جوان جامعه را به اتحاد آنها، به ایجاد امکان دفاع از خود در مقابل هر جریان و فرقه و باندی را برای ناامن کردن محل کار و زندگی آنها را سازمان داد.

اینها مسائل اصلی است که باید در این اوضاع مد نظر داشت.

حزب حکمتیست بعنوان یک جریان مسئول تمام تلاش خود را برای دفاع از امنیت و آسایش مردم در کردستان از دست جمهوری اسلامی و هر دولت و نیروی قومی و مذهبی میکند و از همه انسانها، نهادهای، سازمانهای مترقی، رادیکال و سیاسی میخواهد در این راه همراه ما باشند.

تحولات منطقه و کردستان، وظایف ما

"بحثی در یک سمینار"

مظفر محمدی

امروزه دیگر بحث بر سر مساله کرد یا کردستان در چهار کشور منطقه، بخودی خود و مستقل از تحولات خاورمیانه و نقش امپریالیسم معنی ندارد. و کسی را به جایی نمی رساند. اخیرا نقشه ای منتشر شده که بر اساس فرض تقسیم مجدد خاورمیانه، 10 کشور دیگر به منطقه اضافه می شود. ازجمله سوریه به دو تا 3 بخش، عراق 3 بخش، لیبی دو تا سه بخش، یمن و حتی عربستان هم شامل این تقسیم شدن‌ها هستند. از این فرضیه که بگذریم ببینیم واقعیات چه می گویند:

از ترکیه شروع می کنم بعنوان مقدمه این بحث که اساسا در مورد بخش های مختلف کردستان است و آخرین تحولات انجا که اتفاق افتاد. ۱۵ ژوئیه،همین ماه پنجمین کودتای نظامیان در ترکیه اتفاق افتاد. من به تارixچه و سابقه کودتا در ترکیه نمی پردازم. در کودتای نافرجام اخیر عده ای انگشت اتهام به طرف اردوغان و دولتش دراز می کنند که به کمک حامیان‌ش در ارتش کودتای نمایشی سازمان داده است تا به بهانه آن،هم ارتش را تصفیه کامل کند و هم کل مخالفین سیاسی اش را سرکوب و به حاشیه براند. این بحثی است که در محافل سیاسی ترکیه بخصوص مطرح است. اما از این هم می گذرم.

اردوغان از همان آغاز سر کار آمدن دست به تصفیه ارتش زد و خیلی ها را اخراج، بازنشسته و یا زندانی کرد. بودجه ارتش را کاهش داد و این ژنرال ها و افسران را که موقعیت سیاسی و اقتصادی و قدرت نظامی شان بخاطر افتاده بود به تکاپو واداشت که کودتای نافرجام اخیر نتیجه اش بود. کودتاجی ها اما، توازن قوا و شرایط جدید ترکیه و موقعیت حزب عدالت و توسعه و اردوغان را ندیده یا نفهمیدند. این حزب به عنوان ناجی ترکیه از بحران اقتصادی و ورشکستگی به میدان آمد. به کمک دلارهای عربستان سعودی و قطر و سرمایه داران حامی اش اقتصاد را سر پا انداخت. بدهی هایش را پرداخت و رشد و توسعه اقتصادی را باعث شد. حتی در درون ارتش یک سازمان نظامی وابسته به خود تشکیل داد. اردوغان هم خطر کودتا را می دید و هم فشار اپوزیسیون و نارضاییتی های توده ای از سیاستهایش در قبال مسائل منطقه از جمله سوریه و داعش و ماجراجوییهای دیگر سیاسی و نظامی دیگرش.

به دلیل همین موقعیت نامناسب بود که یک چرخش ناگهانی در سیاست های اردوغان آغاز شد. از جمله از روسیه و پوتین به خاطر سرنگونی یک سیخوی روسی معذرت خواهی کرد. گفت حاضر است با بشار اسد توافق کند. گفت با کردهای سوریه مشکل ندارد و حتی گفت عبدالله اوچلان را آزاد می کند. از آن طرف اسرائیل هم از زند کشتی حامل کمک های ترکیه به غزه از اردوغان عنذرخواهی کرد.

به دنبال کودتا، تصفیه های وسیع در ارتش ، دستگاه قضایی و حتی گارد ریاست جمهوری و بستن روزنامه ها و دستگیری ده ها هزار نفر از مخالفین و معترضین سیاسی و اجتماعی، درمیان کارگران و مردم شروع شده است که تاکنون ادامه دارد.

تفسیر گوناگون از نافرجامی کودتا هست. بعضی ها می گویند طرفداران حزب عدالت و توسعه به خیابان ریخته و مانع پیروزی کودتا شدند. اما این و اقعیت ندارد. مردمی که به خیابان آمدند بیشتر مردمانی بودند که در تجربه نسل قبل از خود و تجربه خود شاهد بودند که کودتای ارتش تغییری به نفع آزادی و رفاه به و زندگی مردم جامعه بوجودنیاورده بود. ناسیونالیسم ترک به حمایت ارتش هروقت قدرت گرفت آن هم مثل اردوغان یک دوره ناامنی و کشت و کشتار وسرکوب



رهبران کارگری و آزادیخواهان را انجام داد. بخش عظیمی از مردم ترکیه متوجه اند که نه ارتش وحزب جمهوريوخواه مردم "کمالیست ها" و نه حزب عدالت و توسعه ی اردوغان منفعت و امنیت جامعه را تامین نمی کنند. یک واقعیت دیگر هم این است که بگیر و ببندهای اخیر دولت اردوغان از سر قدرت نیست. بلکه ناشی از ترس وحشتشان است. و این سیاست، شکاف عمیقی در جامعه ایجاد کرده و می کند که قادر به پر کردن آن نیستند. ما شاهد دور جدید مبارزات سیاسی؛ اجتماعی و طبقاتی در تر کیه خواهیم بود. و این سرنوشت حزب عدالت و توسعه ودولتش را تعیین می کند.

تا آنجا که به کردستان ترکیه و جنبش ناسیونالیسم کرد به رهبری حزب کارگران کردستان "پ‌ک‌ک" مربوط است، سیاست اردوغان کماکان تلاش برای توافق های ضمنی خواهد بود. تا تخاصم را تحقیف دهد. اگر چه رسیدن به توافق استراتژیک محتمل نیست اما پروسه رام شدن پ‌ک‌ک و همراهی با اردوغان ادامه خواهد یافت و این به نفع دولت اردوغان برای تضعیف جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی در ترکیه است. از آنجا که خواست پ‌ک‌ک استقلال یا فدرالیسم نیست، این کار دولت اردوغان را برای بازی دادن آن و شریک کردن در سیاستهایش از جمله سرکوب در سراسر ترکیه ، آسان می کند.

این فاکتور را باید در نظر داشت، با وجودی که ترکیه عضو ناتو است و نمی شود با آن بازی کرد اما در شرایط معین و توازن قوای دیگر و بخصوص به تبع تحولات کردستان سوریه، منطقه فدرال کردستان ترکیه در نقشه روسیه و متحدانش قرار دارد.

سوریه

در سوریه مساله فرق می کند. دراینجا صف بندی ها گسترده تر است. از یک طرف عربستان و قطر و ترکیه و بارزانی و ارتش آزاد و سازمانهای اسلامی دیگر است و از طرف دیگر روسیه و ایران و دولت بشار اسد. بنا بر این، سرنوشت سوریه بطور کلی و کردستان سوریه به طور مشخص، تابع پیچیدگیهای بغرنجی است که درجریان است. کردستان سوریه به رهبری حزب دمکراتیک خلق ها نقش مهمی در معادلات سیاسی و نظامی سوریه بازی می کند. بخصوص علیه داعش در صف مقدم جبهه است. از طرف دیگر این حزب به دولت بشار اسد اعلان جنگ نکرده، از حمایت امریکا برخوردار است و حمایت روسیه را هم دارد.

دورنمای اینکه سوریه ولو با شکست داعش، بعنوان یک کشور واحد بماند، وجود ندارد. امریکا ازسیاست سرنگون کردن بشار پشیمان است. دولت اردوغان به بشار اسد چراغ سبز داده ... با وجود این، **ائتلاف** حزب بعث سوریه به رهبری بشار اسد و ده ها حزب و گروه و سازمان مسلح قومی و مذهبی دیگر اپوزیسیون، ازجمله حزب دمکراتیک خلق کردستان سوریه، اگر نگوییم غیر ممکن است اما در کوتاه و میان مدت امکان ندارد. دولتهای دخیل در جنگ سوریه برنامه تقسیم سوریه به 2 و حتی 3 بخش را دارند که کردستان سوریه یک بخش آن است. در نتیجه کردستان سوریه که خود خواهان فدرالیسم است اما به دلیل دورنمای غیر محتمل ائتلاف و آشتی، چشم انداز تجزیه سوریه وجود دارد. این را هم اضافه کنم که ترکیه به دلیل دشمنی اش با کردهای سوریه، از دورنمای استقلال یا فدرالی شدن و تشکیل دولت کردستان سوریه، بیمناک است. از طرفی کردستان سوریه مرز طولانی با ترکیه دارد و از طرف دیگررابطه محکم پ‌ک‌ک وکردهای سوریه است. اما این ترس ترکیه و دولت اردوغان نمی تواند مانع پروسه ای شود که دارد انجام می شود.

عراق

عراق و سوریه شباهت زیادی با هم دارند . در نتیجه راه حلشان هم از زاویه دول منطقه و دخیل در جنگ و سیاست، با هم شباهت دارد. حل مساله کرد هم تابع این شرایط است. دولتهای قدرتمند جهان و منطقه دورنمای تقسیم عراق به 3 کشور را دارند. کردهای مستقل در شمال، سنی ها در وسط و شیعه ها در جنوب. در عراق هم ائتلاف و ایجاد کشور فدرال با شرکت جناح های متخاصم قومی ومذهبی از جمله احزاب ناسیونالیست کرد، داعش و بقایای حزب بعث و شیعیان طرفدار ایران ممکن نیست. حتی دولت فدرال کردها و شیعیان در بغداد با وجود اینکه با هم جنگ هم نداشته اند، تا حالا عملا شکل نگرفته و می توان گفت شکست خورده است.

وضعیت داعش در عراق مثل سوریه نیست. داعش در عراق شکست هم بخورد از بین نمی رود. بقایای حزب بعث از جمله حزب "العوده" یعنی حزب بازگشت که همان حزب بعث است که اسمش را عوض کرده، متحد داعش است. بعلاوه عزت الدوری و بسیاری از افسران سابق ارتش عراق و رهبران عشایر و تشکل های سنی مذهب وجود دارند که بخشا در دولت کنونی عراق هم نمایندگی می شوند. داعش شاید به همان نام باقی نماند، اما بعنوان ناجی مردم سنی مذهب از تسلط شیعیان در نهاده‌ا و سازمانهای گوناگون ماندگار است. همین حالا سنی ها با وجود داعش، دارند با رضایت امریکا ارتش خود را سازمان می دهند. چون گفتم بخشی از سنی ها الان در حکومت شریک اند. سنی ها میگویند شیعیان عراق علاوه بر ارتش، نیروی نظامی خود را دارند به نام "ال حشد' الشعبی" یا بسیج ملی که جمهوری اسلامی آن را سازمان داده است، کردها هم نیروی پیشمرگه را دارند و ما هم می خواهیم نیروی مستقل خود را سازمان می دهیم. در نتیجه می خواهم بگویم که آپشن و راه حلی که هم در نقشه امریکا و متحدینش گنجانده شده وهم تمایل احزاب وجریانات قومی و مذهبی از هر طرف است، تقسیم عراق به 3 بخش است.

اما کردستان عراق با وجود اینکه تابع این شرایط است که گفتم، خودش هم در درون خود کشمکش ها و تناقضاتی دارد که آینده این اقلیم را چه درحالت فدرالی و چه استقلال تحت تأثیر قرار می دهد. از طرفی در حال حاضر کردستان عراق و دولت اقلیم با دولت مرکزی اختلافات جدی دارند. ازجمله:

1- در جریان جنگ با داعش، دولت اقلیم مناطق مورد منازعه با دولت مرکزی یعنی کرکوک وخانقین و جلولاء... را از تصرف دولت مرکزی در آورده و اعلام کرد این ماده قانون اساسی عراق تحت نام "مناطق مورد منازعه" را خود راسا حل کرده است. میگویند اگر ما نمی گرفتیم داعش می گرفت.

2- مساله مورد منازع دیگر 17 درصد بودجه منطقه اقلیم است که هنوز توسط دولت بغداد کاملا پرداخت نشده است.

3- در قانون عراق نیروی پیشمرگ بخشی از نیروی نظامی سراسری عراق تعریف شده است که کل مخارجش دولت مرکزی عراق باید بپردازد. اما نه دولت مرکزی این بودجه را پرداخته و نه نیروی پیشمرگ هیچوقت بخشی از نیروی کل عراق و سازمان ارتش این کشور شده است. حتی نیروی پیشمرگ در خود کردستان هم هر بخش آن به حزبی مربوط است و هیچ وقت به یک نیروی واحد و سراسری کردستان هم تبدیل نشده است.

4- و بالاخره، مساله استخراج نفت و فروش آن توسط دولت اقلیم کردستان است. اگرچه عراق قانونی به نام "نفت و گاز" دارد، اما دولت اقلیم با حمایت دولتهای منطقه از جمله ترکیه و ایران، نفت استخراج و صادر می کند. یک لوله نفت از کردستان تحت تسلط بارزانی به بندر "جبهان" در ترکیه می رود. برنامه یک خط لوله از منطقه اتحادیه میهنی به بندر عباس در ایران در دستور قرار دارد. جالب است که اقتصاد دولت اقلیم در هر بخش کردستان در قبضه حزب حاکم آن بخش است و هیچ کنترلی بر آن وجود ندارد. بخش اقلیم تحت کنترل اتحادیه میهنی و گوران می گویند اقتصاد کردستان کلا درست بارزانی است و ما هیچ کنترلی هم بر آن نداریم. این اساس اختلافات دوره اخیر جناح بارزانی از طرفی و گوران و دیگر اپوزیسیون با بارزانی بعنوان رییس اقلیم است.

اما اختلافات دولت اقلیم فقط با دولت مرکزی نیست. در خود اقلیم هم حاکمیت همیشه دوگانه و چندگانه بوده است. الان عملا کردستان باز دو بخش شده است. یکی منطقه اتحادیه میهنی و گوران مستقیما تحت نفوذ ایران و دیگری منطقه تحت تسبیط بارزانی و حزبش "پارتی" تحت نفوذ ترکیه که عربستان هم به آن اضافه شده است. ترکیه در منطقه بارزانی پایگاه های نظامی دارد. سپاه پاسداران هم اخیرا بدنبال عملیات های نظامی حزب دمکرات کردستان ایران و تهدید محسن رضایی، خیال تاسیس پایگاه های نظامی در منطقه تحت تسلط اتحادیه میهنی"یه کیتی" و "گوران" را دارد. از آنطرف هم جریانات قومی و مذهبی شیعه در بغداد و تا جنوب تحت کنترل ایران است.

جالب است که احزاب و جریانات قومی ومذهبی شیعه در عراق دو بخش بودن کردستان را به نفع خود می دانند. می گویند بخش یا منطقه تحت تسلط اتحادیه میهنی و گوران مرز طولانی مشترکی با ایران دارد و این مرز مشترک شیعیان با ایران را تا جنوب کامل می کند. این ها منطقه جدا شده ی اتحادیه میهنی با این مرز طولانی و تحت نفوذ ایران را می گویند به نفع ما است و متحد ما است و این وضعیت را بر کردستان واحد ترجیح می دهند. این وضعیت و شرایط درونی کردستان عراق، کار این منطقه را چه در حالت فدرالی کنونی و چه استقلال احتمالی، سخت می کند. پرچم استقلال بارزانی با این موانع و مشکلات عملا یک شعار توخالی بیش نیست. بگذریم که پرچم استقلال بارزانی اهداف دیگری هم دارد ازجمله بارزانی میداند که تمایل مردم به استقلال وجود دارد و طرح این مساله حزبش را قوی می کند و از طرف دیگر او بعنوان رییس اقلیم پرچم استقلال را برداشته و نه صرفا شخص بارزانی یا حزبش.

بهر حال سرنوشت کردستان عراق صرفنظر از هر نقشه ای که امریکا* عربستان* ایران و غیره برایش دارند، با وجود نیروهای مخالف و متخاصم با همدیگر در خود کردستان، بسیار تاریک است. مردم کردستان عراق بدرستی می گویند، دو خانواده بارزانی و طالبانی و دومافیای اقتصادی بر کردستان حکومت می کنند. واین حقیقت دارد. تبدیل شدن این دوبخش بورژوازی کردستان که قومی و مذهبی و عشیره ای هم هستند، به یک دولت که به تمدن و مدرنیسم و مدنیت و آزادی و رفاه و حقوق مردم پایبند باشد، از نظر مردم کردستان، ممکن نیست. از آپشن و راه حل دولتها و احزاب قومی ومذهبی در عراق و کردستان بگذریم، یک راه حل سومی هم وجود دارد که می تواند سرنوشت عراق و کردستان را به نفع آزادی و انسانیت و برابری تعیین کند. این راه حل، عروج نیروی سومی است که می تواند به میدان بیاید. این ظرفیت انسانی و ازادixخواهانه در عراق و کردستان بالقوه وجود دارد و بارها عملا چه در بغداد و چه در شهرهای بزرگ و کوچک کردستان این ظرفیت به میدان آمده و خود را نشان داده است. نیروی عظیم کارگران و مردم ناراضی و معترضی وجود دارد که فاقد حزب و رهبری و افق و سیاست روشن است. عروج یک رهبری سیاسی در راس این نارضاییتی ها امر ضروری و سرنوشت ساز در این موقعیت است. کمونیتست ها، آزادیخواهان و برابری طلبان در صف مقدم این تحرک و تجربه انسانی قرار دارند.

کردستان ایران

دراینجا هم از آخرین تحولات شروع می کنم. قبل از هر چیز باید بگویم که کردستان ایران ویژگی خودش را دارد وبا تمام بخش های دیگر در ترکیه وسوریه و عراق متفاوت است. اولاً در ایران با جنگ و سناریوی سیاه روبرو نیستیم. دوما، بورژوازی کرد در بورژوازی سراسری ادغام و انتگره شده و منافعش تامین است. ستم ملی مزاحم و مانع سودآوری سرمایه سرمایه داران کرد نیست. این ها در مجلس اسلامی نماینده دارند، زبان و لباس کردی هم ممنوع نیست و فاکتورهای زیاد دیگری..

اما آخرین اتفاقی که افتاده این است که حزب دمکرات کردستان ایران "ح‌دکا" جناح مصطفی هجری طبق ادعای اطلاعیه دفتر سیاسی شان گفته است:

تحولات منطقه و...

"... به منظور وادار نمودن حاکمیت به پاسخگو بودن در مقابل خواسته‌های دموکراتیک مردم باید از اشکال گوناگون مبارزه از جمله مبارزه قهر آمیز هم استفاده کرد..."

اما روی آوردن حدکا به مبارزه مسلحانه یا بقول خودشان قهر آمیز، تابع استراتژی و سیاست معینی که گویا فشار بر رژیم برای برسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم و یا آزادی و رفاه، نیست. این نیست.داستان را همه شاید می دانند. دولت عربستان که توسط جمهوری اسلامی در بحرین و یمن و حتی خود عربستان تحت فشار است، به اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی روی آورده، کنار مجاهدین ایستاده و داستان کنگره مجاهدین و حضور یکی از خاندان آل سعود و شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را همه دیده اند.

نماینده عربستان در اربیل هم با حدکا و زحمتکشان و پژاک نشست داشته و در یک معامله و بده بستان، از آنها خواسته شده با عملیات ایدایی نظامی جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهند. عملیاتهای پشت سر هم حدکا در لبیک گفتن به این درخواست عربستان و متحدش بارزانی است. این داستانی درگوشی و مخفی هم نیست ولو طرفین این معاملات آن را انکار کنند. البته همزمان پژاک هم عملیات ایدایی اینجا و آنجا داشته است. زحمتکشان هم گفته که نیروهایش را به داخل می فرستد. کومه له ی "سازمان حزب کمونیست ایران" هم گفته که شرایط مساعد نیست و استراتژی خودش را دارد. بدون اینکه بگوید این استراتژی چیست. و معنی این جز بی افقی و نداشتن استراتژی نیست.

ضمنا حدکا از مدتی پیش در کوه های قندیل مستقر شده و مشغول گرفتن گمرکات از زحمتکشان منطقه است. میزان این گمرکات که بخش عمده اش اساسا توسط پکک گرفته می شود، روزانه بالغ بر هزاران دلار می شود.

البته رابطه حدکا هم از خیلی وقت پیش با دولت ترکیه و حزب بارزانی وجود داشته است. پیام تبریک حدکا به اردوغان در انتخابات اخیر، دایر شدن دفتر نمایندگی حدکا در دیاربکر کردستان ترکیه و اخیرا تلویزیون "روداو" متعلق به حزب بارزانی "پارتی" عملیاتهای حدکا را پوشش داده و رهبران این حزب را به مصاحبه و سخنرانی به تلویزیون می برد. پشت سر سخنران، محافظ "بادی گارد" مسلح می ایستند و ده ها میکروفون خبرنگاران و پخش فیلم ان برای عموم. گفتم که در منطقه ی بارزانی، پایگاه های نظامی ترکیه مستقر است و مشاورین امنیتی و نظامی اسرائیل هم مشغول کار اند...

در نتیجه ی این وضعیت، حدکا هم وسوسه شده و با این همه حمایت و پول دولت های پشت سر از ترکیه و عربستان و بارزانی و اسرائیل و ... چرا نرود مبارزه قهر آمیز علیه جمهوری اسلامی را شروع کند!

چه "مبارزه" یا بهتر است بگویم معامله ای در دنیای امروز اینقدر پول و شهرت می آورد؟ این سرمایه گذاری اقتصادی و سیاسی بزرگی است که قیمتش را البته پیشمرگان حدکا و مردم باید بدهند و اگر نه چند تیم نظامی چه فشاری بر جمهوری اسلامی می تواند داشته باشد.

نتایج و عواقب!

نتایج و عواقب معاملات و بده بستان های ناسیونالیست های کرد و قوم پرستان با عربستان و ترکیه و بارزانی...، برای کارگران و زحمتکشان کردستان بسیار مخاطره آمیزاست. از جمله:

- تحرکات حدکا در خدمت اهداف پلید دول مرتجع منطقه، چهره مبارزه مسلحانه مردم کردستان را که تاریخی دارد و اتوریته ای و برای دفاع از

ازادی و حرمت در مقابل تعرض نظامی جمهوری اسلامی ایستاد ، خدشه دار و لکه دار می کند. این مبارزه قهرآمیز و یا مسلحانه برای براندازی جمهوری اسلامی نیست. یک معامله ی ضد مردمی در خدمت اهداف و سیاستهای کثیف دول منطقه از جمله، عربستان و ترکیه و بارزانی است. این سیاست در خدمت ایجاد سناریوی سیاه در کردستان ایران است.

- این سیاست و سنت، میدان را برای همه نیروهای سناریوی سیاه از مجاهدین و پژاک و سلفی ها تا باندهای جنایتکار جمهوری اسلامی باز و مردم کردستان را قربانی معاملات کثیف قوم پرستان و مذهبی ها می کند.

- جمهوری اسلامی از این ماجرا نمی ترسد هیچ، بلکه برایش خوشایند هم هست که در کردستان درگیر جنگهای این نوعی شود و وانمود کند که مورد هجوم تروریست هاست تا فضای امنیتی شدیدتری ایجاد کند و کنترل بیشتری بر مبارزات مردم داشته باشد.

- کردستان ایران را وارد معادلات و معاملات منطقه و برنامه های پلید و رقابتهای دول مرتجع منطقه می کند...

این که جمهوری اسلامی در یمن و بحرین و عراق و سوریه چه غلطی می کند، بر همگان آشکار است. اما اگر حزب یا جریانی مثل مجاهدین، حدکا، پژاک ، سلفی ها و ...، بیابند و همان نقش نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی در ان کشور ها را در ایران و در خدمت عربستان سعودی، ترکیه و ...، بعهده بگیرند، فردا ایران و کردستان هم به یمن و عراق و سوریه تبدیل می شود.

حوئی های یمن، شیعیان عراق و نیروی بسیج ملی شان "ال حشد الشعب" در خدمت جمهوری اسلامی و اهدافش در یمن و عراق می جنگند. و حالا قرار است حدکا و مجاهدین و پژاک و سلفی ها با هم در خدمت عربستان سعودی و بارزانی و اهدافشان در کردستان ایران بجنگند. آیا باید به این ها اجازه داد تا ایران یا کردستان را یمن و عراق و سوریه کنند؟

حوئی ها می گویند به ما ظلم شده، سنی های عراق هم همین را می گویند. حدکا هم می گوید به ملت کرد ظلم می شود و به آن خاطر می جنگم! این دروغ شرم آوری بیش نیست. مردم کردستان این باند بازی و معامله و ریاکاری را نباید بپذیرند.

من در جای دیگر در مبحثی تحت عنوان "جایگاه اسلحه و کاربرد آن در کردستان" در "نینا" نچریه دفتر کردستان حزب حکمتیست(خط رسمی)نوشته ام. معتقدم که حدکای امروز دارد به سیاستی خدمت می کند که نتیجه اش سناریوی سیاه دیگری این بار در کردستان ایران است. اگر این نبود و حدکا صرفا از سر ماجراجویی نظامی و یا سیاست و تاکتیک غلط نظامی، وارد مبارزه مسلحانه می شد، خوب ما هم می گفتیم آقا جان نکن. ضرر می کنی و ضرر می رسانی. اما امروز بحث بر سر توازن قوا نیست. جنگ امروز حدکا ی مصطفی هجری و صلح و سازش "حدک" خالد عزیزی که تسلیم محض است هر دو به ضرر منفعت مردم کردستان است.

ولو مبارزه مسلحانه ناسیونالیست ها و قوم پرست ها نمی تواند به شکل کنونی ادامه پیدا کند و حتی دفتر سیاسی حدکا می گوید این کمپین است تا فردا بگویند خب کمپین اول و آخری دارد! این دوره تمام میشود، اما در همین گام اول و امروز ما با دوره ای از نقش این احزاب و جریانات در خدمت ایجاد سناریوی سیاه در کردستان روبرو هستیم.

این زنگ خطر امروز به صدا در آمده است و باید هشیار بود.

اگر این دوره ی پر مخاطره هم برای مردم کردستان البته با هشپاری مردم، خاتمه یابد، اما سیاست و عملکرد ناسیونالیسم کرد که به طول عمرشان است و آن زندگی در شکاف دولت ها است به قوت خودش باقی است و این افق و

استراتژیشان را تشکیل می دهد نه اتکا به مبارزات و اعتراضات واقعی مردم کردستان برای آزادی و برابری.

در خاتمه و خلاصه باید بگویم که امروزه جلو چشمان مردم در کردستان اتفاقاتی می افتد که باید با دقت و هشیارانه به آن نگریمست. **چپ و راست** ناسیونالیسم کرد که از فشار خارجی بر جمهوری اسلامی واختلافات جناحی برای رام شدن رژیم و به بازی گرفتنشان ناامید شده است، یکی خواستار مذاکره و مصالحه است، دیگری ناگهان متوجه شده که باید مبارزه مدنی و مسلحانه با هم باشند چرا که می بیند اولی فروشی نیست و این دومی خریدار پرو پاقرص دارد و معامله زود بازدهی است. یکی هم نشسته و ناخنهایش رامی جود و دنبال استراتژی می گردد...

با توجه با فاکتورهای بالا اتفاقی که جلو چشم افتاده و مبینیم، این ها است:

- به حدکا الهام شده و دستور گرفته است که جمهوری اسلامی حقوق دموکراتیک مردم کردستان را نمی دهد و باید با زور مبارزه مسلحانه از او گرفت!

- عبدالله مهتدی از شعبات کومه له و احزاب دمکرات می خواهد جبهه درست کنند. با حدکا، پیمانی امضا کرده اند به نام "گفتنمان مقاومت". از کومه له علیزاده هم می خواهد بیاید و به این گفتنمان بپیوندد.

همزمان مهتدی خواستار شرکت در انتخابات های جمهوری اسلامی و خواهان مذاکره با جمهوری اسلامی است و درهمان حال که با حدکای مشغول مبارزه مسلحانه، پیمان و گفتنمان دارند، می گوید شرایط برای مبارزه مسلحانه آماده نیست!

- جناح دمکرات خالدعزیزی بالکل طرفدار مذاکره و مصالحه با جمهوری اسلامی است و می گوید خشونت بی فایده است.

- ایراد علیزاده هم به حدکا این است که شرایط اماده نیست و گویا حدکا این را نمی فهمد و دست به مبارزه مسلحانه زودرس زده است. یا علیزاده ندیده است که حدکا در اربیل با نمایندگان عربستان و بارزانی مشغول چه معامله و بده بستانی بوده اند. علیزاده در مقابل تحرکات نظامی حدکا، رویش را اتور می کند و می گوید ما استراتژی و سیاست خودمان را داریم. نمیگوید کدام استراتژی، چرا که استراتژی ای جز انتظار و بی افقی وجود ندارد!...

حال بیایید و ببینید از این آش چه در می آید. ازنظر این ها مردم کردستان دندشان نرم و باید دود بی افقی و استیصال و سیاستهای ضد مردمی آنها به چشم شان برود.

کارگران و مردم کردستان باید به این حقیقت آشکار واقف باشند چیزی که امروز کل چپ و راست ناسیونالیست کرد در کردستان ایران را به هم نزدیک و شبیه کرده است، همین بی افقی و سردرگمی سیاسی است و تاوان این موقعیت ناسیونالیسم را مردم کردستان نباید بدهند. این ورق باید برگردد. جواب مردم کردستان از کارگر و زحمتکش و زن و جوان و هر انسان شرافتمندی به این سیاستهای ضد انسانی باید یک "نه" قاطع و محکم باشد.

کلامی با کارگران و کمونیست های کردستان!

کارگران و کمونیست های کردستان باید بدانند که افشای عملکرد و سیاستهای مضر وخطرناک و سناریو سیاهی این جریانات، کاری بسیار ضروری و حیاتی است. کاری که نباید یک لحظه هم در آن غفلت کرد.

هنوز جوانان میلیتانتی هستند که می روند و سلاح احزاب ناسیونالیست و قوم پرست را بر دوش می کشند. از نظر انها اسلحه برای ترشی انداختن نیست، باید استفاده کرد بهر قیمتی و درخدمت هر اهدافی که دول مرتجع منطقه دارند و چه بسا این جوانان از آن بی خبرند. کار آگاهگرانه در مراکز و محلات کارگری، در مدارس و دانشگاه ها و در

کمونیست ۲۰۹

محافل زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب و در همه گوشه و زوایای جامعه در بازار و خیابان و ...، وظیفه ای تعطیل ناپذیر است و کاری است که از راه آن می توان جلو این مخاطرات، سد بست.

اما هنوز افشاگری و کار آگاهگرانه به تنهایی کافی نیست. پاسخ ما و بدیل مردم چیست؟

در مقابل این وضعیت، آلترناتیو کار آرام سیاسی و مدنی و خرد خرد سازماندهی کردن به تنهایی کافی نییست و جواب نمی دهد. ما می خواهیم طی پروسه ای کارگران کمونیست متحد شوند و یا تعداد بیشتری کمونیست شوند. این الفبای کار کمونیستی و روتین کار و زندگی کمونیست ها است. اما اگر غافل باشیم که در چه دنیایی و در چه زمانی از تاریخ زندگی می کنیم، مردم فقط ما را آدم ها خوب و شریفی می نامند و راه خود را که دنباله روی از وقایعی است که خود در آن دخیل نیستند خواهند رفت. بدیل و راه حل ما نجات جامعه از جمهوری اسلامی، از ناسیونالیسم و قوم پرستی و مذهب در هر لباسی، ناسیونالیسم ایرانی، کرد، ترک، بلوچ... سنی گری، شیعی گری و سلفی گری و...، است. ما می خواهیم انقلاب کنیم. عجله هم داریم. همزمان با کار و سازماندهی کمونیستی مداوم، می خواهیم شهرها را تصرف کنیم، تصرف سیاسی و انقلابی! می خواهیم جوانان انقلابی محلات را کنترل کنند. ارتجاع را عقب بنشانند. جمهوری اسلامی را عقب بنشانند. می خواهیم گارد آزادی را سازمان دهیم. در شرایط و توازن قوای معین آکسیون بزرگ سیاسی سازمان دهیم. در موقع معین مردم اعتصاب عمومی کنند. اعتصاب کارگری سازمان یابد. و هزار تا کار دیگر.

و این در وهله اول و در صف جلو، کار کمونیست ها است. کار زنان و مردان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب است. کار کسانی است که حواسشان به همه این ها هست. کار هرکولی می کنند. تدارک لازم را می بینند. سازمان حزبی مخفی و پولادین می سازند. کار کادرهای کمونیست حرفه ای، با نفوذ و محبوب در میان مردم است.

کار حکمتیست هایی است که جامعه را از ادبیات حکمتیستی پر می کنند. چاپخانه می زنند. ما جامعه ای داریم که بوسعت ایران و در همه گوشه زوایایش کاپیتال مارکس و مانیفست حضور و وجود دارد. کلاسهای آموزش مارکس ومانیفست هست. در همین حجم و مقیاس ادبیات حکمتیستی هم لازم است. هست اما کافی نیست.

کادرهای کمونیست همه فن حریف می خواهیم که کار مخفی بلد است. تلفیق کار مخفی و علنی بلد است. فن مبارزه با پلیس بلد است. کار سازماندهی کمیته های کمونیستی بلد است، انتشارات و تبلیغات کمونیستی بلد است و می تواند توده های هر چه وسیع تری را قانع کند که در چه دنیایی زندگی می کنند. به این سوالات جواب دهد که چرا هنوز جمهوری اسلامی هست؟ چرا عده ای تسلیم اند؟ چرا عده ای نگاهشان به بالا است؟ چرا هنوز دنباله روی از ناسیونالیسم و سنی گری و شیعی گری و سلفی گری رایج است. چرا هنوز تبعیض جنسی هست؟ کسی هست که بویی از انسانیت برده باشد و برابری زن و مرد را نپذیرد؟!

جواب به این سوالات و اقدام به آن کارها، اقدامات انقلابی ای هستند که تنها راه حل نجات جامعه از کثافات جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم و قوم پرستی و فدرالیسم قومی و مذهب و سنی گری و سلفی گری و همه شعبات مذهب ...، هستند.

باید اراده کرد و استین ها را بالا زد و در مقابل موج توحش ضد بشری دنیای امروز در هر رنگ و لباسی چه خودی و چه غیر خودی ایستاد و به جنگش رفت. این جنگی است به وسعت جامعه و باید در آن پیروز شد.

مرداد ماه 95 (اوت 2015)

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

تفاوت اساسی ما با دیگران در عمل ماست.

یک بحث سبک کاری؛

فعالیت مشترک کمونیست ها با بقیه ممکن است؟

محمد فتاحی

کار مشترک فعالین مدنی و اجتماعی و فعالین جریانات سیاسی چگونه باید باشد ؟ ایا این کار ممکن است؟ موانع کار چیست؟

رفقایى که قبلا این نوشته را در نشریه نینا مطالعه کرده اند توجه کنند که در بخش پایانی یک صفحه به آن به عنوان نوعی جمع‌بندی اضافه شده است.

سوال بالا از طرف رفقایى در کردستان طرح شده است، و مخاطب این جوابیه این رفقا و هر رهبر و سازمانده کمونیست طبقه کارگر است.
برای کمونیست ها هدف از فعالیت تقویت جنبش خود در جهت کسب قدرت سیاسى است. جنبش مورد نظر کمونیست ها جنبش سوسیالیستى طبقه کارگر است. اما برای تسهیل امر پاسخ به سوالات مذکور از ردیف کردن سؤالاتى شروع میکنم؛
کار مشترک کدامین فعالین مدنى و اجتماعى مد نظر است؟ فعالین مدنى و اجتماعى در نهایت در دایره یكى از جنبش هاى اجتماعى قرار دارند. کمونیسـم و سوسیالیسم و ناسیونالیسم و فاشیسم و لیبرالیسم و محافظه کاری (کنسرواتیویسم) و...همه این ها جنبش ها و فعالین اجتماعى ویژه اهداف سیاسى خود را دارند. جنبش و فعالین کمونیستى و کارگرى وجه مشترک و منافع مشترک سیاسى و اقتصادى با بقیه ندارند که هیچ، بلکه برای پیشروى خود ناچارند بقیه را به عنوان مانع بر سر راه خود بردارند. نتیجتا هیچ کار مشتركى جز یک جنگ سیاسى مداوم بین اینها متصور نیست. سوال دومى که پیش مى اید مربوط به نوع فعالیت است؛ پیشبرد کدام کار معین مد نظر است؟ البته وقتى برای همه طرف هاى مد نظر، علیرغم تمام اختلافات شان، اهداف روشن باشد، کارهاى مشترک هم در شرايطى غیر متعارف میتواند شکل بگیرد. مثلا در شرایط امروز خاورمیانه که سازماندهى سناریوى سیاه یكى از تاکتیک هاى قدرت هاى امپریالیستى است، کار مشترک کمونیست ها و ناسیونالیست ها و هر نیروى بورژوايى مسئول، برای حفظ امنیت و مدنیت و جامعه كاملا ممکن است. در مثلا همین شرایط سوریه فعلى هر گروه کمونیستى در محل میتواند و جا دارد با نیروهاى بورژوايى که در محل و در دل سناریوى سیاه با کارت سفید بازی میکنند و حفظ امنیت و مدنیت اولویت شان است، همکاری روشن و صمیمانه اى حول همین اهداف داشته باشند. اما این یک استثنى در شرایط استثنایى است و بس.

اما سـوالى که در کردستان امروز طرح میشود، بطور زمينى باید مربوط باشد به مسئله همکارى همه فعالینى که در شهر دم از سوسیالیسم یا کارگر میزنند. این سوال و این مسئله تاریخی پشت سر دارد. آنها که تحت عنوان فعال کارگرى مشغول کار سیاسى با اهداف سیاسى مدنظر خویش بوده اند، فعالیت شان اگرچه دوران رکود را مى پیماید ولی وجودشان هنوز هست. اگر كسى به عنوان سازمانده و رهبر کمونیست طبقه کارگر طراح چنین سـوالى است، باید از خود بپرسد که آنها که تا به امروز دور کار مشترک با عنوان کارگر جمع شده اند، در طول ده سال گذشته، به جز از راه به در کردن کارگر و فعال کارگرى و به دام انداختن آنها در تله گروهى خود و فرستادنش سراغ امر سیاسى دیگرى، کارى برای اتحاد طبقه کارگر در محل کار و زندگى خود کرده اند؟ آیا در اثر یک دهه کار مشترک اینها چـطرى برای کارگر ساخته شده یا تشکلى سازمان داده شده است؟ اگر كسى زندان و فداکارى و از خودگذشتگى فردى افراد را نمونه تقلاهاى کارگرى این گروه ها ذکر میکند، باید توجه کند که فعالین جنبش هاى دیگر هم همین سختى ها را کشیده و قربانى و دستگیرى و اعدام و شکنجه و فداکارى بسیار بیشترى را به جان خریده اند. فرزاد کمانگر نه عضو اتحادیه آزاد بود، نه با کمیته هماهنگى و کمیته پیگیرى و کمیته بدعى بود. فعال سیاسى سنت ناسیونالیستى کرد بود که مقاومت و فداکارى اش ستایش همه مردم شرافتمند منطقه را پشت خود برد.



کسى ميتواند بگويد تفاوت اینجاست که نهادهاى فعالین کارگرى اهداف شان با اهداف ناسیونالیست ها متفاوت است. منـهم میگویم هویت دیگران را نه از روی ادعاهای خودشان بلکه از روی نقش سیاسى شان در جنبش هاى سیاسى و عمل و کار و مشغله شان شناخت. تمام تقلاهاى نهادهاى با عنوان کارگرى تقلاهاى سیاسى بوده که در عمل به جای اتحاد تفرقه راه انداخته اند، به جای سازماندهى در محل کار و اتحاد طبقاتى در مراکز کارگرى، از مراکز کارگرى برای امر خود جذب نیرو کرده اند. تفاوت سبک کار اینها با کار چریكى که کارگر را جذب عملیات چریكى و تسلیح به سیانور زیر دندان میکرد، اینها کارگر را برای تقویت جمع هم عقیده خود و بازى هاى سیاسى جارى در محیط شان خواسته اند.

کسى یا رفیقى میتواند بگوید که منظور نه ادامه همان کار بلکه بهبود و اصلاح آن شیوه کار است. پاسخ من نوعى در چنین حالتى این است که چه اصرارى به اصلاح سنتى داشته باشیم که متعلق به طبقات دیگر و سنن سیاسى جنبش هاى سیاسى اجتماعى دیگر است؟ چه مشکلى هست که مستقیم سراغ کار خود نمى رویم و دست مدد بطرف سنتى دراز میکنیم که از ریشه غیر کارگرى و ماهیتا متعلق به طبقات دیگر است؟

ببینید، کردستان تاریخا محل فعالیت سنت و جنبش ناسیونالیسم کرد بوده است. روز اولى که کمونیسـم و چپ در این جامعه شروع به کار کرد، اساسا نه در دل یک جنبش طبقاتى کارگرى که در دل سنت همین جنبش ملى رشد کرد و به همین دلیل تقریبا تمام سنت هاى سیاسى عملى جنبش ناسیونالیستى را بدست گرفت و با اتکا به آنها جلو رفت. این سنت از آغازین روزهاى تولد که متعلق به نسل من است، با شعارهاى چپ اما اساسا با عمل و پراتیک ناسیوناناسیونالیستى شروع به جوانه زدن و رشد و شکل گیرى کرد. به همین دلیل ریشه هاى این سنت غیر کارگرى و غیر کمونیستى در پراتیک کمونیسـم در این جامعه قوی و سایه اش بر کار کمونیستى به شدت سنگین است. به همین دلیل اگر كسى به عنوان کمونیست و رهبر کارگرى امروز میخواهد قدمى جدى بردارد، اولین سوال پیش رو نمى باید از چگونگى همکارى با بقیه فعالین سیاسى، بلکه از چگونگى مرزبندى شدید سیاسى طبقاتى و جنبشى با این سنت رایج فعلى شروع کند.

من از شما مى پرسم، چرا محل فعالیت کمیته هماهنگى و اتحادیه آزاد کارگرى در کردستان است؟ مگر امر هر دو سازماندهى طبقه کارگر نیست؟ آیا قدرت کارگر در مراکز مهمى از جنس نفت و پتروشیمى و فولاد و گاز و ذوب آهن و ماشین سازى ها و مراکز بزرگ کارگرى بیشتر نیست؟ آیا بزرگترین تحرکات کارگرى ایران متعلق به مراکز بزرگ نیست؟ و آیا بیشترین محافل کارگرى آگاه و رهبران توانا در همین مراکز نیستند؟ اگر چنین است، نیروى مدعى سازماندهى تشکل و اتحاد کارگرى باید اولین محل رشدش همین جاها باشد. خوب من از شما مى پرسم که در کردستان چه خبر است که اینها به جای سازماندهى امر خود به جای پتروشیمى ها، بدون استثنا و فقط سراز کارگاههاى چند نفره در میآورند و یا کارگران را تک تک اینجا و آنجا جذب صف خود میکنند؟ پاسخ روشن است. کارگر مراکز مهم صنعتى به حکم موقعیت خود نمیتواند به تله اینها بیفتد و جذب قایم موشک بازى هاى اینها بشود. چه كسى میتواند تصور کند یک روزى رهبران نفت و گاز و پتروشیمى و خودروسازى هاى ایران مجامع عمومى خود را به خانه هاى تیمى و کوهها و دره ها مى برند و به جای جمع کردن کارگران به دور خود، فقط خودشان با خودشان مشغول تظاهرات و نمایشات سیاسى تیمى و صدور اطلاعیه هاى اینترنتى میشوند؟

علت حضور اینها در کردستان و نه جای دیگر حضور مداوم خصومت مردم با رژیم و ضد رژیمى گرى به هر قیمت در کردستان قویست.

اما نباید اشتباه کرد که ضد رژیمی گری که بعدا میگویم چرا در کردستان قویست، امال مختص کردستان نیست. این پدیده حتى ایرانى نیست. میراث یک سنت و اعتراض ناراضیان و اقشار غیر کارگرى به حاکمیت است، بدون اینکه نفس حاکمیت طبقاتى را زیر سوال ببرند و یا بخواهند زیر سوال ببرند. انقلابات خاورمیانه و شمال افریقا ضدرژیمى صرف بودند، چون در دل بحران دوره قیل از انقلاب، کمونیست ها و طبقه کارگر با آمادگى وارد آن نشدند، که نتیجه اش آن شد که شد. در انقلاب سال 57 ایران هم حرکت تماما ضدرژیمى صرف بود و بس. مرگ بر شاه شعار واحد همه بود و در بطن آن انقلاب، طبقه کارگر خود صف مجزایی شکل نداد. مخالفت با رژیم شاه و شعار شاه باید برود محور مشترک چپ و اسلامى و ناسیونالیست و همه بود و کمونیستهای وقت هم تمام نقشه شان از رفتن شاه و سرنگونى حکومت پهلوى فراتر نرفت. این هم استراتژى بود و هم تاکتیک. اکنون هم همین سنت در کل ایران جز رفتن جمهورى اسلامى نقشه اى ندارد. کل احزاب سیاسى و گروههايى چپ از این چهارچوب فراتر نمیروند. اما چرا این سنت امروز اساسا در کردستان قادر به سربازگیرى است؟ قضیه به این دلیل است که با روی کار آمدن جمهورى اسلامى، کردستان در هیچ مقطعى با جمهورى اسلامى نرفت. در سایه غیبت شیعه گرى، كسى در آن منطقه قادر به رویت رخسار اما در ماه نشد! کل جامعه ایران اما بالاخره با اسلاميون رفت و به جز در دوره هاى معینى، و آنهم تا اندازه اى، هیچ وقت جامعه ایران یک جنبش قدرتمند برای سرنگونى جمهورى اسلامى به خود ندید. در کردستان اما، در تمام عمر جمهورى اسلامى، مرگ این رژیم یک ارزوى عمیق توده اى بوده است. نه فقط این بلکه در دوره هايى قدرتمندترین جنبش نظامى و سیاسى علیه این رژیم را سازمان داده است. سرنگونى طلبى در کردستان تنها مطالبه اى بوده که کل این جامعه را حول خود بسیج کرده است. امروز که این مطالبه یک جنبش قدرتمند سیاسى را در میدان ندارد، اما سرنگونى طلبى صرف به حدى قوی است که هر نیروى چپ و راستى که لوله تفنگ هایش را به روی این رژیم میگیرد، بسرعت برق حمایت هاى لازم را کسب میکند.

زیر سلطه چنین سنتى، هر اعتراضى در جامعه میتواند فوراً شکل سیاسى تقابل با رژیم سیاسى را به خود بگیرد و بگیرد. نتیجتا در غیبت یک مرزبندى قوی با این سنت فعالیت، هر كسى از وضع موجود ناراضى بوده و خواسته کارى کند، ادامه همان سنتى را گرفته که دهه هاست جریان دارد. تفاوت نوع چپ این سنت در ادعاهای سیاسى آن است، که ناشى از حضور سیاسى کمونیسـم در این جامعه است. همین مسئله موجب شده که طرف حتى جنگ برای خودمختارى اش را هم با عنوان کارگر و سوسیالیسم پیش مى برد. جناح چپ در جنبش ملى کردستان مدعى است که

در جنگ برای رفع ستم ملى، در مقایسه با ناسیونالیسم، سازش ناپذیرتر و قاطع تر و جنگى تر و فداکارتر و...است. چنین فضایی برای جذب نیروى گروههاى سیاسى مخالف صرف رژیم مهیاتر از پتروشیمى فلان شهر و خودروسازى فلان جاست. در کردستان هر تحرک کارگرى تحت تاثیر این سنت میتواند در قدم اول سیاسى شده و توسط سنت ناسیونالیستى مخالفت با رژیم مصادره شود و میشود. برعکس در جایی مانند مراکز بزرگ صنعتى و کارگرى، هر تحرکى اولاً نه از زاویه مخالفت با رژیم که از زاویه منافع مستقیم مادى کارگر شکل میگیرد و تقابل احتمالى آن با حاکمیت و رژیم در قدم هاى بدعى است. در جایی مانند مناطق صنعتى جاده کرج، مخالفت احتمالى دسته جمعى کارگران با دولت و حاکمیت، به دنبال حرکت اعتراضى شان برای مطالبات اقتصادى صرف شان است. در کردستان، حضور قوی سنت ناسیونالیستى در فضای سیاسى، کارگر را از پیگیرى امر و مطالبه اقتصادى اش دور میکند. در چنین فضایی همیشه تعدادى کم یا زیاد یافت میشوند تا توسط نهادهایی با عنوان کارگر جذب سوخت و ساز و دایره فعالیت شان شوند. حضور و امکان جذب نیروى نهادهایی با عناوین کارگرى در کردستان ناشى از همین وضع است.

کار در عرصه هاى به اصطلاح مدنى

در کردستان اکثر این عرصه ها هم قربانى سنت ناسیونالیستى شده اند. مثلا کم تر دیده میشود که نهادهای مدافع محیط زیست در کردستان مورد

هجوم این سنت قرار نگرفته باشند تا از چطر محیط زیست برای کارهاى سیاسى دیگر استفاده نشود. امر دفاع از حقوق کودک و زنان و ...هم از این امر استثنا نیستند. كسى که از دور چنین نهادهایی را زیر نظر بگیرد، متوجه حضور تعدادى فعال سیاسى تقریبا در همه شان میشود که در کار و فعالیت و سوخت و ساز همه اینها سر مى دوانند تا از این طریق امر سیاسى خود را زیر این چطرها پیش ببرند. روزى فعال کارگرى و سازمانده اول مى اند، روز دوم فعال حقوق زن اند و روز بدعى فعال دفاع از محیط زیست! وزارت اطلاعات اینها را میداند و مى شناسد و زیر نظر دارد. اما از آنجائیکه متوجه در حاشیه ماندن چنین فعالیت هايى است، ضمن زیر نظر داشتن مداوم، کار ویژه اى به آنها ندارد و هر وقت هم لازم شد دست و پاى شان را کوتاه میکند و میدان عمل شان را تنگ.

در کردستان اگر حساب کنیم، بیش از تعداد زنان و دخترانى که ختنه میشوند، فعال به اصطلاح سوسیالیست و کمونیست حضور دارد. اما چون از کار با حوصله و صمیمانه و پیگیر علیه سنت عهد بوقى ختنه سودى سیاسى به این سیاسى کاران نمى رسد، چنین عرصه هايى خالى از حضور چنین فعالینى اند. طرف حساب میکند که مثلا یک کمپین مردمى و آگاهگرانه علیه ختنه نه احتیاج به اطلاعیه سیاسى دارد، نه احتیاج به تظاهرات و نمایش سیاسى خیابانى و یا قایم موشک بازى در کوه و خانه هاى تیمى و یا پرچم هوا کردن دارد، نه شعار مرگ بر و زنده باد برمیدارد و نه احتمالا سیاستى علیه رژیم لازم به اتخاذ میشود، پس برای چى نیرو و انرژی به هدر دهد؟ در امر کودک و زنان هم وقتى نگاه میکنید، تاریخ این کار با اکسیون و شعار و میتینگ و تظاهرات و سینه به سینه شدن با مامورین نیروى انتظامى شروع میشود و جلو میرود. وزارت اطلاعات مثل همه شرکت کنندگان میداند که این فعالیت چـطرى برای کارهاى دیگر است و همه مثلا چپ ها زیر این پرچم جمع میشوند تا امر سیاسى خودشان را زیر علم حقوق کودک و زن پیش ببرند. امروز وقتى تاریخ پشت سر را نگاه میکنید، هیچ اثرى از شبکه هاى به هم تنیده توده هاى زنانى که برای حقوق واقعى خود کارى میکنند وجود ندارد و با به خطر افتادن چند سیاسى کار راس نهاد مربوطه، همه چیز یکباره جمع میشود و تعطیل.

نتیجتا وقتى بحث بر سر کار با فعالین مدنى پیش مى اید، از نظر من باید یکراست سراغ كسانى رفت که در آن عرصه مربوطه علاقه و نفعى زمينى دارند و این کار برای شان چطر مخفى کارى فعالیت هاى سیاسى شان نیست. از این زاویه باید از "فعالین مدنى" کارکشته و سیاسى کاران حرفه اى فاصله هاى جدى گرفت و نقش تخریبى شان را جارو کرد.

نهادهای حقوق بشرى و دموکراسى خواه

حقوق بشر و دموکراسى در سیاست خارجى همه دول قلدر جهانى ابزار جنگ علیه قلدرهاى کوچکتر از خود و یاغى هاى مقابل خود است. در چنین فضایی ایران ناقض حقوق بشر محسوب میشود و بحرین و قطر و عربستان و لیست بلند بالای دولت هاى عهدبوقى منطقه از دوستان و متحدین "جهان آزاد" اند. سابقه عربستان از سربریدن و شمشیر زدن و دست و پا قطع کردن از جمهورى اسلامى ایران سفیدتر نیست. این را هر انسان باشرف و بى شرفى در دینا میداند. با این حساب، كسى مقل جناب احمد شهید لازم است ناظر حقوق بشر در ایران باشد، اما برای نقض همان حقوق بشر در عربستان نه قطعنامه اى لازم است، نه ناظرى. بودجه اى که امروزه عربستان و قطر و ترکیه برای رشد تروریسم خرج میکنند و روابطى که اینها روز روشن با جانى ترین هاى میان اما، این فقط جمهورى اسلامى و بقیه جانیان یاغى شایسته تنبیه و تذکر و تهدید سیاسى نظامى اند. امریکا و ناتو همین امروز در هر نقطه اى از جهان که خونى ریخته میشود یک پای کاراند. با این حال كسى از مقامات و پول بگیران محترم حقوق بشرى در مقام محکومیت نقش ویرانگر اینها در تمام دنیای امروز ظاهر نمى شود. احمد شهیدها در راس این کاروان برای مخفى کردن نقش جنایتکارانه امریکا و ناتو و بقیه قدرتهای غرب در خلق سناریوهای سیاه در نقطه نقطه این جهان و کشتن میلیونى کودکان و مردم فقرزده

^[1]

زیر فشارهای تحریم اقتصادی این قلدرهای جهان استخدام شده و حقوق میگیرند. سباز کوچک این گونه نهادها و تعلق شان به "ملل ستمدیده" کرد و ترک و عرب و... هیچ تغییری در ماهیت ارتجاعی و نقش سناریو سیاهی اینها نمیده‌د. اینها زیر حمایت نهادهای جهانی و منطقه ای مشابه و پرچمدار همان اهدافی اند که بازیگران سیاسی منطقه ای برایش نقشه ریخته اند. لذا برای کمونیست ها نه تنها رابطه و همکاری با نهادهای "حقوق بشری" و "دمکراسی خواه" طرح نیست، بلکه همه جا باید به عنوان دست و پای قدرتهای ضد بشر و ضد انسان وضد آزادی مورد افشاگری های پیگیر قرار گیرند.

کار با فعالین گروهها و احزاب سیاسی چپ گرا

در کردستان به دلایل تاریخی شروع فعالیت با شروع رابطه یا هواداری از یک حزب یا گروه سیاسی آغاز میشود. برعکس در جایی مانند تهران مثلا، فرد میتواند در یک سلسله از فعالیت های سیاسی شرکت داشته باشد بدون اینکه الزاما به یک حزب سیاسی وصل شود. حضور نقش تحزب در کاراکتر فعال سیاسی رشد کرده در کردستان و غیبت همین عنصر در کاراکتر فعال سیاسی بقیه مناطق ایران ناشی از همین تفاوت هاست. سیاست در کردستان و انقلاب ۵۷ در کردستان بعداز سرنگونی شاه و تقریبا در خلا سیاسی ان دوره کردستان شروع شد. این شروع مستقیما از طریق احزاب سیاسی و اساسا کومه له و دمکرات بود که با فاصله کوتاهی به جنگ خونین کشیده شد. صف آراییی این بخش جامعه ایران در مقابل وحوش تازه به قدرت رسیده، بدون دسترسی به یک ساز و برگ قدرتمند و سراسری و متحد و یکدست ممکن نبود. چنین امری هم اساسا محسوی حضور و کار و نقشه حزب سیاسی است و دو سازمان مذکور چنین نقشی را برای تبدیل به ابزار جنگ مردم در مقابل داعش های ان روز ایران ایفا کردند. در بقیه ایران چنین تاریخی مسیر عبور جامعه نشد.

این پاراگراف در مقدمه مسئله فعالین سیاسی گروهها و احزاب سیاسی در کردستان، برای گفتن این واقعیت است که حتی از نظر جمهوری اسلامی و دستگاههای امنیتی، هواداری و وابستگی سیاسی فعالین سیاسی در کردستان به احزاب اپوزیسیون یک داده و یک واقعیت پذیرفته شده و تحمل شده است. اگر کسی برای اولین بار در فلان خیابان سندانج در جمع چپ ها ظاهر میشود و در مورد یک قضیه سیاسی نظر میدهد و بعدا فکر میکند همه متوجه هویت سیاسی او نیستند، دچار یک حسابگری امنیتی اشتباه میشود. در این میان، احتمالا تعدادی کم با رعایت ریز مسائل زیاد میتوانند جزو استثناها باشند. با رشد سنت کار جدی کمونیستی شاید بشود این فضا را به هم زد. با این تصویر از کردستان، فعال سیاسی کارکنشته باید حساب خود را بکند که با کیها طرف است.

در کار علنی در شرایط ایران کسی و هیچ کمونیستی نباید به عنوان فعال سیاسی فلان حزب و گروه وارد مراودات سیاسی اجتماعی شود. یا دیگران را به همین عنوان در همکاری بپذیرد. در کار علنی، اصل بر علنی بودن همه کارهاست. آنچه که مخفی میماند روابطی است که به دور از چشم پلیس و در یک متن اجتماعی برقرار میشود.

با این خرده مقدمات به اینجا میرسیم تا بگویم که کار مشترک با دیگران، از نظر یک کمونیست رهبر و سازمانده، آنجا پاسخ میگیرد که مضمون و هدف آن کار مشترک چیست؟ اگر در یک مرکز کارگری یک فعال کمونیست با اتوریته و رهبر متعلق به یکی از احزاب سیاسی حضور دارد، موقعیت اتوریته دار او رفیق کمونیست ما را به لزوم رابطه و همکاری با او میکشاند، نه رابطه یا وابستگی احتمالی تشکیلاتی آن فرد. در چنین حالتی، همکاری با او مثل هر عنصر با اتوریته و صاحب نقش میتواند در یک رابطه طبیعی و نقشه مند پیش برود. باید توجه داشت که کمیته های کمونیستی جنبشی مد نظر ما بطور طبیعی میتوانند شامل فعالین و رهبران و سازماندهائی باشند که اساسا تعهد به کار مشترک و معین به همدیگرشان نزدیک میکند، تا عقاید و افکار مشترک سیاسی و ایدئولوژیک. طرف اگر یک رهبر کارگری کمونیست است و از سر کمونیست بودنش هوادار فلان حزب چپگرای پرت و سناریو سیاهی است، نباید او را سمبل

سیاسی آن حزب در نظر گرفت. فرق است بین کسی که کمونیسمش از سر منافع طبقاتی اش است تا از سر مواضع ایدئولوژیک و سیاسی. فرق است بین یک مسئول و کادر رهبری فلان حزب با یک رهبر کارگری وابسته یا تحت تاثیر سیاسی آن حزب. تعلق اولی به کمونیسمش از سر سنت سیاسی معین و اصول ایدئولوژیک معین است، در حالیکه تعلق دومی به کمونیسمش از سر منافع و جایگاه طبقاتی اش است.

سوالی که طرح نمیشود!

در آن جامعه فحشا به وفور موجود است. صدها هزار دختر زیر سن با این مشکل دست بگریبان هستند. در این جامعه اعتیاد نسلی را به تنهایی کشانده است. در این جامعه فقر، زاغه نشینی و بیخانمانی مشکل بخشی از مردم است که حاشیه نشینان همه شهرهای بزرگ ایران را شامل میشوند. در محلات کارگری بهداشت و درمان و مدرسه و دارو و آب و فضای سبز و کتابخانه و هزار و یک مسئله عمومی مطرح است. برای مردم محل مستقل از اینکه ناسیونالیست هستند یا اسلامی و یا کمونیست و بودیست و آن دیگری، به عنوان انسان، توده های وسیعی از طبقات اساسا پایین و میانه جامعه با اینها دست و پنجه نرم میکنند. ما چه مشکى داریم که در همه این عرصه ها و دهها عرصه دیگر یا کسان و مردمانی که الزاما کارگر و کمونیست نیستند، برای بهبود زندگی مردم محل، برای امنیت آنها، بهداشت آنها، برای کمک به معتادین و کودکان بی سرپرست و ... کارى کنیم. حتى با دولت حاکم و ارگانهای آنها شاخ به شاخ شویم و برای این امور در خواست کمک کنیم. با بهزیستی محل برای همین امر وارد کارى شویم. توجه کنید که مبارزه با فشار اسلامی در محلات از جانب رژیم ایران یا سلفی ها و مبارزه با آنان در محل کار ما است. در این کار نه تنها کمونیستها بلکه هر زنی با کمی عقل و شعور، حتی با افکار اسلامی اش، هر آدم نیمه متمدن حتی ناسیونالیستی و... و کل مردم محل موضع کار و همکاری با ما است. حالا انواع نهاد انسان دوست غیر از احزاب و فعالین سیاسی مدنظر شما، در این عرصه ها هستند و ماها غایبیم. کمونیستی که سراج همکار و یار و یاور میگردد تا کارى کند، باید برود و در این عرصه ها لشکر لشکر آدم همراه خود کند. این جاها به دلیل ناتوانی در سواستفاده سیاسی، محل عبور و مرور فعالین مد نظر شما نیست، اما اگر شما مدعى هستید که بنیادگذار سنت جدید هستید، اینجاها هم عرصه های فراوان کار کمونیست هاست. نمیتوان تصور کرد در جامعه ای که میلیون میلیون بزرگ و کوچک اسیر فحشا و فقر و اعتیاد اند، کمونیست ها میتوانند در جایی یک جزیره قدرتمند کمونیستی برای انقلاب سازمان دهند. این جامعه باید توانمند باشد تا قادر به تامین یک نیروی نبرد برای رهایی شود. و برای توانمند کردن این جامعه باید از هر جای ممکنى شروع کرد. کسی که شروع میکند، تازه به کشف نیرویی نایل میشود که روز به روز قدرت میگیرد.

به عنوان موخره

این سوال زمانی طرح میشود که اوضاع سنت فعالیت گروههای مختلف با عناوین پرمطراق روزگار رو به رشدی را نمیگذرانند. در میان فعالین این سنت ها پیدا میشوند کسانی که بگویند ما هم حاضریم کار دیگری بکنیم در سنتی متفاوت و سبک کار و شیوه کارى متفاوت. پاشخ اینها چه باید باشد؟

کار با اینها بستگی دارد که اینها در زندگی واقعی خود کجای جامعه و نظام طبقاتی قرار گرفته اند؟ اگر کارفرمایان درون کمیته ها و نهادهای به اصطلاح مدافع کارگرانده، اگر کشاورز و مغازه دار و بازاری هواداران کارگران در درون این تشکل ها هستند، باید به اینها توصیه کرد شرافتمندانه بروند صندوق کمک برای فعالین کارگری زندانی و خانواده های بیکار و فقرزده کارگری و سالخوردگان بی حامی و پشتیبان و به حقوق بازنشستگی و... دایر کنند و از میان هم طبقه های انساندوست شان برای صندوق شان اسپانسر بگیرند و امر سازماندهی تشکل کارگری و رهبری کارگر را به خودشان بسپارند. اگر میان این نهادها کارگران و فعالین راستین کارگری حضور دارند که حاضر به همکاری اند، باید صمیمانه متوجه سمت تا به امروز فعالیت شان کرد و برای ایفای نقش در میان کارگران

توصیه کار میان همکاران و هم محله ای های شان را پیشنهاد کنید. کسانی هستند خود در مرکز کارشان سندیکا و یا انجمن صنفی شان و کار با همکاران شان را به امان خدا رها کرده و خود رفته و در این نهادهای هوادار کارگر به "فعال کارگری" تبدیل شده است! به اینها باید گفت رفیق من اگر شما جدی هستید و کمونیست، آنجا چکار میکنید؟

در کل این پروسه، آنچه که نباید یکبار دیگر تکرار شود، سازماندهی نهادهایی برای علاف کردن مردم است. همکاری همگانی برای دخالت کمونیستی در انجمن های صنفی موجود، برای اتکای شان به مجامع عمومی کارگری، گسترش شبکه های کمونیستی کارگران، محافل مطالعاتی کمونیستی، تشکیل صندوق ها و تکثیرشان در محل کار و محل زندگی، گروههای جوانان عدالتخواه در محلات، کمیته های محلات، کمیته های کارخانه و هزار و یک تشکل و نهاد علنی و مخفی در محل کار و زندگی، همه ممکن و عملی و کارسازند. شرط اولیه دور ریختن سنتی است که همه را سرباز ضدرژیمی گری سنت ناسیونالیستی میکند و در عمل شهر و جامعه را یکدست تحویل ناسیونالیست ها میدهد.

نکته ای به عنوان جمعبندی

"با چه کسانی میشود کار مشترک کرد؟" یک بحث سبک کارى در ادبیات کمونیستی است. اگر اشتباه نکنم منصور حکمت در جایی میگوید در تعریف هویت کمونیستی، سبک کار کمونیستی یک مبحث با درجه اهمیت برنامه کمونیستی است. امروز با تاریخی که پشت سرگذاشته ایم و با تغییراتی که دیگران کرده اند، سبک کار فاکتوری به مراتب مهم تر از برنامه در تعیین هویت کمونیستی و تشخیص کمونیسم کارگری از کمونیسم بورژوایی یافته است. در نظر بگیرید منصور حکمت تمام مباحث تتوریک برنامه ای یک دنیای بهتر را تا مقطع تشکیل حزب کمونیست کارگری نوشته بود. خود منصور حکمت در آخرین دوره های زندگی اش، علیرغم نقش مستقیم و تعیین کننده رهبری آن حزب در بیش از یک دهه، میگوید آن حزب در عمل به سنت سیاسی گروههای چپ سنتی ایرانی نزدیک تر است تا چیزی که او میخواسته بشود. تا مقطع مرگ حکمت، از نظر همه مای آن دوره در آن حزب، برنامه و سیاست و تاکتیک های کمونیستی بر فعالیت های آن حزب حاکم بوده است. آنچه آن حزب را به بقیه کمونیست های متعلق به سنت چپ قدیمی نزدیکتر کرده بود تا به آنچه حکمت میخواست، عمل آن بود. نتیجتا حزب کمونیست کارگری یک حزب بلحاظ سیاسی و برنامه ای، کمونیستی، و بلحاظ عمل و رفتار و کردار و شیوه های سوخت و ساز در متن جامعه، از جنس احزاب کمونیست غیرکارگری یا بورژوایی بود. گفتن این نمونه در ابتدای این بحث، نشان دادن نقش سبک کار در تعریف هویت یک حزب کمونیستی از زبان تواناترین کمونیست دوران معاصر است که در مورد حزب تحت رهبری خود میگوید. در غیبت منصور حکمت در رهبری سیاسی آن حزب، امروز همان حزب روزی پشت سر جناح راست و فاشیست اسرائیل در برخورد با مسئله فلسطین است، یک روز پشت سر محلات ناتو به لیبی برای تقویت انقلاب مد نظرشان است، روزی آماده شرکت در ارتش آزاد سوریه به همراه تمام وحوش شریک در سازماندهی آن بود تا انقلاب مد نظر آن حزب به جایی برسد. نه فقط این بلکه دعا میکرد ایران هم سوریه بشود و همراه امریکا و ناتو قرار بود سفارت های جمهوری اسلامی در خارج کشور را تسخیر کند. کسی فکر نکند برای تبدیل بقایای آن حزب به یک جریان سناریو سیاهی لازم بود برنامه کمونیستی آن حزب یک ذره هم تغییر داده شود. آوردن این نمونه قطعا نه برای افشاگری علیه این حزب، بلکه اشاره به این واقعیت است که چگونه یک جریان سیاسی میتواند علیرغم یک برنامه کمونیستی در تاقچه اتاقتش، پدیده ای سناریو سیاهی در استراتژی سیاسی خود بشود. در نظر بگیرید این حزب عنوانش هم کمونیستی است و هم کارگری. بخش اعظم اطلاعاتی های این حزب هم در مورد کارگر است. نه فقط این بلکه از همه بیشتر اسم کارگر را به زبان می آورد و ادعاهای کارگری اش هم شاید از همه بیشتر باشد. نشریه به همین نام دارد و تعداد قابل توجهی نویسنده هم که مرتب در مورد کارگر مینویسند و میگویند و دلسوزی میکنند. کسی که با اتکا به برنامه این

کمونیست ۲۰۹

حزب و ادعاهای سیاسی و عقیدتی اش سراج ارزیابی از ماهیت سیاسی طبقاتی آن برود به کاهدان زده است.

حالا برگردیم سر بحث. امروز با وقایع پیچیده ای که جهان به آن وارد شده است، با سرنوشتی که بخش اعظم چپ و کمونیست معاصر پیدا کرده اند، اهمیت عمل کمونیستی برجسته تر از همیشه نمایانگر هویت واقعی کمونیست ها و فاکتور تمایز آنها با کمونیسم بورژوایی این دوره اند.

نتیجتا برای کمونیستی که میخواهد در عمل و روی زمین سفت در منطقه ای از ایران تغییری ایجاد کند، لازم است سوالات متعددی از خود داشته باشد؛ اولین متحدین شما کیستند؟ جزو آنهایی هستید که ادعایتان کارگری و بحث تان در عمل در فضای طبقه متوسطی ها و روشنفکران چپ است؟ حضور مداوم تان در عمل در میان کارگران هم کافی نیست، آنجا چکار میکنید؟ مشغول سازماندهی کارگر برای امر خودش یا برای سربازگیری در خدمت جنبش های دیگر هستید؟ کارگر هدف تان است یا وسیله تان برای امر دیگری، حتی برای انقلاب کمونیستی؟ در سازماندهی کارگری از کجا شروع میکنید؟ طبقه کارگر را و سوخت و ساز درونی و سازمان درونی اش را می شناسید تا تک تک و اتمی سراج شان میروید تا با شکار و بعدا گرویدن شان به گروه و حزب شما "متحد" و رها شوند؟ مقوله محفل و رهبر کارگری کجای نقشه شماست؟ تشکل حزبی شما تنها تشکل کمونیستی در درون طبقه است یا کارگر کمونیست متشکل در کمیته کمونیستی مثلا کارخانه هم دارای تحزب خود در محل است؟ در کار قانونی و علنی کجائید؟ در مراودات اجتماعی بیشترین رفقای تان کیها هستند؟ محمل امنیتی تان چیست؟ با رهبران و سازماندهنگان و مبلغین کارگری در مراکز صنعتی چقدر روابط اجتماعی و نزدیک دارید؟ ارزیابی تان از کارها و اقدامات و اعمال و نتیجه کار تا به امروztان چیست؟ روشنفکران چپ بیشترین روابط تان را می سازند یا رهبران کارگری شاغل در مراکز صنعتی؟ تفاوت تان در عمل با کل بقیه چپ ها و کمونیست هایی که می شناسید کجاست؟ تفاوت های سیاسی نه، روی زمین سفت چرا شما قبولید و آنها رد؟ اگر در عمل کارتان به خوبی پیش نمی رود و رهبران کارگری همراه تان نمی شوند، علت نا آمادگی آنهاست یا ناتوانی شماها در عمل آماده کردن آنها برای همراهی با شما؟

در عرصه کار با زنان و سازماندهی جنگ شان علیه تبعیضات رنگارنگ کجای کارید؟ در اثر فعالیت های شما در محیط پیرامون تان، چقدرسنت جان سخت مردسالار از فضای خانواده ها جارو شده است؟ عدالتخواهی در دایره های اطراف منطقه مسکونی شما تا کجا گسترده است؟ راستی زبان تبلیغ شما با دیگران تفاوت هایی دارد؟

آدم میتواند لیست بالابلندی برای چک کردن پراوتیک و عمل خود داشته باشد، تا مطمئن شود کارش جهتی میرود که دلش آرزو دارد. البته این هم کافی نیست. ارزیابی های منظم، تشخیص کاستی ها و نقشه برای برطرف کردن شان، جنگ هر روزه با سبک کار بورژوایی در همه عرصه های فعالیت و سوخت و ساز سیاسی با استفاده از آثار سیاسی تتوریک و ارزیابی های دقیق از نقشه عمل ها، مشغله ها و الویت ها و...

آثار منصور حکمت و کورش مدرسی در زمینه سبک کار، برای کسی که خط سیاسی آنها را و حزب حکمتیست خط رسمی را پذیرفته است، منابعی غنی در نقد سنن و سبک کار بورژوایی یا غیرکارگری اند. رفیق جدی ما بدون مطالعه دقیق و بخشا مطالعه جمعی آنها به سختی قادر به پیشبرد وظایف کمونیستی اش در سازماندهی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر خواهد بود. رفیقی از فعالین ما در داخل که تفاوت سیاسی خویش با دیگران را از سر تاکتیک و اتخاذ مواضع سیاسی ارزیابی کند و به آن رضایت بدهد، در عمل در همان زمین آنها بازی یا فعالیت میکند، با این تفاوت که مواضعش چپ تر است. بیایید خودمان را با چیزی که باید بشویم ارزیابی کنیم نه با دیگران. بیایید خود را با این معیار ارزیابی کنیم که طبقه کارگر ایران و رهبران عملی و واقعی آن را تا کجا از تفرقه رها دشته و وحدت شان را تامین کرده ایم؟

ترکیه

کودتا در کودتا

دانا فرزین

کودتای ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ پنجمین کودتای نظامی ارتش ترکیه است. در تاریخ ترکیه از نیمه دوم قرن بیستم به بعد هر زمان ارتش اراده کرده است به بهانه این که احزاب حاکم قانون اساسی را زیر پا نهاده و یا سکولاریسم را دور زده و یا تضعیف کرده دست به کودتا زده است.

قبل ازاینکه به ماهیت وهدف کودتای اخیر بپردازیم، لازم است به جایگاه ارتش در قدرت سیاسی تاریخ معاصرترکیه اشاره کوتاهی داشته باشیم.

قدرت ارتش ترکیه تاریخا به دوره مصطفی کمال مشهور به آتاتورک "پدر ترکیه) (۱۹۲۳- ۱۹۳۸) بر می گردد. آتاتورک بنیانگذار حزب جمهوریخواه مردم اهمیت زیادی به ارتش ترکیه بخشید و آن را ستون اصلی بنیان جمهوری ترکیه و حافظ سکولاریسم و دموکراسی می نامید. به این دلیل بود که ژنرال ها وافسران عالی رتبه ارتش که عضو حزب هم بودند در دستگاه های دولتی حضور ونفوذ قدرتمندی داشتند. ارتش ترکیه در دوره آتاتورک توانسته بود جنبش مسلحانه کردها برای استقلال به رهبری شیخ سعید پیران را در سال ۱۹۲۵ شکست دهد. قدرت ارتش بهمین منوال در زمان عصمت اونونو، جانشین آتاتورک ادامه یافت. عصمت اونونو هم ارتش را ستون اصلی حفظ امنیت و داخلی و حفظ نظام می دانست.

بعد از جنگ جهانی دوم تحت فشار اروپای پیروز جنگ، در ترکیه آزادی احزاب سیاسی برسمیت شناخته شد. تا اینکه در سال ۱۹۵۰ حزب دمکرات ترکیه که ۴ سال قبل تر تشکیل شده بود، قدرت سیاسی را گرفت و برای اولین بار حزب جمهوریخواه مردم به حزب اپوزیسیون در پارلمان ترکیه تبدیل شد.

حزب دمکرات در جریان سیاستهایی که اصلاحات نام داشت، از جمله آموزش دین اسلام در مدارس را رایج کرد. تا آن زمان دین از دولت و آموزش و پرورش جدا بود. این قوانین جدید بهانه ای برای حزب جمهوری شد تا در ۲۷ مه ۱۹۶۰ یک کودتای نظامی را سازمان دهد. عملا ارتش قدرت را در دست گرفت و عدنان مندریسی رییس دولت و جمال بیار رییس جمهوررا به اعدام و زندان ابد محکوم کرد. در این زمان و در یک انتخابات کارتونی در سال ۱۹۶۱ ژنرال جمال غورسیل رییس جمهورو عصمت اونونو نخست وزیر شد و یک دولت ائتلافی حزب جمهوریخواه با حزب عدالت سلیمان دمیرل، تشکیل گردید.

بعد از مرگ ژنرال جمال غورسیل در یک انتخابات در پارلمان در ۱۹۶۹ حزب عدالت سلیمان دمیرل اکثریت ارا را کسب کرد و بار دیگر حزب جمهوریخواه به موقعیت اپوزیسیون تنزل نمود.

ارتش ترکیه بار دیگر در ۱۹۷۱ به کمک حزب جمهوری آمد و کودتا کرد و قدرت را گرفت. تا این زمان حدود ۱۰ حزب اپوزیسیون در ترکیه فعالیت داشتند در مدت ۱۰ سال حزب جمهوری هر بار با احزاب اپوزیسیون دولت ائتلافی تشکیل می داد و در مدت کوتاهی از هم می پاشید.

زمانی که حزب جمهوری باز تضعیف شده بود و توانایی تشکیل دولت نداشت، باز ارتش به یاریش رفت و کودتا کرد (۱۹۸۰). کودتای ارتش (کنعان افرین) را به قدرت رساند و قانون اساسی جدیدی را نوشتند که قدرت زیادی به رییس جمهور می داد. در زمان دولت کنعان افرین تمام احزاب مخالف حزب جمهوریخواه و مخالفین سکولاریسم از جمله احزاب مذهبی منحل شدند. همزمان فشار زیادی بر احزاب چپ و تشکل های کارگری و جریاناتی که به نام کمونیست و سوسیالیست فعالیت می کردند، وارد کردند.

در سال ۱۹۸۲ تورگوّت اوزال رهبر حزب ملی مادر، در یک انتخابات قدرت را گرفت. اوزال هم برنامه ای به نام اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و برنامه های آموزش و پرورش در دستور قرار داد.

در دوران حاکمیت حزب ملی مادر به رهبری تورگوّت اوزال، جنبش اسلامی رشد و توسعه یافت. تا جایی که در انتخابات ۱۹۹۵، حزب رفاه به رهبری نجم الدین اربکان بیشترین کرسی های

پارلمان را بدست آورد. اما ۲ سال نگذشت که باز ارتش کودتا کرد و اربکان را به خاطر اینکه می خواهد قانون اساسی ترکیه را تغییر دهد و قوانین شریعت اسلامی را اجرا کند، مجبور به استعفا نمود. همزمان اکثر همراهان اربکان زندانی شدند و بقیه را از جمله رجب طیب اردوغان، عبدالله گول و تعداد زیادی از جنبش اسلامی را ممنوع السیاست کردند.

بعد از اربکان حزب چپ دمکرات به رهبری بولند اجویت با حمایت ارتش قدرت سیاسی را گرفت. این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۹ بیشترین کرسی های پارلمان را کسب کرد. گفته می شود که دستگیری عبدالله اوجلان در این سال در موفقیت این حزب تاثیر داشته است.

در زمان حکومت اجویت ترکیه دچار بحران اقتصادی شد و نارضایتی بزرگی در جامعه ایجاد گردید. در نتیجه، جنبش اسلامی و حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان و عبدالله گول سوار بر این نارضایتی، در انتخابات سال ۲۰۰۳ قدرت را به دست گرفت.

حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان در واقع پیرو همان خط و سیاست نجم الدین اربکان است که هدف اسلامیزه کردن ترکیه را تعقیب می کند. شاگردان نجم الدین اربکان تجربه سرنگونی استادشان و مجبور کردنش به استعفا از جانب ارتش ترکیه را از یاد نبردند. عبدالله گول و رجب طیب اردوغان و همراهانشان خوب می فهمیدند که که اگر در کار تصفیه ارتش موفق نشوند باید منتظر کودتای دیگر آن باشند.

حزب عدالت از همان آغاز قدرت گیری در اوایل دهه ۹۰ برنامه پاکسازی ارتش از مخالفین خود را در اولویت قرار داد. از جمله در سال ۲۰۱۰ ، ۲۵۰ افسر بلند پایه ارتش را دستگیر و زندانی کرد. این افسرها متهم بودند که در سال ۲۰۰۳ میخواست‌ه اند کودتا کنند. اردوغان این تعرض و پروسه دادگاهی این افسران را عملیات "چکش" نام نهاد.

باز هم تحت عنوان اصلاحات در ارتش هزاران افسر و درجه دارا تغییر پست و موقعیت داده و هزاران تن دیگر را بازنشسته کرد. همه اینها به دشمنی با حزب حاکم اردوغان متهم می شدند. متعاقب این تلاش ها، دولت حزب عدالت و توسعه، حمله وسیعی را علیه سازمان مخفی ارتشی های سابق به نام "Ersenekon" انجام داد. این سازمان، تعداد قابل توجهی از ناسیونالیست ها و سکولاریست ها را در خود جا داده بود که بخش اعظم شان افسران بلند پایه ارتش ترکیه بودند. این سازمان و رهبرانش متهم شدند که تعدادی از مسوولین دولتی را کشته و یا ربوده و برای سرنگونی دولت اردوغان تلاش کرده است.

در تمام این مدت هم، مخالفت ارتش با دولت حزب عدالت اردوغان پوشیده نبود. از همان آغاز قدرت گیری اردوغان این نارضایتی ابراز و شروع شد. مخالفت فرمانده نیروهای ارتش ترکیه ژنرال یشار بولوکانین با حزب عدالت و رییس پیشین آن عبدالله گول برای همه عیان و آشکار بود.

کودتای نافرجام اخیر هم به بهانه دفاع از دموکراسی وحقوق بشر علیه حزب حاکم اردوغان توسط بخشی از ارتش در نیروهای هوایی و زمینی سازمان یافت. روایتهای مختلفی از کودتاجپان و اهداف آنها وجود دارد. از جمله گفته می شود که تغییر سیاست ناگهانی دولت اردوغان از قبیل مذاکره با روسیه و معذرت خواهی از پایین انداختن یک هواپیمای جنگی این کشور، اعلام اینکه حاضر است با بشار توافق کند و یا اظهار اینکه با کردهای سوریه مشکلی ندارد…، و حتی اعلام اینکه عبدالله اوجلان را آزاد می کند…، همه نشان از این داشت که اردوغان می خواهد مشکلات خارجی خود را تخفیف دهد تا بتواند بر مشکلات داخلی غلبه کند. و آن تصفیه کامل ارتش و دستگاه های قضایی و امنیتی و غیره از مخالفین دولت او است. حتی عده ای انگشت اتهام را به طرف خود اردوغان و دولتش دراز می کنند که به کمک حامیانش در ارتش کودتا را به این منظور انجام داده تا بهانه قانونی و جدی ای برای این تصفیه و خلع ید از کلیه مخالفانش را بدست آورده باشد. این بماند تا تاریخ قضاوتش کند. اما آنچه که بر کوهی از مستندات این دوره استوار است این است که کودتای اخیر در واقع تلاش بخشی از ارتش ترکیه است برای نجات خود از تصفیه و اخراج هایی که همیشه در دستور دولت حزب عدالت توسعه اردوغان قرار داشته است. برخلاف کودتاهای قبلی، کودتای اخیر ارتش از موضع دفاعی درمقابل تعرض های مکرر دولت اردوغان برای تضعیف آن بوده است.

اگر رویای اردوغان وهمراهانش بازگشت ترکیه به دوره امپراطوری عثمانی است، اما ارتش همواره دفاع از سنت و روش های مصطفی کمال "آتاتورک" را وظیفه خود دانسته و کودتای اخیر تلاشی برای بازگشت ترکیه به قوانین و

مصوباتی است که در قانون اساسی ترکیه تحت نام "سکولاریسم" تعریف شده است. اما مساله دفاع ارتش از سکولاریسم ، در حقیقت و صرفا بهانه ای برای حفظ موقعیت قدرتمند سیاسی و اقتصادی ژنرال ها هم در ارتش و هم در رهبری حزب و نهادهایی که زیر سایه اسلحه ی ارتش نان به نرخ روزمی خورند، بوده است. و این قدرت و سهمیم شدن در ثروت اکنون توسط دولت و حزب اردوغان تهدید شده بود.

از جمله دولت اردوغان بودجه ارتش را به میزان قابل توجهی کم کرده است. بودجه ارتش تنها در سال ۲۰۱۵ ، ۱۸ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار بوده است. فساد در ارتش ترکیه را با سپاه پاسداران جمهوری اسلامی می توان مقایسه کرد.

کودتاجپان کودتای پنجم اما از آن بهم پیوستگی تاریخی و انسجام ارتش و تصمیم قاطع ژنرال ها برخوردار نبود. ارتشیان ناراضی نتوانستند تغییرات سال های اخیردر اقتصاد و سیاست و جامعه ترکیه را ببینند. نتوانستند درک کنند که توازن قوای اجتماعی تغییر کرده است و حزب عدالت وتوسعه با بقیه احزاب تفاوت دارد. این حزب زمانی سر کار آمد که بحران اقتصادی و تورم و بیکاری و فقر دولت بولند اجویت را لرزانده و موج عظیم نارضایتی را در جامعه ایجاد کرده بود. جنبش اسلامی و حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان و عبدالله گول بعنوان جواب به این وضعیت و سوار بر این نارضایتی، و با شعار نجات ترکیه از ورشکستگی، در انتخابات سال ۲۰۰۳ قدرت را گرفت. ترکیه دوران قدرت و دولت این حزب آنطور که بخشا عیان است به کمک دلارهای میلیاردی شیخ های عربستان سعودی و قطر، نه تنها از ورشکستگی نجات یافت و بدهی های خود را به بانک جهانی پرداخت، بلکه، تصویر رشد و توسعه و ثبات را به ترکیه و در سطح بین المللی نشان داد. و این تغییر توازن قوا را کودتاجپان نفهمیدند یا خود را به نفهمی زدند.

بعلاوه کودتاجپان نخواستند بفهمند که اردوغان و حزیش نیروی ویژه خود را در ارتش بوجود آورده و انسجام آن را بهم زده است.

همانطوریکه گفتم در یک ماه اخیر دولت اردوغان سیاستهای خود در منطقه را در قبال دولت روسیه؛ بشار اسد و دشمنی خود را با حزب دمکراتیک خلق کردستان سوریه وحتى حزب کارگران کردستان "پکک" تغییر داد تا بتواند مخالفین داخلی خودرا با قدرت تمام شکست داده و حذف کند. میزان دستگیری ها و تصفیه ها نه تنها در ارتش بلکه در قوه قضاییه و حتی گارد ریاست جمهوری و دیگر نهادهای مخالف چنان وسیع و گسترده است که می توان نام کودتا در کودتا را بر آن نهاد. امروزه خیلی ها تعرض اردوغان و حزیش به مخالفین خود را به بهانه کودتای ارتش، کودتای سیاسی نام نهاده اند.

همچنین ناتوانی کودتاجپان در تصرف نهادهای قدرت از جمله ریاست جمهوری، نخست وزیری و قدرتمردانش چون اردوغان و همراهانش از جمله عبدالله گول و داود اوغلو ی نخست وزیر و غیره و تسلیم شدنشان در همان ساعات اولیه کودتا، علاوه بر اینکه موجب شک وگمان و انگشت اتهام بسوی خود اردوغان و دولتش شد، اما در واقع کلیه احزاب و نهادهای اپوزیسیون و مخالف دولت اردوغان را هم به محکوم کردن کودتا واداشت. حتی دول خارجی از جمله امریکا و انگلستان و غیره تا زمانی که نافرجامی کودتا محرز نشد، از موضعگیری در قبال آن خودداری کردند و منتظرماندند تا سیر وقایع بجاکشیده می شود. فراموش نکنیم که کودتای ارتش ترکیه هیچگاه بدون حامی خارجی در میان قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه ای نبوده است! از این لحاظ هم کودتای اخیر به یک بازی ناشیانه بیشتر شبیه است.

از نظر من، این ادعا که گویا طرفداران اردوغان ودولتش بخیابان ریختند و کودتا را شکست دادند، هیچ واقعیتی را نشان نمی دهد. کسانی که به خیابان آمدند، بجز حامیان اردوغان، بیشتر مردمانی بودند که درتجربه نسل پیشین و تجارب خود، در کودتاهای ارتش در نیم قرن اخیر، شاهد هیچگونه تغییری در زندگی خود ودر جامعه به نفع آزادی و رفاه نبودند. کودتاهای ارتش نه برای دفاع از آزادی و سکولاریسم واقعی و عدالت اجتماعی بلکه برای تداوم قدرت ناسیونالیست های ترکیه تحت عنوان دفاع از سنت های "آتاتورک" که پدر ناسیونالیسم ترک و یک مستبد بود و برای قبضه قدرت و ثروت بوده است.

کودتای اخیر هم اگر پیروز می شد، موجب ناامنی بیشتر جامعه ترکیه و تشدید کینه قومی و مذهبی بین مردم ترک و کرد زبان می شد.

فراموش نکنیم که قدرتهای اروپایی و امریکایی، همواره از ارتش ترکیه و کودتای آن برای مهار جنبش اسلامی و بویژه سرکوب جنبش کارگری و چپ ترکیه، حمایت کرده اند. سکوت اولیه این دولت ها هم به این خاطر است. پس از هر کودتای

۱۳

ارتش ترکیه ، تعرض وسیعی به نیروهای مترقی و چپ و اتحادیه های کارگری انجام و رهبران و فعالین طبقه کارگر و جنبش ازادخواهی زندانی یا به قتل رسیده اند. برای دولتهای اروپا و امریکا ترکیه قبل از هر چیز عضوی از اتحادیه نظامی ناتو است. حفظ این همپیمان نظامی و استراتژیک برای امریکا وغرب بر هر چیز اولویت دارد. اگر دولت اردوغان یک همپیمان بی ثبات و ماجراجوی بی کفایت باشد، چه بهتر که کودتای ارتش این وظیفه را بر عهده بگیرد. اگر چه هنوز متحدین ناتویی ترکیه از اردوغان و دولتش قطع امید نکرده اند. بخصوص دولت اردوغان هرکار ناصوابی از زاویه منفعت غرب انجام داده باشد و علیرغم پرچم اسلامگراییش، تهدیدی برای اسراییل در منطقه نیست، هیچ بلکه میانه خوبی هم با جمهوری اسلامی ندارد.

اینجا این سوال را باید جواب داد که آیا شکست کودتا طول عمر دولت حزب عدالت و توسعه را می افزاید و قدرت اردوغان و همکارانش را برای مدت طولانی تری تضمین کرده است؟ جواب این سوال از نظر من منفی است.

تعرض وسیع دولت اردوغان به مخالفان سیاسی اش نه نشانه قدرت دولت اردوغان بلکه نشانه ترس و وحشتی است که این حزب و رهبرانش از مخالفان خود در میان احزاب و نهادهای دولتی و توده ای و از جمله در ارتش و حتی گارد ریاست جمهوری و همه سوراخ سنبه های جامعه دارد.

اخراج بیش از ده هزار نفر در نیروهای نظامی، ۲۵۰۰ نفر از قضات دادگستری از جمله ۳ نفر از دادگاه عالی قانون اساسی، دستگیری بیش از ۱۰۰ ژنرال ارتش و … دستگیریهای بسیار وسیع ترده ها هزار نفری که چه بسا فعالین کارگری و مردمی را شامل می شود، همه نشانه موقعیت رژیمی است که از آینده خود بیمناک است. این تعرض کور جز احساس ناامنی از تداوم قدرت و حفظ ثروت جامعه در دست میلیاردرهای حاکم از جمله شخص اردوغان و خانواده اش، نیست. منهم کردن فتح الله گولن همکار و همپیمان سابق اردوغان هم جز رقابت با این میلیاردر ترک ساکن امریکا که نفوذ زیادی در میان اقشار متوسط جامعه ترکیه و نهادهای دولتی و مدنی دارد، معنی دیگری ندارد.

در نتیجه می خواهم بگویم که برخلاف نظر رایج و ادعای شخص اردوغان مبنی بر اینکه کودتای نافرجام ارتش، فرصت طلایی برای تثبیت قدرت دولت او است. برعکس این کودتا شکاف عمیق تری در جامعه باز کرده است که حزب عدالت و توسعه ی اردوغان قادر به پر کردن آن نخواهد بود.

حتی تصفیه وسیع در ارتش ولو باعث تضعیف این نهاد مدعی قدرت می شود اما هیچ وقت نقش این نماد قدرت ناسیونالیسم ترک را از بین نخواهد برد. ارتش میلیونی ترکیه هشتمین ارتش بزرگ جهان و پنجمن ارتش بزرگ در ناتو است. بعلاوه ارتش ترکیه تاریخا فقط نظامیان در پادگان ها نبوده و نیستند. حزب این نهاد هنوز بخشی از قدرت دولتی و فشار اجتماعی ناسیونالیسم ترک بر اسلامگرایی اردوغان و دولت و حزیش است. مهمتر از همه، جامعه ترکیه سنت جنبش قدرتمند کارگری و جنبش ازادخواهی ومدرنیسم و تمدن بشر امروزرا دارد که استبداد حاکم به آسانی نمی تواند آن را حذف کند و قوانین مذهبی و شرعی را به جامعه تحمیل کند. حزب اسلامی اردوغان با چالشهای عظیم طبقاتی و سیاسی و اجتماعی روبرو است. این چالش ها است که سرنوشت دولت اردوغان را تعیین می کنند نه بگیر و ببندهایی که او راه انداخته است. کف چرانی های اردوغان و هم قطارانشان نمی تواند رویای امپراطوری اسلامی و ارتجاعی عثمانی انها را جامه عمل بپوشاند، هیچ، بلکه این رژیم را با یک دوره جدید مبارزات حق طلبانه روبرو کرده و می کند.

این را هم فراموش نکنیم که ترکیه ی مدعی پذیرفته شدن در اتحادیه اروپا، با روش هایی که اردوغان و دولتش به بهانه کودتا در پیش گرفته است، مغایرت دارد و این دورنمای عضویت ترکیه در این اتحادیه را تاریک تر می کند. اما این مساله در مقابل جدال های طبقاتی و ازادخواهی و رفاه طلبی طبقه کارگر و مردم ترکیه معادله با اهمیتی نیست. جنگ و جدال واقعی در ترکیه و سرنوشت آن بین دو طبقه متخاصم کارگران و سرمایه داران تعیین می شود. معادلات دیگر از جمله خطر کودتا و پاتک آن، همگی در مقابل این جدال طبقاتی و اجتماعی معنی دارند و در واقع دو روی یک سکه اند. هر دو برای حفظ قدرت و ثروت طبقات دارا در مقابل خطر خیزش های طبقاتی و انقلابی کارگران و زحمتکشان انجام می شوند.

مرداد ماه ۹۵- اوت ۲۰۱۶

شب گذشته بخشی از ارتش ترکیه با به کنترل درآوردن رادیو و تلویزیون، فرودگاههای استانبول و آنکارا، و بستن پل ارتباطی بین دو بخش آسیا و اروپای استانبول، با اعلام کودتا موقتاً کنترل در این کشور را بدست گرفت و اردوغان و دولت اش را ساقط شده اعلام کرد. این کودتا در همان شب با به جای گذاشتن بیش از یکصد کشته، ناکام ماند و دولت اردوغان مجدداً کنترل اوضاع را بدست گرفت و بخش خارج شده از کنترل در ارتش را دستگیر و وعده مجازات داده است.

این کودتای ناکام هرچند بر عمر حاکمیت اردوغان و حزب اسلام گرای او افزود و به قدرت حاکم بهانه دیگری برای گسترش سرکوب ها و مختق کردن و ملیتاریستی کردن ترکیه را داد، اما همزمان بحران سیاسی در این کشور را تعمیق کرد. اردوغان و حزب اش این کودتا را هم از سر گذراندند اما بحران سیاسی در ترکیه، کشمکش دولت اولترا ارتجاعی- اسلامی و فاشیستی اردوغان با طبقه کارگر، تناقضات میان دولت ترکیه و ناسیونالیسم ترکیه که امروز خود را در قامت ارتش نشان داد، حادثر از قبل ادامه خواهد داشت. تناقضاتی که بر متن ناکامی های اردوغان چه در جدالهای درونی و چه در کشمکشهای منطقه ای و موقعیت ضعیف ترکیه در خاورمیانه، کماکان ادامه خواهد داشت. این کودتای هرچند ناکام حاکی از موقعیت بحرانی و متزلزل دولت اردوغان در میان خود بورژوازی ترکیه است.

تعویق چند ساله پیوستن ترکیه به اروپای واحد جدال در صفوف بورژوازی ترکیه را حادثر خواهد کرد. دولت اردوغان پس از این کودتا علیرغم تشدید سرکوب و استبداد داخلی، در رابطه با رقبای منطقه ای در موقعیت ضعیفتری قرار میگیرد.

موقعیت استراتژیک ترکیه، به این کودتا و تحولات پس از آن ابعاد غیر قابل پیش بینی و فرا ترکیه ای خواهد داد. عضویت ترکیه در ناتو، مسئله پیوستن آن به اتحادیه اروپا، شکاف های منطقه ای بین دولت های ایران و عربستان سعودی و ترکیه، و میدان باز فعالیت افسارگسیخته انواع دستجات تروریست قومی و مذهبی از داعش تا دستجات شیعه و جهاد و ... ، خاورمیانه را بیش از پیش بحرانی میکند، و باطلاق به جای مانده از دخالت های ملیتاریستی ناتو و دولت های غربی را بیش از پیش به منجلاب بمب و ترور و تعفن قومی و مذهبی تبدیل می کند.

فردای پس از این کودتا، شرایط برای قدرت های حاکم جهت گسترش ملیتاریسم، تحمیل اختناق بیشتر و سرکوب های گسترده تر در این

اطلاعیه حزب کمونیست کارگری – حکمتیست (خط رسمی)

کودتا در ترکیه فاز دیگری از بحران

کشور و سایر کشورهای منطقه به بهانه امنیت، مهیا تر میشود.

عقب نشینی دولت های غربی از خاورمیانه بدنبال ناکامی هایشان و بعد از ویرانی چند کشور و خانه بدوش کردن میلیونها انسان و سپردن سرنوشت آن بدست رقابت و تخاصمات قدرت های منطقه، سناریوی سیاه در خاورمیانه را سیاه تر کرده و می کند. سپردن خاورمیانه به جدال قدرت بین ایران و عربستان و ترکیه، بر متن رفع موانع دخالت های سیاسی و نظامی روسیه، باطلاق و سناریو سیاه محصول دور قبل دو دهه ملیتاریسم غرب را سیاه تر از گذشته اش میکند.

این چهره کریه دنیای امروز ما است’ هنوز خون ۲۵۰ نفر در یک عملیات بمب گذاری در بغداد خشک نشده است که قتل عام نیس و کودتا در ترکیه میرود فاز دیگری از بحران را تکمیل کند. بدون شک عاملین و مسببین این اوضاع دولتهای امپریالیستی’ قدرت های مرتجع منطقه ای از مدل اردوغانی و جمهوری اسلامی تا مدل قطر و شیوخ سعودی اند. مرتجعینی که بر بستر گورستانی کردن خاورمیانه، "امنیت" و موقعیت

امکانات یک جامعه بزرگ مثل ایران را در اختیار دارد و عده قلیلی از آن به جیب میزنند و به نام مملکت سرمایه های افسانه ای به تاراج میبرند، وظیفه دارند امکانات مورد نیاز مردم آن جامعه از جمله مشکل بی آبی و... را نیز جوابگو باشند.

اما و در این میان عده ای تلاش میکنند مشکل و معضلات مردم را دستمایه تبلیغات ناسیونالیستی کنند و مردم مناطق دیگری را عامل مشکل بی آبی معرفی کنند. در اعتراضات مردم در چهارمحال بختیاری در دوره های مختلف و از جمله در این دوره شاهد تبلیغات تفرقه افکنانه و تحریک آمیزی هستیم که گویا مردم اصفهان و شهرهای دیگری که گویا بخشی از آب چهار محال بختیاری به آنجا میرود، مسئول و عامل بی آبی هستند. این نگاه کور و تحریک آمیز که جز دامن زدن به نفرت کور و تعصبات عقب مانده و نفاق افکنانه در میان مردم محروم نتیجه ای ندارد، تبلیغاتی که به همدلی و همسرنوشتی و اتحاد مردم زحمتکش لطمه میزند و جمهوری اسلامی را از زیر تیغ اعتراض برحق مردم بیرون میکشد عملاً کمک بزرگی به جمهوری اسلامی و شکست اعتراضات خود این مردم خواهد کرد. مسئول معیشت، رفاه و جامعه دولت جمهوری اسلامی است نه بخش دیگری از شهروندان جامعه.

حزب حکمتسیت ضمن دفاع بی اما و اگر از مبارزات و اعتراضات مردم محروم شهر و روستاهای مختلف چهار محال بختیاری برای

کمونیست ۲۰۹

سیاه خود را تحمیل کرده اند. اینها قدرت های برتر چنین اوضاعی اند.

امروز و بدنبال کودتای شکست خورده ترکیه’ مردم محروم این جامعه’ طبقه کارگر و بشریت متمدن ترکیه بار دیگر با تعرض دولت فاشیست اردوغان’ دولتی که خود از کودتاچی ها کودتاچی تر است طرف خواهند شد. نباید گذاشت ناکامی های اردوغان مبنایی قدرتگیری بخش دیگری از بورژوازی ترکیه شود و ضعف امروز اردوغان باید با قدرتگیری طبقه کارگر به شکست نهایی آن و پایان دادن به حاکمیت ارتجاعی و فاشیستی بورژوازی در ترکیه منجر شود.

برای ما و میلیونها انسان تشنه آزادی، امنیت و رفاه و خوشبختی اما سناریو متفاوت است. نسخه امنیت ما، نسخه امنیت انسانی، انقلابی و کمونیستی است. تنها طبقه کارگر و کمونیست های این طبقه با تکیه بر قدرت و موقعیت کلیدی خود در نظام تولیدی معاصر میتوانند ورق را به نفع بشریت برگردانند. قدرت گرفتن کمونیسم تنها راه خاتمه دادن به نا امنی در سراسر جهان است.

 	حزب کمونیست کارگری – حکمتیست (خط رسمی)	
 	۱۶ ژوئیه ۲۰۱۶	

تأمین آب و سایر مطالبات رفاهی و … آنها، توجه مردم مبارز و هر انسان شریف و آزادیخواهی را به مخاطرات تبلیغات نفاق افکنانه و سموم ناسیونالیستی و قومی و محلی گری جلب میکند. داشتن حق زندگی مرفه و آزاد و امن ابتدایی ترین حق هر انسانی در این جامعه مستقل از هر نوع رنگ و نژاد و زبان و محل زندگی است. تأمین ابتدایی ترین امکانات انسانی در هر شهر و روستایی در گرو اتحاد و همبستگی مردم زحمتکش و در گرو تقویت همسرنوشتی و همدلی و مبارزه مشترک در مقابل جمهوری اسلامی است.

 	حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)	
 	۳۰ ژوئیه ۲۰۱۶	

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

آزادی، برابری، حکومت کارگری !



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری –
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب, شبوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری:خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری:تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: سیوان رضایی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی : تلفن۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوو: سچند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،
دوشنبه ها منتشر می شود(حکمتیست را بخوانید)
www.hekmatist.com

هشدار

در مورد تخصصات ایران و عربستان و مخاطرات آن

امروز بیش از هر زمانی سرنوشت مردم خاورمیانه به تخصصات و توازن قوای دولتهای تا مغز استخوان ارتجاعی عربستان، قطر، ترکیه، سوریه و ایران و جریانات ارتجاعی قومی و مذهبی سپرده شده است. تخصصاتی که امنیت و زندگی مردم منطقه را با مخاطرات جدی روبرو کرده است.

دوره اخیر و برمتن عقب نشینی ها و ناکامیهای دولتهای غربی در منطقه، در دل حمام خونی که به بهانه مبارزه با اسد راه انداختند، شاهد تشدید کشمکش میان دولتهای مرتجع منطقه بر سر موقعیت خود و تغییر توازن قوا به نفع خود هستیم.

امروز یمن، بحرین، عراق، سوریه، لبنان همه و همه میدان جدال بلوک عربستان سعودی، قطر و ترکیه از یکطرف و ایران و سوریه از طرف دیگر است. جدالی که در قالب جنگ شیعه و سنی، سلفی و غیر سلفی، در شکل تحریکات و موشدوانی ها علیه قطب مقابل، تلاش در سازماندان انواع دستجات مسلح و کمک نظامی به احزاب و گروههای اپوزیسیون همدیگر در جریان است.

جمهوری اسلامی به نمایندگی "شیعیان" با مسلح کردن و حمایت نظامی از حوثی ها وو با بمبگذاری از یک طرف و عربستان و ترکیه و قطر به نمایندگی سنی ها، با دامن زدن به سلفی گری و تسلیح مالی و انسانی داعش از طرف دیگر در دوسوی این جدال قرار گرفته اند.

امروز با محدود شدن میدان عملیات داعش و با توجه به این واقعیت که سلفی های کردستان فعلا امکان سیاسی و نظامی وارد شدن در هیچ جنگی با جمهوری اسلامی را ندارند، دولت عربستان تلاش میکند که بر روی بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران سرمایه گذاری کند. همچون عملکرد جمهوری اسلامی ایران در یمن و در کل منطقه خاورمیانه دولت عربستان هم تاکتیک "حمایت از نیروهای ناراضی داخلی" حکومت ایران را در پیش گرفته است و شانس خود در این زمینه را امتحان میکند. دولت عربستان تلاش میکند تا همچون نقشی که جمهوری اسلامی ایران در ناامنی های عراق بازی میکند و با تکه پاره کردن و تکه پاره نگاه داشتن عراق و تبدیل جامعه با باطلاقی با حکومت های شیعه و سنی و کرد برای خود در ایران میدان عملی باز کند. به این امید که با حمایت از نیروهای اپوزیسیون ایرانی توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد. روی آوری این دولت به حزب دمکرات کردستان ایران شاخه مصطفی هجری و فرقه مجاهدین خلق اولین نتیجه این تاکتیک دولت عربستان سعودی در رقابت با دولت ایران است.

فرقه مذهبی مجاهد، ظاهرا فرجه ای یافته تا یکبار دیگر از حاشیه به مرکز جدال قطبهای ارتجاعی پرتاب شود و نقشی ایفا کند. کنفرانس پاریس مجاهدین و سخنرانی حمایتی شاهزاده عربستان، مسئول سابق اطلاعات و امنیت این کشور، در این کنفرانس، ظاهرا پایان دوره انتظار مجاهد و شروع دور جدیدی است. دوره ای که مجاهد ارزش مصرفی برای شراکت در به تباهی کشاندن زندگی مردم پیدا کرده است. نقش مجاهد در این جدال نمیتواند چیزی بیش از ترور و عملیاتهای انتحاری و باشد. نقش و تحرکی که بیش از همه دست جمهوری اسلامی را در سرکوب مردم آزادیخواه باز خواهد کرد.

احزاب ناسیونالیست کرد از ترکیه تا عراق و ایران که سنتا و تاریخا در شکافهای منطقه ای زندگی کرده و بنا به مصلحت روز در کنار یکی از دول ارتجاعی منطقه قرار گرفته اند، نیز امروز میان دو قطب ارتجاعی تقسیم شده و در مقابل هم جبهه بندی کرده اند. بخشی از آنها، از جمله حزب بارزانی، حزب دمکرات شاخه مصطفی هجری و.. در کنار دولت های ترکیه و عربستان ایستادند و اتحادیه میهنی و پ ک ک و حزب دمکرات جناح خالد عزیزی در کنار جمهوری اسلامی.

در این شرایط تشدید تخصصات میان قطب عربستان و جمهوری اسلامی، خونی در رگهای رهبری حزب دمکرات کردستان ایران شاخه مصطفی هجری، به عنوان حزب خواهر بارزانی، که خود را از برکات دیروز دخالت ناتو و پروژه های رژیم چینج در ایران و الطاف امروز جمهوری اسلامی بی نصیب دیده است به جریان انداخته است. تحرک نظامی غیرمترقبه حزب دمکرات که بیش از دو دهه بدون کمترین فعالیت نظامی در اردوگاههای خود در کردستان عراق در انتظار فرصتی بود تنها در متن این اوضاع ممکن شده است.

مستقل از دامنه و سطح رابطه و همکاری حزب دمکرات با قطب عربستان سعودی که غالبا در هاله ای از دیپلماسی سری ودر پرده ابهام باقی میماند، امید این حزب به تخصصات دو دولت تا مغز استخوان جنایتکار ایران و عربستان، آنهم با توجیه "دفاع" از مبارزات مردم کردستان، سرپا ارتجاعی است.

این تحرک فعالیتی در چارچوب تلاشهای دو قطب ایران و عربستان در هرچه نا امن تر کردن منطقه در راستای منافع خود است. تلاشی که نتیجه مستقیم آن به خطر افتادن زندگی، امنیت و آسایش شهروندان این کشورها، تحکیم حاکمیت ارتجاع و افزایش فضای پلیسی علیه مردم آزادیخواه و تعمیق شکاف و انشقاق قومی و ملی و مذهبی بین شهروندان است. نتیجه این سیاست مستقیما در خدمت جمهوری اسلامی برای عقب راندن مبارزه عدالتخواهانه مردم در کردستان و ابزاری برای توجیه ملیتاریزه کردن هر چه بیشتر این جامعه است.

در اینکه جمهوری اسلامی عامل اصلی ملیتاریزه کردن کردستان و ناامن کردن محیط کار و زندگی مردم متمدن در ایران است، شکی نیست. در اینکه مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم برای براندازی جمهوری اسلامی قابل دفاع و برحق است، تردیدی نیست. در اینکه مبارزه سیاسی در کردستان با اسلحه گره خورده است و مبارزه مسلحانه بخشی از مبارزه سیاسی برحق مردم علیه جمهوری اسلامی است تردیدی نیست. اما هر نوع امید بستن به "موشدوانی" های عربستان، هر نوع همکاری و بند و بست با دولتهای مرتجع منطقه و هر نوع اقدامات تروریستی، انفجارات و اعمال انتحاری امثال مجاهد و فرقه های قومی و مذهبی، مستقیما در خدمت جمهوری اسلامی و علیه مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران و علیه اتحاد و همسرنوشتی طبقه کارگر و مردم در این جامعه، است.

هم ملیتاریزه شدن کردستان و گسترش سرکوب و خفقان به بهانه آن و هم تحرک ریاکارانه حامیان دولت روحانی با پرچم دروغین "دمکراسی خواهی" و "دوری از خشونت" و "مبارزه مدنی"، همه و همه علیه مبارزه رادیکال و انقلابی مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و در مقابل خواست های برحق مردم در کردستان و در سراسر ایران است.

چرخش امروز حزب دمکرات به عنوان یک حزب اجتماعی در جنبش ناسیونالیستی کرد، مستقل از لطمات آن بر اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی، نشانه هایی از تغییری اساسی در جایگاه این حزب، از یک حزب اجتماعی به نیرویی غیر مسئول در سناریوی سپاهی است که برای کردستان طرح ریزی شده، است.

حزب حکمتیست (خط رسمی) مردم ایران و خصوصا مردم کردستان و نیروهای سیاسی مسئول را نسبت به کشیده شدن تخصصات عربستان و ایران به کردستان و عواقب خطرناک آن هشدار میدهد.

باید خطر این سناریو را با توجه به گسترش جنگهای قومی و مذهبی در خاورمیانه، که با صرف هزینه های سنگین توسط ارتجاع محلی و دولتهای امپریالیستی مهندسی شد، جدی گرفت.

حزب حکمتیست (خط رسمی) مردم کردستان و کل نیروهای سیاسی را به اتخاذ یک سیاست روشن و مسئولانه در قبال این اوضاع و به دفاع از مبارزات مستقل و آزادیخواهانه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و علیه هر دولت ارتجاعی که به بهانه نفرت آنها در تلاش تحمیل سناریوی سیاه به جامعه است، فرامیخواند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) تامین ابتدایی ترین حقوق مردم ایران، ابتدایی ترین آزادیهای سیاسی، مدنی، رفاهی و... را در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی میدانند. جمهوری اسلامی را باید با قدرت طبقه کارگر و مردم محروم انداخت. نیروی این سرنگونی نه دول مرتجع عربستان قطر و ترکیه و متحدین آنها، که نیروی طبقه کارگر آگاه و صف انسانهای شرافتمندی است که برای دست یابی به زندگی انسانی و مرفه، آزاد و سعادتمند لحظه شماری میکنند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد انقلاب کارگری

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)

۱۸ ژوئیه ۲۰۱۶

زنده باد سوسیالیسم